

دانشنامه بالاده



جلد ۱

پیرن گُفتیه

فرهنگ عامیانه روستای بالاده (مثل ها و کنایه ها)

و منطقه دوسر شمار بخش چهاردانگه ساری (بالاده، پایین ده، تپله بن، قلعه و واوسر)

گردآوری: نعمت اله آزموده چهارده

به کوشش: عین اله آزموده چهارده



تبرستان

www.tabarestan.info

پیرن گفته

(مَثَل‌ها و کنایه‌ها)

تبرستان
www.tabarestan.info

فرهنگ عامیانه روستای بالاده

و منطقه دوسر شمار بخش چهاردانگه ساری

(بالاده، پایین ده، تیله بن، قلعه و واوسر)

گردآوری: نعمت اله آزموده چهارده

به کوشش: عین اله آزموده چهارده

سرشناسه : آزمون چهارده، نعمت‌اله، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور : پیرن گفته: مثل‌ها و کنایه‌ها: فرهنگ عامیانه روستای بالاده و منطقه دوسر شمار
بخش چهاردانگه ساری (بالاده، پایین‌ده، تیله بن، قلعه و واوسر) / گردآوری
نعمت‌اله آزموده چهارده، عین‌اله آزموده چهارده .
مشخصات نشر : ساری : مرکز انتشارات توسعه علوم، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری : ۲۱۰ ص.
شابک : ۱۰۰۰۰۰ ریال : 978-964-6842-59-5
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت : عنوان دیگر: پیرن گفته (مثل‌ها و کنایه‌ها در روستای بالاده).
عنوان دیگر : مثل‌ها و کنایه‌ها: فرهنگ عامیانه روستای بالاده منطقه دوسر شمار بخش
چهاردانگه ساری (بالاده، پایین‌ده، تیله بن، قلعه و واوسر)
عنوان دیگر : پیرن گفته (مثل‌ها و کنایه‌ها در روستای بالاده). (موضوع : ضرب‌المثل‌های
مازندرانی
موضوع : فرهنگ عامه -- ایران - مازندران -
شناسه افزوده : آزمون چهارده، عین‌اله، ۱۳۴۴ -
رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ۴/۲۵ آ ۴/۳۲۶۹ PIR
رده بندی دیویی : فا ۸۹۳/۹۶ شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۲۵۵۱۳

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان
چاپ اول: ۱۳۹۲ چاپ: چاپخانه پردیس دانش (تهران)
تایپ متن: حوریه کاردرگر طرح جلد و صفحه آرایی: عین‌اله آزموده چهارده

استفاده از همه و یا بخشی از این کتاب منوط به اجازه کتبی از نویسندگان است.

تماس با نویسندگان: نعمت‌اله آزموده ۰۹۱۱۳۵۴۸۸۰۹ عین‌اله آزموده ۰۹۱۲۱۳۲۰۲۲۶

ایمیل: info@azmoude.ir و azmoude@gmail.com

دفتر مرکز انتشارات توسعه علوم: ساری، خیابان ملا محمدالدین، روبروی اداره کل فنی و حرفه ای

تلفن: ۲۲۲۰۰۵۷ و ۳۲۶۶۱۷۸ - ۰۱۵۱ نامبر: ۳۲۶۶۱۷۸

نشانی پستی: ساری، صندوق پستی ۱۱۱۴ - ۴۸۱۷۵

فهرست

۱۱۸	حرف س	۷	یادداشت نگارنده کتاب
۱۲۹	حرف ش	۱۰	در معرفی کتاب / عین اله آزموده
۱۳۴	حرف ص	۱۵	مقدمه ۱ / دکتر حسین اسلامی
۱۳۵	حرف ض	۱۷	مقدمه ۲ / دکتر یحیی کاردگر بالادهی
۱۳۶	حرف ع	۲۴	راهنمای آوا نگاشت
۱۳۸	حرف غ	۲۵	حرف آ / الف
۱۳۹	حرف ف	۵۱	حرف ب
۱۴۱	حرف ق	۶۵	حرف پ
۱۴۲	حرف ک	۶۹	حرف ت
۱۵۷	حرف گ	۷۳	حرف ج
۱۶۷	حرف ل	۷۶	حرف چ
۱۷۰	حرف م	۷۹	حرف ح
۱۸۲	حرف ن	۸۱	حرف خ
۱۸۷	حرف و	۹۸	حرف د
۱۹۷	حرف ه	۱۰۹	حرف ذ
۲۰۷	حرف ی	۱۱۰	حرف ر
۲۰۹	منابع	۱۱۳	حرف ز

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

یادداشت نگارنده کتاب

نعمت اله آزموده چهارده

در روزگار نوجوانی همیشه این دغدغه را داشتم که با گسترش همه جانبه زبان فارسی، گویش بومی و مازندرانی مردم زادگاهم روستای بالاده کم کم رو به نابودی خواهد رفت و به دنبال آن واژه های تبری جایگاه مفهومی خود را در ارتباط کلامی از دست خواهند داد. متأسفانه امروز دغدغه های دیروزم به واقعیت نزدیکتر شده و بسیاری از فرزندان نوجوان و جوان بالاده سخن گفتن به زبان فارسی را بر گویش سرزمین آباء و اجدادی خود ترجیح می دهند.

از این رو به جمع آوری فرهنگ عامه دیار زادگاهم شامل واژگان محلی، ضرب المثل ها، بازی های قدیمی (که امروزه به کلی از بین رفته اند) وقایع تاریخی، رویدادها و دیگر موضوعات فرهنگی مربوط به بالاده پرداخته و بنا بر این بود که پژوهش ها در قالب کتابی به چاپ رسانده شود؛ اما دامنه کار چنان گسترده بود که تصمیم گرفته شد هر یک از موضوعات جمع آوری شده به صورت کتابی مستقل منتشر گردد و نام این مجموعه ها، « فرهنگنامه بالاده » گذاشته شد و « پیرن گفته » اولین جلد از این مجموعه است.

جمع آوری این ضرب المثل ها و نوشتن چنین کتاب هایی همواره با مشکلاتی روبرو بوده و کاستی هایی نیز خواهد داشت؛ زیرا از یک سو عامه مردم به ویژه کهنسالان هنوز پذیرای روش های تحقیق میدانی نبوده و از سویی دیگر هر چه در دریای فرهنگ عامه بیشتر وارد می شویم، گوشه های ناشناخته زیادی از آن رخ می نماید. بنابر این حدود ۱۵ سال طول کشید تا این مجموعه جمع آوری گردد و به زیور طبع آراسته شود.

در این کتاب هر آنچه که در گفت و گوهای روزمره مردم بالاده دارای مفهومی بیشتر از واژگان معمولی بوده، به عنوان « پیرن گفته » آورده شده است. مثلاً ضرب المثلی مانند « رَجَبلی لَوْتی ءِ کِتَاب » به ظاهر ساده و از سه واژه تشکیل گشته، اما برای کسانی که به

عمق این ضرب المثل پی می برند، دنیایی از معنی در آن نهفته است و گوینده و شنونده وقتی مسلط به زبان مردم بالاده باشند به درک مشترکی از آن دست می یابند.

سطر سطر این کتاب را با دقت تمام و چندین بار بازخوانی و بازنویسی کرده ایم، هر چند کار سختی بوده و ممکن است ضرب المثل هایی نیز از قلم افتاده و یا در تلفظ و ترجمه و کاربرد آن اشتباهاتی روی داده باشد (که در چاپ های بعدی آن را تصحیح خواهیم کرد). امیدواریم چاپ این مجموعه کتاب مقبول طبع فرهنگ دوستان قرار بگیرد و با یادآوری کمبودها و اشتباهات، ما را در بهتر و کاملتر شدن چاپ های بعدی یاری رسانند.

جا دارد تا مراتب سپاس قلبی ام را از یکایک آنانی که در این راه مشوق ما بوده و در شکل گیری محتوا و آماده شدن این کتاب بسیار بذل توجه و محبت فرموده اند، اعلام دارم:

مادر عزیزم خانم فیروزه دهبندی بالادهی (متولد ۱۳۱۱) که با صبر و حوصله بارها در باره یک ضرب المثل توضیح دادند؛ برادرم عین اله آزموده که کار تصحیح، آوانگاری و ویرایش نهایی، صفحه آرایی و طراحی جلد و چاپ کتاب را بر عهده گرفته و حدود دو سال متوالی در این زمینه کوشش نموده تا کتاب حاضر به سرانجام برسد؛ همسرش خانم دکتر صغرا فلاحتی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی تهران و کرج) و نیز همسرم خانم زهره رضایی دبیر دبیرستان های نکاء که صبورانه تحمل کردند تا این کتاب به پایان برسد، سرکار خانم حوریه کاردگر بالادهی (فرزند خلیل / نوه مرحوم ابراهیم)، جناب آقایان دکتر حسین اسلامی رئیس پژوهشکده ساری شناسی، دکتر یحیی کاردگر بالادهی (فرزند مرحوم مرتضی و استادیار دانشگاه قم در رشته زبان و ادبیات فارسی که با مطالعه دقیق کتاب، ایرادات ادبی و محتوایی آن را یادآوری کردند)، استاد سیداکبر ساداتی بالادهی (فرزند مرحوم حاج سیدحسین، مدیر مرکز انتشارات توسعه علوم و ناشر این کتاب که برای تهیه امتیاز نشر - فیپا - و نیز چاپ آن یاریگر ما بوده اند)، زنده یاد حاج نورالله کاردگر بالادهی، زنده یاد اکبر چهاردهی بالادهی (فرزند مرحوم مرتضی)، زنده یاد ابراهیم کاردگر بالادهی (فرزند مرحوم کربلایی خلیل و نوه مرحوم حاج شاپک)، عیسی کاردگر بالادهی (فرزند علی و نوه مرحوم حاج روح الله)، انوشیروان دهبندی (فرزند عین اله و نوه مرحوم حاج گلبرار دهبندی و مرحوم

قاسمعلی دیوبند)، مهندس عبدالرضا کاردگر (فرزند مرحوم حبیب الله)، مهندس علیرضا صادقی فر (فرزند مرحوم صادق چهاردهی بالادهی)، شاعر گرانقدر مازندران علی حسن نژاد (که برای دریافت مجوز کتاب صمیمانه همکاری نمودند)، علی کاردگر بالادهی (فرزند مرحوم رحمان)، مشهدی علی عالی قلعه (از روستای قلعه)، مهندس ذبیح الله کاردگر بالادهی (فرزند خلیل / نوه مرحوم ابراهیم)، حاج سیدعلی ساداتی بالادهی (معروف به بیگم سیدعلی) و پسرش سیدمیکائیل ساداتی، محمد دهبندی بالادهی (فرزند علی و نوه مرحوم محمد، پسر دایی ام)، مهندس اصغر (منوچهر) دهبندی بالادهی (فرزند شکوه اکبر)، محمد بنی مفرد (فرزند مرحوم ابراهیم و آموزگار دبستان بالاده)، و تک تک اهالی بالاده و روستاهای منطقه دوسر شمار که برای آورده نشدن نام همه این عزیزان و بزرگواران پوزش می خواهم.

در معرفی کتاب

عین اله آزموده چهارده

فرهنگ عامیانه روستای بالاده و منطقه دوسر شمار سرشار از رمز و رازهایی است که در گذر زمان ناگشوده مانده و نیازمند پژوهش و کنکاش بیشتری است تا زوایای مختلفی آن آشکارتر گردد. این منطقه با فرهنگی غنی و زبانی اصیل و نیز تمدنی با قدمت چند هزار ساله، همواره دارای جذابیت هایی برای پژوهش بوده است.

«پیرن گفته» اولین کتاب تخصصی در حوزه فرهنگی از مجموعه کتاب های «فرهنگنامه بالاده» و فرهنگ عامیانه روستاهای اطراف (شامل پایین ده، تپله بن، قلعه و واوسر که دارای فولکلور مشترکی هستند) می باشد که در حدود ۱۵ سال جمع آوری شده و آغازی بر یک کار بزرگ در زمینه شناسایی و جمع آوری فرهنگ شفاهی بالاده و مناطق اطراف می باشد و این تحقیقات فرهنگی در زمینه هایی چون تاریخ، جغرافیا، واژه نامه، خاطرات محلی، آئین ها و باورها، رسوم مختلف، بازی ها، طبیعت و گیاهان، مردم شناسی، معماری، خوراک، پوشاک، کشاورزی و دامپروری، افراد نخبه و شخصیت ها، داستان های محلی، شاعران بومی و شعرهای آنها، آموزش و پرورش، و ... هم چنان ادامه خواهد داشت تا اینکه روزی این مجموعه بزرگ به عنوان فرهنگ مکتوب این دیار برای نسل های آینده به یادگار بماند.

روستای بالاده و منطقه دوسر شمار در بخش چهاردانگه ساری و هم مرز با استان سمنان در ارتفاعات البرز شرقی واقع شده و در ۱۵ کیلومتری غرب سه راهی جاده ساری - سمنان و دامغان قرار دارد. سابقه زندگی در این منطقه به دوران پیش از اسلام بر می گردد و آثار قبرستان های گبری و ده ها مکان تاریخی که به ثبت سازمان میراث فرهنگی کشور رسیده موید این موضوع است. زبان مردم بالاده، زبان مازندرانی (تبری) بوده و آداب و رسوم و زندگی آنها نیز با مردمان دیگر نواحی کوهستان های البرز مشترکات فراوانی دارد.

در باره کتاب پیرن گفته: جمع آوری فرهنگ عامه به ویژه در موضوعاتی چون لغتنامه و ضرب المثل، کاری دشوار و همواره با حساسیت های خاصی همراه می باشد. از این رو لازم است تا نکاتی در باره محتوای ادبی، نگارشی، تلفظ واژگان، ترجمه و کاربرد ضرب المثل های گردآوری شده در این کتاب بیان شود.

انتخاب عنوان «پیرن گفته»: مردم بالاده ضرب المثلی دارند که می گوید: «پیرن گفته کم از پیغمبر گفته نیبه» یعنی «ارزش گفتار پیران یا همان ضرب المثل کمتر از سخن پیامبر (ص) نیست» و این کلام، توجه ای ویژه بر اهمیت و جایگاه ضرب المثل در زندگی روزمره مردم در گذشته و حال دارد. انتخاب عنوان «پیرن گفته» برای نام این کتاب نیز کمیدی بر اهمیت جایگاه ضرب المثل در بین مردم و ارتباط آن با آموزه های دینی می باشد. از این رو نام «پیرن گفته» انتخاب گردید که علاوه بر دارا بودن بار ارزشی مرتبط با موضوع کتاب، نامی بومی و محلی نیز هست و تاکید بر جایگاه گویش مازندرانی به عنوان تشکیل دهنده ساختار محتوایی این کتاب می باشد.

در باره ضرب المثل: ضرب المثل در لغت به معنی «مثل زدن و مثل آوردن» است و پژوهندگان، ضرب المثل را گونه ای از بیان می دانند که دارای ویژگی هایی چون آهنگین و کوتاه بودن، و در عین حال دارای مفاهیم و مضامینی بلند و عمیق باشد. بنابر این ضرب المثل را باید سخنانی برجسته، روشن، پندآمیز و حاصل خرد جمعی مردم یک حوزه فرهنگی بدانیم که در گذر زمان رفته رفته پالایش یافته و سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر انتقال یافته است.

چگونگی انتخاب مثل ها و کنایه ها: در مرحله اول بیش از ۱۵۰۰ مثل از روستای بالاده و مناطق اطراف را فیش برداری نمودیم و در مرحله دوم به مقایسه آنها با ضرب المثل های فارسی پرداخته و مثل هایی که اصیل بوده و در ضرب المثل فارسی وجود ندارد و هم چنین تعدادی دعا، نفرین و ... را (که چاپ آنها در کتاب جداگانه ای میسر نیست)، را در این کتاب آورده ایم.

موضوعات گردآوری شده در کتاب: در این کتاب موضوعاتی چون ضرب المثل، مثل، کنایه ها، نفرین، دعا، تاکید، پند و اندرز، پرهیز، هشدار و ... گردآوری و ترجمه و کاربرد آن نیز

۱. متلک = سخنی که از روی شوخی و طعنه به کسی گفته می شود.

آورده شده است. آوردن این مجموعه از ادبیات عامیانه با کارکردی مشابه در کنار هم بدین خاطر است که شباهت های زیادی بین ضرب المثل و دیگر جملات مفهومی گردآوری شده در این کتاب وجود دارد که بهتر دیدیم آنها را در یک مجموعه دسته بندی کنیم.

ویژگی ضرب المثل های این کتاب: ضرب المثل های روستای بالاده و اطرافش در ساختار خود دارای ویژگی های گوناگونی هستند که از جمله آنها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. گاهی ضرب المثل یا مثل، مستقل از جملات مرثیه و روزمره بوده و درک مفهوم آن فقط با تسلط بر واژگان و گویش مازندرانی بومی و تجربیات مشترک محلی قابل فهم می باشد: «آله واری تیرگ بکشیشین» (هم چون کرکس - بر سر جنازه حیوانی - هجران آوردن).

۲. گاهی از آیه قرآن، حدیث و یا موضوع دینی و مذهبی اقتباس شده: «هوا منشورات باهوین» یعنی حرف های بی ربط و بی ارزش زدن (که نشأت گرفته از آیه ای از قرآن کریم است.

۳. بعضی از ضرب المثل ها از واژگان و دستور زبان فارسی ساخته شده ولی در زبان فارسی وجود ندارد: «صوَر کُنی به کام رسی، ناصوَر کُنی به دام رسی» صبر کنی به کام

۴. گاهی یک مثل برای خود پیشینه و داستانی دارد و یا اشاره به واقعه، مکان، شخص، حیوان و یا رفتاری خاص دارد: تازه گونه یعقوب تینه کتار رچییه؟ که اشاره به داستان لشکرکشی و دعوا بین دو گروه و اتفاقات آن می باشد.

۵. گاهی از ضرب المثل برای تاکید و تاثیر بیشتر و درست جلوه دادن سخن، بازگویی یک داستانی قدیمی، پند و حکمت، تنبیه و توبیخ، تحقیر، بازگو کردن عیب، نفرین، دعا، تعمیم دادن یک موضوع، پرهیز دادن نسبت به انجام کاری، توجیه یک رفتار، یادآوری موارد اخلاقی و ... استفاده می شود.

۶. بعضی از مثل های فارسی، با جایگزینی چند واژه مازندرانی در بین مردم بالاده رواج دارد که از آوردن این دسته از مثل ها خودداری شده است: «صدای دهیل، دیر جه خاشیه» و در فارسی: «صدای دهل از دور شنیدن خوش است».

۷. گاه یک مثل فارسی بدون هیچ تغییری در بین مردم استفاده می شود: « آجل برگشته می میرد نه بیمار سخت » که از آوردن اینگونه از مثل ها فارسی رایج در گویش مازندرانی خودداری شده است. و ویژگی هایی دیگر که به گفتن همین تعداد بسنده می کنیم.

زبان معیار برای نگارش این کتاب: معیار نگارش و تلفظ واژگان بومی این کتاب بر اساس دستور زبان « فارسی رسمی » یا « فارسی معیار » انتخاب شده است ولی تلفظ، درک و ترجمه بسیاری از ضرب المثل ها مستلزم دانستن و تسلط به زبان تبری قدیم و واژگان مخصوص به بالاده و مناطق اطراف آن می باشد.

مبنای تلفظ واژگان: مبنای تلفظ واژگان تبری بر اساس گویش مردم بومی و ساکنان دائمی بالاده انتخاب شده که گفتارشان از اصالت و سلامت بیشتری برخوردار است. مردم مهاجر بالاده که در دشت مازندران زندگی می کنند، در طی سال ها به آرامی دچار تغییر در تلفظ واژگان بومی خود شده اند و گاهی مشاهده می شود که آنها به لهجه مردم شهرهای ساری، نکا و بهشهر (که اکثریت اهالی بالاده در این شهرها ساکن هستند) گرایش پیدا کرده اند. برای سهولت در خواندن و تلفظ واژگان بومی، علاوه بر آوانگاری، هجای لاتین نیز به هر ضرب المثل اضافه و بعضی از حرف ها مانند « آ ج خ ش او ا ... » با حروف لاتین خاصی مشخص شده اند.

نگارش ساختار مثل ها: با توجه به اینکه ضرب المثل های منطقه مورد مطالعه با ساختارهای مختلف جمله همچون مصدر، فعل، امر و ... بیان می شود، مبنای نگارش را بر ساختار مصدری قرار دادیم و هر مثلی که در این ساختار نمی گنجد را به همان صورتی که در بین مردم استفاده می شود، آورده ایم.

چگونگی « ترجمه » و « کاربرد » ضرب المثل: سعی کردیم تا هر واژه تبری به نزدیکترین واژه فارسی مرتبط با محتوای ضرب المثل ترجمه شود. هم چنین کاربرد یا کاربردهای مختلف یک ضرب المثل نیز نوشته شده است. در جاهایی که نیاز به توضیح بیشتری بوده، در قسمت زیرنویس، توضیحات اضافی نیز آورده شده است.

مختصری در باره زبان یا گویش مازندرانی: زبان تبری یا مازندرانی در گذشته ای نه چندان دور، گستره وسیعی از استان گلستان تا علی آبادکتول در شرق، سراسر رشته کوه های البرز شرقی تا

حاشیه کویر مرکزی شامل شهرها و روستاهای دامغان و سمنان و شه میرزاد و مهدی شهر (سنگسر)، فیروزکوه و دماوند، و رودبار قصران و لواسانات، کرج و طالقان تا رامسر در غرب و نیز سراسر جلگه مازندران را تحت پوشش داشت و نگارش کتاب های قدیمی مانند «مرزبان نامه و نیکی نامه به مازندرانی توسط رستم بن شروین - از شاهزادگان باوندی - نشان دهنده آن است که زبان مازندرانی در آن دوران یک زبان نوشتاری بوده و باوندیان همواره پشتیبان زبان و فرهنگ مازندرانی بوده اند»^۲ و یا ترجمه قرآن کریم به مازندرانی با نام «تفسیر کتاب الله»^۳ تألیف «ابوالفضل بن شهر ذویر دیلمی» که در سال های اخیر کشف و منتشر شده است، از دیگر مواردی است که به صورت مکتوب در حوزه زبان مازندرانی وجود دارد.

زبان تبری در طی چندین سده به عنوان زبانی غیر مکتوب و محاوره ای به حیات خود ادامه داده و ناگزیر به گویش ها و لهجه های متفاوتی تقسیم شد و زبان امروزی مردم مازندران به گویشی از زبان فارسی تبدیل شده که خوشبختانه گویش نواحی کوهستانی البرز به طور طبیعی از اصالت و سلامت بیشتری برخوردار بوده و زبان فارسی کمتر بدان وارد شده است. امروزه مردمان تبری زبان در جامعه ای زندگی می کنند که زبان فارسی، زبان رسمی گفتاری و نوشتاری، زبان رسانه های ارتباط جمعی و زبان غالب می باشد که دنیایی از مفاهیم منحصر به فرد «زبان تبری»، آرام آرام از فرهنگ بومی ما رخت بر بسته و به سمت «گویش تبری» سوق پیدا کرده است.

یقیناً درک مفهوم ضرب المثل های این کتاب بدون شناخت فرهنگ عامه، پیشینه روابط اجتماعی، آداب و رسوم، واژگان محلی و قدیمی، اتفاقات تاریخی روستای بالاده و مناطق اطراف آن میسر نمی باشد.

اردیبهشت ۱۳۹۲

^۲. یزدان پناه لموکی، طیار، تاریخ مازندران باستان، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۵ ش.

^۳. ابوالفضل بن شهر ذویر دیلمی؛ با مقدمه محمد عماد ی حائری، تفسیر کتاب الله، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸ ش. جلد اول چاپ عکسی از روی نسخه خطی شماره ۱۲۲۷۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی کتابت قرن نهم - دهم، و جلد دوم چاپ عکسی از روی نسخه خطی شماره ۱۷۹۸۲ همان کتابخانه کتابت قرن نهم.

مقدمه ۱

دکتر حسین اسلامی / رئیس پژوهشکده ساری شناسی

آنگاه که بخش جنوبی و کوهستانی ساری اندک اندک از جنگل و رطوبت خارج شده و آرام آرام به سرزمین تاریخی کومش^۴ نگاه می‌اندازد و تا پشت دروازه سمنان پیش می‌رود، آبادی‌هایی هست که مردمانش به گواه تاریخ پاسدار ارزش‌های فرهنگی سمنان سنگر نشین حریم و حرمت مازندران هستند و در همسایگی دیوار به دیوار قله «شاهدژ»^۵ که هنوز فریاد آزادی خواهان و دین خواهان و ایران خواهان از این دژ مستحکم علیه ترکان مغول و سلجوقی و دیگر اشغالگران به گوش می‌رسد، منطقه «دوسر شمار» وجود دارد که روستای بالاده در آن منطقه نام‌آشناست.

«بالاده» آرمیده در سایه سار شاهدژ سر برکشیده تا فلک، اگر از سرسبزی و جنگل مازندران نشانی کمتر دارد، در عوض شناسنامه فرهنگی این دیار اهورایی و کهن در جان و دل فرد فرد مردمانش جاری است. نه تنها در بین مردم مازندران که در سرتاسر ایران از عهد باستان تا کنون به این دلیل که خواندن و نوشتن در شناسنامه ایرانیان جای محکمی نداشت و ملت ما با فرهنگ گفتاری بیشتر آشنا بوده تا فرهنگ نوشتاری؛ و در یک گام دشوارتر فرهنگ مازندران دارای زبانی مستقل اما خط ویژه ای نداشت و فرهنگ مازندران بیشتر گفتاری و شنیداری بود، از این روی مردم مازندران در طول سال‌های حیات تاریخ خود همواره در پاسداری از این فرهنگ تلاش بیشتری داشتند.

^۴ کومش یا قومس، نام قدیم سمنان و دامغان امروزی است که در نزدیکی بالاده (جنوب و جنوب شرقی آن) قرار داشته و روستای بالاده و مناطق اطراف آن با استان سمنان هم مرز هستند.

^۵ قله ۲۸۰۲ متری شاهدژ در شمال روستای بالاده واقع شده و نماد و سمبل آن بوده و یادآور تاریخ اساطیری این منطقه است و گویند کیکاووس بر بالای آن تاج و تخت داشته و رستم و سهراب در دامنه این قله با هم نبرد کردند و سهراب در این نبرد کشته شده و قبرش در خجیردشت و به روایتی در دشت ترکاچال در شمال شرق روستای واوسر است. / زیرنویس از نویسندگان کتاب.

روستای بالاده یکی از مناطقی است که دارای فرهنگ بومی غنی بوده و دلبستگی و دلدادگی مردم این روستا به زادگاه و سرزمین نیاکان و زبان مادری حکایت از شیدایی آنان به فرهنگ اصیل مازندرانی دارد و دانش آموختگان این دیار مصداق کامل این شعر مولانا هستند که: « هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش » و اینک مردم بالاده برای زنده نگهداشتن فرهنگ خود تلاشی نو را آغاز کرده اند.

تلاش همه اهل کتاب و دفتر و قلم بالاده در بازیافتن باورها و آئین های اجدادی و نگاه مهربانانه آنان به این آب و خاک و سرزمین پدری بهر خور تحسین است و شوریدگی جناب عین اله آزموده و نعمت اله آزموده هم دلیل امیدواری ما خواهد بود بر اینکه «مازندران تا آزموده ها را دارد، می ماند و راز ماندگاری فرهنگ مان را باید در وجود آزموده ها بیابیم و کلام آخر اینکه بالادهی ها آزموده اند.»

مقدمه ۲

دکتر یحیی کاردگر بالادهی / دانشیار دانشگاه قم در رشته زبان و ادبیات فارسی

« بی پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی »

« پیرن گفته » کتابی است که حقیقت این معنا را دریافته که « پیران، پیرایه ملکند » و از گفتار و سخنان جهان دیدگانی زیور گرفته که سالیان سال در دل رشتن کوه های البرز و در کنار قلّه سر به فلک کشیده شاهدژ زیسته و به دور از زندگی ماشینی امروز، طبیعت زندگی و زندگی طبیعی را آزموده اند. عنوان کتاب در راستای پاسداشت آنانی است که فرهنگ ایرانی و مدارشان و تمدن پارسی بر ساخته شعور والای آنان است. از این رو این پیران فرزانه چونان ستارگانی فروزان، آسمان سرزمین ایران را سرشار از روشنائی وجودشان کرده و نامدارانی فرهیخته را به تعظیم در برابر خود واداشته اند تا بدانجا که پیر، نماد هدایتگری و دستگیری است و پیران، عصاره فکر و فرهنگ بشری:

طفل راهی رو طلب کن پیر ره بینی به حق تا زمام اختیار خود به دست او دهی
روز و شب در نور ارشادش همی رو راه را تا قدم از ظلمت آباد بدن بیرون نهی / حافظ

کتاب حاضر فرهنگ برگزیده ای است که اقوال پر مغز پدران مان را که در قالب امثال و کنایات به یادگار مانده، گرد آورده تا چون چراغی فروزان، فرا روی نسل امروز قرار دهد.

مثل ها، کنایات و به طور کلی ادبیات شفاهی به جای مانده از اقوام و طوایف مختلف، عصاره فکر و احساس مردمان و یادآور فراز و فرودهای بی شمار آنان در گذر زمان است. این میراث گرانبها از صافی روزگاران، گذشته و با ناب ترین و صیقل یافته ترین کلمات، چونان گنجینه ای گرانسنگ به نسل امروز رسیده تا در سایه سار تنومند آن، آرامشی وصف ناپذیر را تجربه کند. در اهمیت این میراث ارزشمند همین بس که علی رغم حوادث بی شمار در ضمیر مردمانی پاک به یادگار مانده و در حالات گوناگون با صمیمیتی وصف ناشدنی از زبانشان جاری می شود.

در آینه این میراث گرانبها می توان تاریخ نانوشته مردمان منطقه دوسر شمار و آرزوها و آمال گوناگونشان را به نظاره نشست. آرزوهایی که گاه طعم خوش تحقق آنها را می توان از سطر سطر این جملات ناب چشید و گاه پرپر شدنشان را با چشم دل دید و بدانها گریست.

این امثال به زلالی آب چشمه سارانی است که این مردمان پاک سرشت، سالها در کنارشان زیسته اند و صفا و یکدلی را از این چشمه ساران آموخته اند و از نظر استحکام و پشتوانه تجربی به استواری قله های سر به فلک ساییده ای است که از آفتاب تولد، بدانها چشم دوخته و استواری فکر و عقیده را از آنان در آموخته اند. خوانندگان این ذخایر ارزشمند می توانند بدون هیچ شک و شبهه ای با تکیه بر این جملات ناب تا فراسوی تاریخ و گاه تا دنیای اساطیر، سفری به یادماندنی را تجربه کنند و دیروزشان را به امروزشان پیوند دهند و از دیرینگی خویش، سرشار شور و شمع شوند. بدون تردید گره خوردگی دیروز و امروز می تواند نسل امروز را که گسستگی فرهنگی، جان او را رنجور و دلش را دردمند کرده از تنگنای بی شماری رهایی بخشد و جان پناهی استوار و بشکوه برایش به ارمغان آورد.

یکایک این امثال، عصاره فکر آنانی است که با شجاعتی ستودنی با نابسامانی های طبیعت و زمانه در آویختند و چند و چون این مبارزات را برای فرزندانشان به یادگار گذاشتند. امید که فرزندان خلف این مردمان از این امثال، بهره ای وافی برده و به پشتوانه فکری آنها، فردایی بهتر و شکوفاتری رقم زنند:

جز به تدبیر پیر کار مکن پیردانش نه پیر چرخ کهن
پیر حکمت نه پیر هفت اختر پیر ملت نه پیر چهار گهر / سنایی

بدا به حال مردمانی که به قول حافظ شیرین سخن، تجربه ای از سر گذرانده را دوباره تجربه کنند و عمر کوتاهشان را به تکرار تجارب پدران، رایگان در بازند:

هر چند کازمودم از وی نبود سودم من جرب المجرّب حلت به التدامه
براستی که « هر که آزموده را دوباره بیازماید به او پشیمانی رسد ».

کتاب پیش روی که به همت و شوق وصف ناشدنی برادران آزموده تدوین شده می تواند از منظر مختلف مورد نقد و تحلیل قرار گیرد که در ادامه این گفتار به فراخور حال خوانندگان گرامی و گنجایی مقدمه چنین آثاری به بررسی این میراث فرهنگی ناب می پردازیم. ویژگی هایی که در نگاه نخست، ذهن هر خواننده ای را به سمت و سوی خود می کشاند در سه عنوان جداگانه قابل بررسی است: ۱- برجستگی محتوایی ۲- پیوند با ادبیات معیار و رسمی فارسی ۳- زیبایی و ظرافت های هنری.

در ادامه می کوشیم تا یکی از مصادیق این سه ویژگی یعنی برجستگی محتوایی و چند و چون آن را مورد نقد و تحلیل قرار دهیم.

از آنجا که گستره زمانی این میراث گرانبها از دور دست های تاریخ آغاز می شود و تا زمان حال را در بر می گیرد، طبیعی است که اندیشه ها و افکار انعکاس یافته در آن نیز تنوع چشمگیری داشته باشد. تنوعی که محصول تحول زندگی و دگرگونی نگاه سازندگان این میراث است و در سطر سطر این جملات ناب می توان فراز و فرودهای این تحول را دریافت. هر چند برشمردن تمامی افکار و اندیشه های موجود در این امثال و کنایات میسر نیست؛ اما می توان از اندیشه های برجسته ای سخن گفت که از برجستگی ذهن و زبان سازندگان خود، حکایت ها دارند که مهمترین آنها عبارتند از:

الف- پشتوانه دینی و مذهبی

صفا و صمیمیتی که در امثال و کنایات نیز موج می زند، عامل اصلی پیوند ذهنی این مردمان پاک نهاد با آموزه ها و انگیزه های ناب دینی است و حکایت از آن دارد که فطرت بی آرایش مردمان کوهستان، کمتر گرفتار آلودگی های این جهانی شده و با هر آنچه که فطری است و جان و روح انسان را سیراب می کند، پیوندی ناگسستنی دارد. از این روی جلوه های گوناگون معارف دینی و مذهبی، زینت بخش این میراث گرانبهاست. بهره گیری از آیات و روایات، تلمیحات دینی، حضور گسترده شخصیت های دینی و مذهبی در این امثال و سرانجام رنگ شیعی آنها را می توان گوشه هایی از این تأثیر پذیری ها دانست و به عنوان ویژگی شاخص این میراث به شمار آورد. سازندگان این امثال کوشیده اند با بهره گیری از آموزه های

دینی، بر مخاطبان خود تأثیر گذارده و راهی جهت برجسته کردن برخی از مفاهیم ناب بشری بیابند. از این روی مفاهیم و اندیشه های بلندی چون آزاد اندیشی، توکل به خداوند، پرهیز از تعصبات، شاد باشی و غم ستیزی و هزاران اندیشه ناب دیگر در سایه آموزه های دینی برجستگی ویژه یافته و در مخاطبان خود اثری ماندگار برجای می گذارد:

- آسَمِن رِه بِنال و سِتُونِ بساتین / آسمان را بدون ایوان و ستون درست کردن.

این مثل برای بزرگ نمایی رفتار آنانی گفته می که در دروغ پردازی شهره اند. گویی در انتساب کارهای خداگونه به خود واهمه ای ندارند. چرا تنها خداست که از او چنین هنرنمایی نابی ساخته است و با جستجو در قرآن کریم می توان سرچشمه این مثل را باز یافت:

اللهُ الَّذی رفع السماوات بغير عمد ترونها (رعد ، آیه ۲)

خداوند کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینند برافراشت.

سیمای تابناک پیامبر اسلام (ص) ، جوانمردی امام علی (ع)، شهادت مظلومانه امام حسین (ع) و نام پرشکوه بسیاری از بزرگان دینی، آنگاه که در تقابل با چهره های منفوری چون ابلیس، یزید، شمر و قرار می گیرد، معیارهای نیک و بد این مردمان را باز می نماید و از دل بستگی آنان به آموزه های دینی حکایت می کند. از این رو عجیبی نیست اگر در توصیف دو رویان روزگار از چنین تمثیلی بهره گیرند :

- هَم نوحه حُنه اِثم حُسینه هَم طَبِل زَن یزید / هم نوحه خوان امام حسین (ع) است هم طبل زن یزید.

و گاه با الهام از سخنان پر گوهر بزرگان دینی، گردنکشان زمانه را از عواقب اعمال و رفتار ننگین شان چنین می آگاهانند:

- هِمه چی آز نازکی پاره وُنه، ظلم آز کالفتی / همه چیز از نازکی پاره می شود ظلم از کلفتی.

بدون تردید سیمای زشت ظلم و ستم در روایات و احادیث، الهام بخش این مثل است:

الملك يبقی مع الكفر ولا یبقی مع الظلم / حکومت با کفر می ماند ولی با ظلم ماندگار نیست.

براستی پیوند مبارک ذهن و زبان این مردمان با متون دینی، راز ماندگاری این امثال و شکوه جاودانه این گفتار است.

ب- اندیشه های حکیمانه

آنگونه که از عنوان کتاب پیداست، مطالب آن جانمایه تجربیات انسانی است که عمری با ناملایمات زندگی در آویختند و سرد و گرم زمانه را چشیده و عصاره فکرشان را که از اعماق وجودشان سرچشمه گرفته در جملاتی جاودانه به یادگار گذاشته اند. اندیشه های انعکاس یافته در این امثال، عمری به درازای تاریخ فکر بشر دارند و آزمون و خطاهای بسیاری را از سر گذرانده و از صافی روزگاران گذشته اند. از این روی در باورداشت آنها جای هیچ شبهه ای نیست. دعوت به صبر و شکیبایی، ابهام سرنوشت آدمی و فردای او، مذمت اربابان بی مروت دنیا، سفارش به اعتدال، پرهیز از قارچ صفتان دنیا مدار، تأکید بر اصل و نسب آدمی و اهمیت آن، دعوت به شادخواری و شادباشی، پرهیز از کینه کشی، دوری از نفرت و نفرین و هزاران اندیشه حکیمانه دیگر، درونمایه این میراث گرانبهاست و بدرستی که «پیرون گفته» ای است که می تواند دستگیر جوانان و نسل امروز باشد:

جوان گر به دانش بود بی نظیر / نیاز آیدش هم به گفتار پیر / نظامی

هر چند گزینش اندیشه های حکیمانه از کتابی که سرشار از حکمت و معرفت است به آسانی میسر نیست اما نمونه های زیر، خود گویای این ویژگی کتاب است:

- صَوْر کُنْیِ بِه کَامِ رِسی ناصوْر کُنْیِ بِه دَامِ رِسی / صبور باشی به کام می رسی، صبر نکنی در دام گرفتار می شوی.

- فِرْدَا رِکی بَدِیِّه ؟ / فردا را که دید ؟

- غَم خَاسُنِنْدِه، خَندِه جَمِنِنْدِه / غم انسان را به زمین می زند و شادی به حرکت وا می دارد.

ج- نکات اجتماعی، تربیتی و اخلاقی

جنبه های اخلاقی این امثال تا بدانجاست که می توان کتاب اخلاقی نابی از مطالب شان فراهم آورد. کتابی که سعادت و نیکبختی امروز و فردای آدمی را به دنبال خواهد داشت. آنچه در آموزه های اخلاقی این امثال، برجستگی ویژه یافته، توجهی است که به تربیت فرزندان شده است و نقش و جایگاه اجتماع و خانواده در تعلیم و تربیت فرزندان با روشن بینی خاصی ترسیم شده است. عشق و محبت به هموعان و پرهیز از نفرت و نفرین در حق آنان و هشدار از عواقب کژ رفتاری و بد اخلاقی از نکات تربیتی و اخلاقی دیگری است که در این امثال به چشم می خورد. گویی این امثال، مکتب درس پیری با تجربه است که با عشقی سرشار، دست خواننده را می گیرد تا به سر منزل سعادت رهنمون شود:

- کیرگ نِمائش خاش کالیءِ راه رِئنده / مرغ در هنگام غروب راه لانه اش را می داند.

این مثل برای آگاهاندن فرزندان است که موقع و مقام شناسی را از یاد برده اند و با این مثل که خالی از طعن و تحقیر نیست، در می یابند که هرکاری زمانی خاص دارد.

- هَر کی ره خندی، همبیم گنی وَر بندی / به هر کسی خندی، مثل کیسه چرمی بر کمرت بسته خواهد شد.

به راستی که زیان عیب جوینده به خود او باز می گردد. این مثل با بهره گیری از تشبیهی حسی و ملموس، خواننده را از عیب جویی باز می دارد و از عواقب زشت این کار بر حذر می دارد.

- مَله دله گور ره توره، بریم ب دِه حور نور / دختر کور داخل محله ات را به همسری بگیر
و دختر حوری وش بیرون از محله ات را نگیر .

و نمونه های بی شمار دیگر که در جای جای این کتاب خودنمایی می کند و با زبانی ساده و بی پیرایه، راه و رسم زندگی و تعامل با اجتماع را به خواننده می آموزد.

افسوس که مجال اندک این مقدمه اجازه نمی دهد تا از دو ویژگی دیگر این امثال، یعنی پیوند با ادبیات معیار و رسمی فارسی و زیبایی ها و ظرافت های هنری آنها سخن بگوییم. امید است در فرصتی دیگر به طور مستقل و مبسوط این ویژگی ها نیز مورد نقد و بررسی قرار گیرد و بیش از پیش، ارزش های نهفته در این ذخایر فرهنگی معرفی شود.

بی تردید زمینه های چنین پژوهشی جز به پایمردی انسان های اصیل و آزاده که با تمام وجودشان به ارزش این میراث پی برده اند، میسر نیست. از این روی این مقدمه بدون یاد کرد از برادران آزموده که عاشقانه قدم در این راه دشوار و پرپیچ و خم نهادند، ناتمام است. با تمام وجود کوشش های بی دریغ شان را ارج می نهیم و از ایزد یکتا می خواهیم که یاریگر این عزیزان در ادامه راهشان باشد.

راهنمای آوا نگاشت

آوا	مثال	آوا	مثال
ā	آبندن âbendon	Z	ز. ذ. ظ. ض زیم zezem ذلیل zalil ظالم zâlem ضمیاد zemâd
a	آری ari	d	دَرِین darzen
e	إسا esâ	r	رِدِه rede
i	اینتا intâ	ž	در این کتاب نمونه ای ندارد
o	أخاره oxâre	š	شال šâl
u	شونه šune	q	قارتیک qârtik غم qam
b	بامشی bâmši	f	فک fek
p	پیئر pier	k	کالم kâlom
t	تال ت. ط. tabile	g	گادر gâder
s	ث. س. ص. ثریا soraya سگ sag صابون sâbun	L	لیم lame
ž	جیکا jikâ	m	ماز mâz
ç	وچه vaçe	v	وگ vag
h	ح. ه. حال hâl هوا hevâ	y	یتا yet.tâ
x	خادا xâdâ		
<p>é کسره کشیده، یاء مجهول (صدایی بین /یـ و /) با تلفظ میوه به bé : کیله kéle (رودخانه) - سگ saqé - امم émom (امام) بُرده bordé (رفتی / و اول شخص ها)</p>			

حرف « آ / الف »

آدم به سَخِن، گ به رَسِن

Âdem be soxen, go be rasen

ترجمه: آدم با سخن، گاو با ریسمان (رام می شود).

کاربرد: تاکید بر روش درست برخورد لفظی با دیگران برای ترک یا انجام کاری (به ویژه با کودکان و زیردستان).

آدم پَرُرو، دِیراء اُ تا وَنِه قُقِه

Âdemé per ru, deyrâe o ta véné qoqe

ترجمه: برای آدم پُرو، آب دریا تا قوزک پایش است.

کاربرد: برای آدم پُرو حجب و حیا معنی ندارد.

آدم پِیئر اِتا بار می یرنه

Âdemé pier et.tâ bâr miyerne

ترجمه: پدر آدم یک بار می میرد.

کاربرد: دوری کردن از پیشامد بدی که غیرقابل جبران بوده و ممکن است منجر به حادثه ای تلخ و ناگوار شود.

آدم چُس، روزی دِ بار چاشت خارنه

Âdemé ços, ruzi de bâr çâšt xârne

ترجمه: آدم خسیس روزی دو بار ناهار می خورد.

آب به اِمَم حُسِن نَدِنِه نُون به غلام حُسِن

Âb be émom hosén nedéne, nun be qâlâmhosén

ترجمه: آب به امام حسین (ع) نمی دهد، نان به غلام حسین.

کاربرد: توصیف آدم خسیس.

آبرو آب جُو که نییه

Âberu âbe ju ke niye

ترجمه: آبرو که آب جوی نیست.

کاربرد: تاکید بر حفظ آبرو.

آبرو وَرِه آبرو ره خادا وَرِنِه

Âbru varé abru re xâdâ varne

ترجمه: آبروی کسیکه آبروی دیگران را می برد، خدا می برد.

کاربرد: اعتقاد به انتقام خداوند نسبت به شخصی که آبروی دیگران را می برد.

آدم بِ غَم، دِیراء اُ تا وَنِه زُونَدِیِیِه

Âdeme bé qam, deyrâe o tâ véné zundiye

ترجمه: آدم بی غم، آب دریا تا زانویش است. کاربرد: برای آدم های بی خیال کاربرد دارد.

آدمِ عَجول، یا چاهِ کَفینه یا چلو

Âdemé ajul, yâ çâ kafene yâ çelo

ترجمه: آدم عَجول یا در چاه می افتد یا در چاله.

کاربرد: دعوت به ترک شتابزدگی.

آدمِ فتنه نا کون دارنه نا کله

Âdemé fetne, nâ kun darne nâ kâl.le

ترجمه: آدم فتنه گر نه سر دارد نه ته.

کاربرد: شخصیت آدم های فتنه گر.

آدم که چهل و نه، چل به چل و نه

Âdem ke çél vune, çel be çel vune

ترجمه: آدم که به سن چهل می رسد در هول و ولا می افتد.

کاربرد: بالا رفتن سن و پدیدار شدن بیماری های گوناگون در آدمی.

آدم که شنس داره، کیرگ چنگم سر میرغانه

کانده^۶

Âdem ke šons dâre, kerg çengom

sar merqâne kânde

کاربرد: کنایه از ضرر و زیان بخاطر خسیس بودن.

آدمِ چلاس روزی دِ بار قیلن ناهار کائده

Âdemé çelâs ruzi de bâr qaylon nâhâr kânde

ترجمه: آدم خسیس، روزی دوبار قلیان می کشد و دوبار ناهار می خورد.

کاربرد: آدم های خسیس برای خودشان بیشتر از حد لازم مصرف می کنند.

آدم ره به مار و خاخیر و نه، به همسائه نو نه

Âdem re bé mâr o xâxer vune, bé hemsâê navune

ترجمه: آدم بدون مادر و خواهر می تواند زندگی کند ولی بدون همسایه نمی تواند.

کاربرد: تاکید در گرامیداشت جایگاه و ارزش همسایه .

آدم ره بُم بکاشیه، نُم نکاشیه

Âdem re bom bakâše, nom nakâše

ترجمه: آدمی را بام بکشد ولی نام نکشد.

کاربرد: ترساندن از شهرت طلبی.

^۶ چنگم: تکه چوبی به بلندی ۳۰ تا ۴۰ سانتیمتر و به قطر ۵ سانتیمتر یا بیشتر که در زمین فرو کرده و افسار اسب و الاغ را به آن می بندند.

کاربرد: کسی که کاری را خوب بلد باشد در هر کجا و در هر شرایطی آن را انجام می دهد.

آرد که کتِه خِرِوارِه، نُون ها کاردِنِ ئِم کارِه؟
Ârd ke kate xervâre, nun hâkârden
em kâre?

ترجمه: در منزل که آرد فراوان باشد، نان درست کردن زحمتی دارد؟
کاربرد: وقتی وسایل انجام کاری فراهم باشد، انجام دادنش از عهده هر کسی بر می آید.

آسِمُن رِه بِه نال و سِتُونِ بِسَاتِن
Âsemon re bé nâl o setun besâten

ترجمه: آسمان را بدون ایوان و ستون درست کردن.
کاربرد: کسانی که دروغ های بزرگ می گویند.

آسِمُن هَر چِی بَوارِه، زَمین بَر دارِنِه
Âsemon har çî bevâre, zamin
bardârne

ترجمه: آسمان هر چه (باران) بیارد، زمین آنرا در خود جای می دهد.
کاربرد: برای کسی که ظلم نزدیکان را بخاطر آبروداری تحمل می کند.

ترجمه: آدم که خوش شانس باشد مرغش بر روی تکه چوب هم تخم می گذارد.
کاربرد: برای بیان خوش شانسی کسی و مرتب شدن کارهایش.

آدِم که شَنس دَارِه، گَرِه کَفِنِه می پِرِنِه
Âdem ke šons dâre, gare kafene
miyerne

ترجمه: آدم که شانس داشته باشد در گهواره می میرد.
کاربرد: کنایه از بدبختی های روزگار و کم شانسی خود.

آدِم لُخت و پَتی رِه اُجِه بَتِر سُنِین
Âdemé loxt o pati re o je batarso-
nien?

ترجمه: آدم لخت را از آب ترساندن.
کاربرد: کنایه از آدمی که آب از سرش گذشته باشد.

آدِم نِمَاز خُن بُو، هَر وَر وَنِه قِبَلِه وَه
Âdem nemâz xon bu, har var véné
qeble ve

ترجمه: آدم (اگر) نماز خوان باشد هر طرف، قبله اش است.

کاربرد: اعتماد نکردن به هر سخنی و چیزی.

آفتاب واری ته بدائن

Âftâb vâri té beâden

ترجمه: مثل خورشید درخشیدن.

کاربرد: ۱. برای کسانی که صورت سفید و

روشن داشته باشند ۲. به اشیای درخشنده مثل

طلا آگویند.

آقا بیاره غوزه، خانم پیرن بدوجه؟

Âqâ biâre quze, xânem piran baduje?

ترجمه: آقا غوزه بیاورد (پنبه بیاورد و از آن

نخ درست کند)، خانم می خواهد پیراهن

بدوزد؟

کاربرد: همه چیز آماده شود تا کسی کاری

را انجام دهد.

آقا دمیشته، خلمه بلیشته؟

Âqâ damište, xolme balište?

ترجمه: بزرگ ریده، کوچک خورده؟

کاربرد: برای فضولی افراد بکار می رود.

آقا سر بو، یتیم ره نصبه نون و سه

Âqâ ser bu, yatim re nesbé nun

vas.se

ترجمه: شکم ارباب و پولدار سیر باشد، برای

یتیم نصفه نان بس است!

آش تا گندا، پلا تا بین راه، نون تا کربلا

Âš tâ kondâ, pelâ tâ beyné râh, nun

tâ kerbelâ

ترجمه: آش تا پاشنه در، پلو تا نیمه راه، نان

تا کربلا.

کاربرد: تاکید بر ارزش غذایی نان.

آغوز بخاردن، چک چک بشناستین ثم دارنه

Âquz baxârden, çek çek bešnâsten

em dêrne

ترجمه: گردو خوردن، صدای چک چک

شنیدن هم دارد.

کاربرد: انجام کار بزرگ، پیامد هم دارد.

آفتاب جه گل گله سوزنه، کور پتک

Âftâb je kalé kal.le suzene, kuré

petak

ترجمه: از گرمای آفتاب، کله کچل می سوزد

و پس گردن کور.

کاربرد: برای بیان شدت گرمای آفتاب.

آفتاب زمستن و حرف زن جه دل نوستن

Âftâbé zemeston o harfe zan je

del navesten

ترجمه: به آفتاب زمستان و حرف زن، دل

مبند.

کاربرد: کلماتی رمزگونه بین دو نفر که با اشاره ای کاری را درست می کند.

آهو خاش وَرِه ره شیر ندِنِه

Âhu xâš vare re šir nadéne

ترجمه: آهو به بره اش شیر نمی دهد.
کاربرد: اشاره به سختی روزگار. در گرفتاریها، کسی به فکر دیگری نیست.

آینه جه صاف ترِه، اُجه پاک ترِه

Âyne je saftere, o je pâktere

ترجمه: از آینه صاف تر و از آب پاک تر است.

کاربرد: در بیگناهی خود و یا دیگری گویند و گاهی هم به تمسخر در باره افراد گناهکار بکار می رود.

اُبکشیه گل ره بَموندِستِن

O bakšīye gal re bamondesten

ترجمه: مثل موش آب کشیده است.
کاربرد: به کسی که زیادی خیس شده باشد گویند.

اُبیارده پیسته

O biârde pite

ترجمه: کُنده پوسیده آب آورده.

کاربرد: قناعت پیشگی و مناعت طبع مردمان عادی و شکم پرستی پولدارها.

آقا سِر بوییه ، یتیم نیم ناشسته

Âqâ ser baviye, yatim nimnâšte

ترجمه: آقا سیرشده، یتیم نیمه سیر است.
کاربرد: حرص و طمع آدم های بظاهر بزرگ، زیاد است.

آقا لَمپا شیشه بویئن

Âqâ lampâ šīše bavien

ترجمه: چون شیشه گردسوز شدن.
کاربرد: به آدم های زود رنج گویند.

آقا نویشته، خُلْمِه دَمِشته

Âqâ nevište, xolme damište

ترجمه: آقا نوشت، پاکار خودش را خراب کرد.

کاربرد: برای کسی که وقتی پیغام و دستخط بزرگتر از خود را می بینند حساب کار دستش می آید.

آقا نویشته، کاندِس وَرِشته

Âqâ nevište, kandes varište

ترجمه: آقا می نوشت ازگیل وحشی رسیده می شد.

ترجمه: آب صدای حرکت آرام خود نمی شنود و مدفوع بوی گند خود را متوجه نمی شود.

کاربرد: به کسی گویند که زشتی ها و بدی های خود و یا خانواده اش را فراموش می کند و بدی های دیگران را بازگو می کند.

اُخاَنه بیری گتِ رُود، گِل خاَنه بیری گتِ کُود
O xâne bayri gate rud, gel kâne bayri gâte kud

ترجمه: آب را از رودخانه بزرگ بردار و خاک را از تپه بزرگ.
کاربرد: انتخاب انسان های بزرگ و شریف برای دوستی.

اُدزد، جو دزد، گو دزد وئِه

O dezd, jo dezd, go dezd vune

ترجمه: آب دزد، جو دزد، گاو دزد می شود.
کاربرد: برای کسی که دزدی و کارهای زشت کوچک انجام می دهد و اندک اندک دزدی ها و کارهای زشتش بزرگ و بزرگتر خواهد شد.

اُدله زنی واری هر بموئن

O dele zani vâri her bemoen

کاربرد: در باره چیزی که مفت بدست آید، گویند.

اُپنه ها کاردن / اُپنه بویئن

O pené hakârden/ o pené bavien

ترجمه: سر به نیست کردن / سر به نیست شدن.

کاربرد: وقتی شخص و یا شیئی را سر به نیست کرده باشند و کسی از آن خبر نداشته باشد.

اُخاش راه ره پدا کاندِه

O xâš ra re pēdâ kânde

ترجمه: آب راهش را پیدا می کند.
کاربرد: آب هر طوری باشد روزنه ای برای بیرون رفتن از جایی پیدا می کند.

اُخاش رُش ره گام نکانده

O xâš roš re gâm nâkânde

ترجمه: آب رفتنش را گم نمی کند.
کاربرد: تاکید بر تداوم داشتن کاری.

اُخاش رُش ره نِشنانِه، گی خاش گند ره

O xâš roš re nešnane, gi xâš gand re

O vari borden, reg vari bamonde-
sten

ترجمه: مثل آب رفتن، مثل ریگ (کف رودخانه) ماندن.

کاربرد: وقتی حرف کسی برای رفتن و ماندنش معلوم نباشد.

تبرستان

آبجی سیوا، بابجی سیوا

Abji ševâ, babji ševâ

ترجمه: آبجی جدا، بابجی جدا.

کاربرد: چند دسته بودن اعضای یک خانواده در امور خانه / هر کس کار خود را انجام دهد در حالی که باید گروهی انجام بدهند.

إتَا اِسْبِیجِ وَیَسْتِی جِمَخُو رِه تَش نَزَنَه

Et.tâ esbij ve jemxo re taš nazen.ne

ترجمه: برای یک شپش، لحاف را آتش نمی زنند.

کاربرد: برای کاری کوچک، کار بزرگتری را خراب نمی کنند / برای گناهی کوچک، تنبیه شدید نمی کنند.

إتَا آغُوَز رِه سَد نَفِر کَپَل زَنَه

Et.tâ âghuz re sad nafer kap.pél

zan.ne

ترجمه: مثل زنی که داخل آب مشغول شستشوی چیزی بوده و هنرش گل کند. کاربرد: کسی که بی موقع هوس انجام کاری را داشته باشد.

أُ دُن سِوَا جُو دُن سِوَا

O don sévâ, jo don sévâ

ترجمه: آب جدا، دانه جو جدا.

کاربرد: کنایه از خوراک آبکی مثل آبگوشت یا آش است که آب آن خیلی بیشتر از بُنشن اش باشد.

أُرِه نَدِی شِلْوَال رِه نُجَه

O re nadi šelvâl re nojê

ترجمه: تا آب را ندیدی، شلوار را از تنت در نیار (برای اجابت مزاج).

کاربرد: برای آدم عجول که هنوز به انجام و پایان کاری اطمینان پیدا نکرده آن را انجام می دهد.

أُسَر بَچِسیئِن ، رِغْن بَهِیئِن

O sar baçesien, reqon bahiten

ترجمه: روی آب چسیدن (و) روغن گرفتن. کاربرد: اشاره به آدم خسیس دارد.

أُواری بُردِن، رِگ واری بَمُنْدِستِن

Et.tâ jur bamiri bašestene metâ
navui

ترجمه: طوری بگیری که قابل شستن نباشی.
کاربرد: نوعی نفرین است. گاهی هم نوعی
آرزو که ناشی از نفرت از کسی است.

اِتا جُور بَمیری تِه رِه آتِش کَش جِه جَمع
ها کُنن

Et.tâ jur bamiri te re âteškaš je jam
hâkonen

ترجمه: طوری بگیری که تکه های بدنت را
با خاک انداز از روی زمین جمع کنند.
کاربرد: نوعی نفرین است. گاهی هم نوعی
آرزو که ناشی از نفرت از کسی است.

اِتا چی باهور بگانجه

Et.tâ çi bâhur bagânje

ترجمه: چیزی بگو که بگنجد.
کاربرد: کنایه از حرف نسنجیده که توان و
یا امکان انجامش نیست.

اِتا دِماغ جِه گندِم کاندِه اِتا جِه آرد گیئرنِه
Et.tâ demaq je gandem kânde et.tâ
je ârd gierne

ترجمه: از یک سوراخ بینی گندم می ریزد و
از سوراخ دیگر آرد می گیرد.

ترجمه: برای یک گردو صد نفر نشانه می
روند.

کاربرد: به پسری گویند که عاشق دختری
شده و آن دختر خواهان بسیار داشته باشد.

اِتا تپِه اُ بویئن بِنه فِر و بُردِن

Et.tâ tep.pe o bavien bene feru
borden

ترجمه: قطره ای آب شدن و در زمین فرو
رفتن.

کاربرد: گم و یا ناپدید شدن شخص و یا شیئی
طوری که هیچ اثری و اطلاعی از آن در
دست نباشد.

اِتا جا بُوری نا ونگِ تِلا بیه نا بُوی آدمیزاد

Et.tâ jâ buri nâ vangé tela beye nâ
buye âdemizâd

ترجمه: جایی بروی که نه صدای بانگ
خروس بیاید و نه بوی آدمیزاد.
کاربرد: نوعی نفرین است. گاهی هم نوعی
آرزو که ناشی از نفرت از کسی است.

نوعی دیگر از این ضرب المثل: نا ونگِ تِلا هستِه،
نا بوی آدمیزاد (نه آواز خروسی است نه بوی
آدمی).

اِتا جُور بَمیری بَشِستِنِ مِتاَع نَوُی

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: اِتا شُونه یِین، اِتا شُونه یِساَر. (یکی به راست و یکی به چپ می رود).

اِتا که خال جه دَوندی، هَف شَبینه روز اِتا جا
اِسْتینه

Et.tâ ka xâl je davendi, haf šabine
ruz et.tâ jâ estene

ترجمه: با یک ساقه کاه ببندی، هفت شبانه روز از جایش تکان نمی خورد.
کاربرد: کنایه از آدم های مظلوم و آرام که آزارشان به کسی نمی رسد.

اِتا کَس بَمیره، فِلنی ره بَرستِن کَفِن کافورِ وه
Et.tâ kas bamire, feloni re baresten
kafen kâfur ve

ترجمه: یک نفر بمیرد و فلانی را برای خریدن کفن و کافور میت بفرستند. (جای فلانی نام شخص آورده می شود).

کاربرد: برای کسانی که زمان را درک نمی کنند و بی خیال هستند و کارها را بدون اهمیت زمان آن و بطور دلخواه انجام می دهند.

اِتا کَس جه گَب بزِن، که وَنه هَرِه چو بُره
Et.tâ kas je gab bazen, ke véné
hare çu bore

کاربرد: کسی که نسبت به زیر دست خود ستم زیادی روا می دارد.

اِتا شِطَن بَویتِه اِتا دیگه رَحْمَن بَوُنه
Et.tâ šeton bavie et.tâ dige ramon
bavue

ترجمه: یکی شیطان شد دیگری رحمان شود.
کاربرد: وقتی بین دو نفر جر و بحث در می گیرد و هیچ کدام کوتاه نمی آیند، شخص سومی به آنها توصیه می کند که یک نفر کوتاه بیاید.

اِتا شو هزار شو نَوُنه
Et.tâ šo hezâr šo navune

ترجمه: یک شب، هزار شب نمی شود.
کاربرد: تاکید بر سخت نگذشتن بر میهمان در منزل خود.

اِتا شُونه تَش وه، اِتا شُونه اُوه
Et.tâ šone taš ve, et.tâ šone o ve

ترجمه: یکی برای آتش می رود، یکی برای آب.

کاربرد: به چیزی گویند که دارای ایراد در ابعاد و اندازه اش باشد. مثل لباسی که بدقواره دوخته شده باشد.

کاربرد: تاکید بر همکاری و کمک در کارهای عمومی.

اِتَا لُوت چَال سَر بَخَارْدِن

Et.tâ lut çâl sar baxârden

ترجمه: بر سر یک چاله ی لوت خوردن.^۷
کاربرد: در دعوی برادران و خواهران کوچک یا کودکان می گویند و آنها را دعوت به دوستی می کنند.

اِتَا نَا، صَدْتَا آره دُرِ گِرْدِنِه

Et.tâ nâ, sad tâ aré dor gerdene

ترجمه: یک نه گفتن به قربان صد آری گفتن می رود.

کاربرد: ۱. تاثیر حرف نه گفتن که بر صد تا بله گفتن برتری دارد ۲. شهامت نه گفتن.

اِتَاءِ زَن مِیِیِرِنِه که زَن خَاخِرِ نِدَاَرِه

Et.tâé zan miyerne ke zan xâxer nedâre

ترجمه: زن کسی می میرد که خواهر زن نداشته باشد!

کاربرد: در کنایه به آدم کم شانس گویند.

ترجمه: از کسی حرف بزن که از اش چوب را ببرد.

کاربرد: وصف کسی که وجهه و جایگاهش پیش دیگران مناسب نیست.

اِتَا كَس وَه بَمِیر که وَه رِه تِن وِیستی تو بَمِیره

Et.tâ kas ve bamir ke ve re ten visti to baeire

ترجمه: برای کسی بمیر که برایت تب کند
کاربرد: پرهیز از انجام دادن کاری برای آدم قدرشناس.

اِتَا كَاچِک بَزَنی تِن جَان دَر بُرِه

Et.tâ kâçek bazni ten jân dar bore

ترجمه: یک نفس ناگهانی بکشی و بمیری.
کاربرد: نوعی نفرین است.

اِتَا گُوشِه رِه بِلِنْد هَائِیْتِن

Et.tâ guşe re belend hâiten

ترجمه: گوشه ای را بلند کردن / به کسی کمک کردن.

^۷ لُوت چال: چاله ای است به ابعاد ۲۰ سانتیمتر گودی و ۳۰ سانتیمتر قطر که چوپانان بر روی زمین می کنند و خوراک سگ مثل آب حلیم، آب پنیر (پنْدیر اُ)،

مخلوطی از آب و سبوس و یا نان خیس شده را در این چاله به سگ می دهند و گاهی دو سگ بر سر یک چاله غذا می خورند که منجر به درگیری آنها می شود.

کند و گوینده با گفتن این ضرب المثل به نوعی گلایه می کند.

آرْمُنْ شِیشِ اِنْدَاژِ بَه پِیاز

Armoné šišendâzé be piyâz

ترجمه: افسوس از شیش انداز بدون پیاز.^۸
کاربرد: به تمسخر گفتن کار و یا رفتار کسی را که عیبی در آن نهفته باشد.

آرْمِنْجِی خَاشِ وَچِه رِه شو بِرِیمِ وَرَنه چِش
نَظَرِ نَشوْء

Armenji xâš vaçe re šo berim varne
çeš nazer našue

ترجمه: جوجه تیغی بچه اش را شب بیرون می برد تا چشم نظر نخورد.

کاربرد: پنهان کردن چیزی از مردم در حالیکه آن چیز قابلیت پنهان کردن ندارد.

آرْمِنْجِی، شَالِ وَ پَلَنگِ لَاشِ سَرِ نَشوْنه

Armenji, šâl o palengé lâš sar
našune

ترجمه: جوجه تیغی بر روی جسد (یا صید) شغال و پلنگ نمی رود.
کاربرد: تن به خطر ندادن آدم عاقل.

شده، تخم مرغ، زرد چوبه، فلفل و نمک پخته شده و با تیلیت کردن نان در آن خورده می شود.

نکته: در قدیم رسم بر این بوده که وقتی زن کسی می مُرد، آن مُرد، خواهرزن خود را به همسری می گرفت تا از بچه هایش بهتر مراقبت و مادری کند.

اِرْبَابِ کِه گِدا بوییه، کُهَنه قِوا وَه گِردِنه

Erbâb ke gedâ baviye, kone qevâ
ve gerdene

ترجمه: ارباب که گدا شد، دنبال قبای کهنه می گردد.

کاربرد: در مذمت فقر خصوصاً برای کسانی که قبلاً دارای وضع خوبی بودند.

اِرْبَابِی، رِختِه پَاشِ دَارِنه

Erbâbi, réxte pâš dârne

ترجمه: ارباب بودن، بریز و پاش دارد
کاربرد: بزرگ و پولدار شدن، حیف و میل اموال هم دارد.

آرْسِگِنِی بِنِه بَرُوئِن

Aresgeni bene bazoen

ترجمه: آرنج دست بر زمین زدن.
کاربرد: تسلیم شدن در برابر کسی که علی رغم گفتن های فراوان، کار خودش را می

^۸ . شیش انداز: نوعی خوراک محلی آبکی که از ترکیب آب، پیاز سرخ شده، هسته انار ترش خشک

کاربرد: زیر زیر یا چپ چپ نگاه کردن به کسی.

اُزَن تاکو، مَخمَل طاقچه پوش؟

Ozan tâku, maxmel tâqçe puş?

ترجمه: طاقچه نمور و طاقچه پوش مخمل؟
کاربرد: هر چیز با ارزشی باید در جای خودش استفاده شود.

اِسا کِه کار به لاکِه، به لاک سِما کامبه

Esâ ke kêr be lâke, bê lâk semâ

kâmbe

ترجمه: حالا که رقصیدن با لاک^۱ است بدون آن می رقصم.

کاربرد: حالا که ابزار اندکی برای انجام کاری فراهم است، بدون آن ابزار هم می توان انجامش می داد.

اِسا مِرِه یاد دَکِتِه پیرزنی ره باد دَکِتِه

Esâ mere yâd dakete, pirzani re

bâd dakete

ترجمه: حالا یادم افتاد (که) پیر زن را باد افتاد (نوعی بیماری).

^۱. لاک: لگن چوبی بزرگ که از تنه یکپارچه درخت ساخته می شود.

از آمرو، تِن رَسِن (اَسار) تِن پِشت

Az amru, ten rasen (osar) ten pešt

ترجمه: از امروز، ریسمانت (افسارت) بر پشت توست.

کاربرد: ۱. مسئولیت کارهایت با خودت هست ۲. از خود در برابر کسی سلب مسئولیت کردن (که معمولاً مادر و یا پدر در جواب فرزند نافرمانش گوید).

از قَدِیم باهو تِنِه خَرِ خارا ک، موره هَسِتِه

Az qadim bahutne xarê xârâk mure

haste

ترجمه: از قدیم گفته اند: خوراک خر «گندواش» است.^۱

کاربرد: هر کس هر چه لیاقت داشته باشد همان نصیبش می شود.

اِزال بِنِ گو واری اِرِبِ بَروئِن

Ezâl bené go vâri eréb bazoen

ترجمه: همچون گاوی که بر گاو آهن بسته شده چپ چپ نگاه کردن.

^۱. موره: گندواش، نوعی گیاه بد بو که در دشت مازندران می روید و از بین حیوانات فقط الاغ آن را می خورد.

کاربرد: برای گرفتن و یا خریدن چیزی باید به خصوصیات ظاهری و جانبی اش هم توجه کرد.

آسبِ خُب، خادِشِ خاشِ جوِ ره زیادِ کاندِه
Asbé xob, xâdeš xâš jo re zîad kânde

ترجمه: اسب خوب باعث زیاد شدن جوی خودش می شود.

کاربرد: آدم های خوب، خود باعث ترفیع جایگاه شان می شوند.

آسبِ رهِ آسبِ جا و تَدَنِه، خَرِ رهِ خَرِ جا
Asb re asbé jâ vanden.ne, xar re xaré jâ

ترجمه: اسب را در جای اسب و خر را در جای خر می بندند.

کاربرد: هر کسی و یا چیزی را در جای خود قرار دادن.

آسبِ رهِ هِدَا خَرِ بَهِیْتِه، اَز دُوقِ تو پَر بَهِیْتِه
Asb re hedâ xar bahite, az zoqé to par bahite

ترجمه: اسب را داد (و) خر گرفت، از شادی اش پَر گرفت.

کاربرد: برای کسانی بکار می رود که پیغامی را فراموش می کنند و با دیدن چیزی یا کسی آن پیغام به یادشان می آید که دیگر زمان آن هم گذشته است.

آسبِ بارِ جِهِ دَسْتِ نَرَسِنِه، پَالَنِ ره تَپِ تَپِ دِنِه
Asb bâr je dast narésene, pâlon re tap tap déne

ترجمه: دستش به بار اسب نمی رسد. پالان را تاپ تاپ می زند.

کاربرد: تنبیه آدم ضعیف تر بخاطر توانایی نداشتن در تنبیه بزرگتر و یا دسترسی نداشتن به بزرگتر.

آسبِ بَمِرْدِه، وِرْگِ عَرُوسِیْه
Asb bamerde, vergé arusiye

ترجمه: اسب مُرد، عروسی گِرد شد.

کاربرد: میدان از بزرگان خالی شد و آدم های کوچک میدان دار شدند.

آسبِ خَاَنِه بَهِیْرِی، یَالِ ره هَارِشِ
Asb xâné bahiri, yâl re hâreš

ترجمه: می خواهی اسب بخری به یالِش نگاه کن.

کاربرد: می خواهی اسب بخری به یالِش نگاه کن.

ترجمه: نعل اسب هم گردنبد شده؟
کاربرد: هر چیز بی ارزش را ارزشمند جا
زدن.

اَسْبِ یُرْقِه، شِلَاقِ نِخَانِه

Asbé yorqe, šel.lâq nexâne

ترجمه: اسب تند رو به شلاق نیاز ندارد
کاربرد: شخصی که کارهایش را به خوبی
انجام می دهد نیاز به گوشزد کردن ندارد

اِسْبِه پِیْرِنِ دِیْمِ سِیو پِیْنِه بَزُئِن

Esbé pirané dim siyo pine bazoen

ترجمه: بر پیراهن سفید وصله سیاه زدن.
کاربرد: در دفاع از کسی که به او تهمت ناروا
زده باشند.

اِسْبِیْجِنِ كَشِ جِیْبِ هَا كَارْدِه، وِشِنَا طِمَعِ دَكِتِه

Esbijen kaš jib hâkârde, vešnâ

tema dakete

ترجمه: شخصی شپش داشت زیر بغلش را
خاراند، گرسنه خیال کرد که می خواهد به او
پولی بدهد.

کاربرد: برای افراد خوش خیال که با هر
حرف و رفتار کسی، فکر می کنند که چیزی
عایدشان می شود.

کاربرد: کسی که به ضررش در معامله ای
واقف نیست و تازه خوشحال هم هست.

اَسْبِ خَانِه بَهیْرِی یَالِ رِه هَارِش

Asb xane bahiri yâl re hâreš

ترجمه: می خواهی اسب بخری به یالِش نگاه
کن.

کاربرد: برای گرفتن و یا خریدن چیزی باید
به خصوصیات ظاهری و جانبی اش هم توجه
کرد.

اَسْبِ كَارِه چِلِ زَوُون

Asb kâre çel zevon

ترجمه: کره اسب چهل زبان.
کاربرد: به شخصی که برای منافع خود، دائماً
حرفش را عوض می کند.

اَسْبِ كِه اَمِه نِیْسِه، پَالِنِ رِه سِپِلِ نَخَارِنِه

Asb ke ame niye, pâlön re sapel

naxârne

ترجمه: اسب که مال ما نیست (پس) پالانش
را خر مگس نمی خورد.

کاربرد: دلسوزی نکردن برای مال دیگران.

اَسْبِ نَالِ ئِمِ گِردِنِی؟

Asb nâl em gerdeni?

آسییوون واری هسته

As.siyovon vâri haste

ترجمه: مثل آسیابان هست^{۱۳}

کاربرد: به شخصی گفته می شود که شب ها زود می خوابد.

آسییوون وشنائی چه می یرنه، حیمامچی
نشستی چه

As.siyovon vešnâi je miyerne,
hembâmçi našesti je

ترجمه: آسیابان از گرسنگی می میرد، حمامی از کثیفی.

کاربرد: کسی که از امکاناتش استفاده نمی کند.

اشکم خالی بوئه، ایمن نخانه

Eškem xâli buhe, imon nexâne

ترجمه: شکم (که) خالی باشد، ایمان نمی خواهد.

استا علی اکبر لوجم دکته

Estâ âli akber lujem dakete

ترجمه: استاد علی اکبر در دودکش خانه افتاد.

کاربرد: از روی ناواردی کاری را شروع کردن و توانایی انجام آن را نداشتن.

استی ع غسل بخاردن، درو بوییه

Estiê asel baxârden, deru baviye

ترجمه: غسل خوردن استی دروغ شد.^{۱۱}

کاربرد: کاری می خواست انجام شود، ولی انجام نمی شود/ در خیال پروراندن چیزی که انجام پذیر نیست.

استی گودوش نییه، گونه پریم دشت نامیزانه

Esti guduš niye, gune parim dašt nâ
mizâne

ترجمه: استی نمی تواند گاو بدوشد، می گوید دشت پریم ناهموار است.^{۱۲}

کاربرد: اشکال تراشی کردن و بهانه آوردن برای انجام ندادن کاری.

^{۱۳}. معمولاً آسیابانان بخاطر خستگی کار روزانه، شب ها زود می خوابند و هر کس که شب ها زود بخوابد را به آسیابان تشبیه می کنند.

^{۱۱}. استی نامی است که در مثل ها از آن بجای نام شخص ناشناس استفاده می شود.

^{۱۲}. دشت پریم در دودانگه ساری و در ۲۵ کیلومتری غرب بالاده واقع شده است.

کاربرد: ۱. کسی که کار بلد باشد، کارهایش را خودش انجام می دهد ۲. عواقب کار هر کسی به خودش بر می گردد.
گونه ای دیگر از این ضرب المثل: به دسته دهره، خاش موس پاس ره خادش تاشینه.

اگه تنه زون نوئه، تیره گر گیشترنه

Age tené zevon navu, tere gar gierne
ترجمه: اگر زبانت نباشد، ترا گر می گیرد.
کاربرد: برای آدم های زبان باز بکار می رود.

اگه بدئی روزی کاجه جه در انه، کمیل دسته پتی زنده

Age baduni ruzi kâje je dar éne,
kamel daste peti zande
ترجمه: اگر بدانی قوت مردم از کجا می آید، درش را با دسته کاه برنج می بندی.
کاربرد: برای آدم های تنگ نظر که نمی توانند پیشرفت دیگران را ببینند.

اگه تیره بیرم، تین موس وره، موس چال کندمبه

کاربرد: در اهمیت معیشت و مقدم بودن آن بر ایمان.^{۱۴}

اطلس هرچی کهنه بو، پاتو نوئه

Atles har çi kone bavu, pâto navune
ترجمه: پارچه اطلسی هر چه کهنه شود ساق بند پا نمی شود.

کاربرد: ارزش یک چیز با کهنه شدن از بین نمی رود/ جایگاه آدم بزرگ با پیر شدن کم نمی شود.

آفله بکاشت

Afle bakašt

ترجمه: با آبله کشته شود.

کاربرد: نوعی نفرین برای بچه ها و پسران.

آفندی دهره خاش موس پاس ره خادش تاشینه
Afendi dare, xâš musé pâs re xâdeš
tâšene

ترجمه: داس بدون دسته، دسته اش را خودش می تراشد.

اندیشه آخرت نخواهد بود. / چون فقر آید، ایمان رخت بندد.

^{۱۴}. پیامبر اسلام (ص) فرموده اند: «مَنْ لَا مَعَاشَ لَهُ لَا مَعَادِلَهُ» کسی که نیازهای زندگی او تأمین نباشد، در

ترجمه: اگر چه زن بلاست، هیچ خانه ای را بی بلا نمی شود.

کاربرد: تاکید بر جایگاه زن در زندگی (حتی اگر ناسازگار و بداخلاق) باشد.

آگِه خاَنِه ساز بیوئی، کد کد کین دراز نَوی
Age xâne sâz bivui kadkad kin
derâz navi

ترجمه: اگر خانه ساز بودی کنار دیوارها درازکش نبودی (نمی خوابیدی).

کاربرد: برای تاکید بر کار بلد نبودن و یا اهل کار نبودن کسی گویند.

آگِه خیر نِدانه، کچکول ره نَشکینین
Age xér nedâné, kaçkul re neşkenin

ترجمه: اگر خیر ندادید، کشکول را نشکنید.
کاربرد: اگر کمک نمی کنید، کارشکنی هم نکنید.

آگِه دِتا چِش هِدِه ره بَدیوُن، مِین دِلِه این یتا
چی شی بیسه؟

Age detâ çeş hedé re badivun,
mion dele in yet.tâ çişi biye?

ترجمه: اگر دو تا چشم با یکدیگر سازش داشتند وسط آنها دماغ برای چیست؟ (با دست به بینی اشاره می کنند).

Age tere bayrem, ten musé var mus
çâl kandembe

ترجمه: اگر دستگیرت کنم، کنار گ...نت یک چاله دیگر می کنم.
کاربرد: تهدید به اشد مجازات کسی.

آگِه تِن سَر خیر دَهیو، تِن نُم بیسه خیرالله
Age ten sar xér dahivu, ten nom
biye xeyrol.lâ

ترجمه: اگر در سرت خیر بود نامت خیرالله بود.

کاربرد: خیر نرسیدن از کسی را به او یادآوری کردن.

آگِه تِه چکال آغوزِه، مین ول تک چقومه
Age te çak.kâl âquzé, men val tek
çaqume

ترجمه: اگر تو گردویی هستی که از پوستش جدا نمی شود من چاقوی نوک کج هستم.

کاربرد: ۱. توان مقابله با کسی را داشتن و در برابرش بیان کردن ۲. ترفند حریف را به او گوشزد کردن.

آگِه چه زن بلا هسته، سیره ره به بلا نونه
Age çe zan belâ haste, seré re bé
belâ navune

Age mâr nime, dây.ye ke hastme

ترجمه: اگر مادرت نیستم دایه که هستم.
کاربرد: مادر به فرزند قدرناشناس خود گوید
که به وی بی احترامی می کند.

اگه نوؤ رعزَن، هم کارد خاسینه هم کاردزن
Age navue ra zan, ham kârd
xâsene ham kârdzan

ترجمه: اگر دو بهم زن نباشد هم کارد می
خواهد هم کاردزن.
کاربرد: برای دسیسه و دو بهم زن بکار می
رود زیرا اگر دو بهم زدن نباشد فتنه ای هم
پیا نمی شود.

اگه نون نیمه، برکتِ خادا که هستمه
Age nun nime barketé xada ke
hastme

ترجمه: اگر نان نیستم برکت خدا که هستم.
کاربرد: به شخص ناسپاسی گویند که زحمتی
برایش کشیده شده ولی بی احترامی می کند.
معمولاً مادر به فرزندان قدرناشناس خود گوید
که به وی بی احترامی می کنند.

آله بَشیتِه سگِ دیم

Ale baeite sagé dim

ترجمه: صورت گر گرفته مثل سگ.

کاربرد: برای اعضای خانواده و یا فامیل که
چشم دیدن هم را نداشته باشند.

اگه دل به خادا بوؤ، هر ور قِبلِه هستِه

Age del be xâdâ bu, har var qeble
haste

ترجمه: اگر دل به خدا باشد هر طرف قبله
است.

کاربرد: اگر دل قصد انجام کاری را داشته
باشد، در هر حالتی می تواند آن کار را انجام
بدهد.

اگه دَوُ اِشتها، اگه دَنیو کوءِ اِشتها؟

Age davu éšteâ, age danivu, kuae
éšteâ

ترجمه: اگر (خوردنی) باشد می گوید اشتها
دارد، اگر نباشد می گوید اشتها ندارم.
کاربرد: به آدم های منفعت طلب گویند.

اگه دَوُ نِدانه تِغار ره نِشکِنین

Age du nedânê teqâr re neşkenin

ترجمه: اگر دوغ ندادید، تِغار را نشکنید.
کاربرد: اگر کمک نمی کنید، کارشکنی هم
نکنید.

اگه مار نیمه، دایه که هستمه

ترجمه: الهی بر سر خانمانت گربه وحشی^{۱۷} زوزه بکشد.
 کاربرد: نفرینی برای بر باد رفتن دودمان کسی.

إلهی نُون آهو بُوُتِه تازی، هی بَتِجی، نِرسی
 Elâhi nun âhu bavû te tâzi hey
 bateji, naresi
 ترجمه: الهی نان آهو شود تو سگ شکاری،
 هی بدوی و به آن نرسی.
 کاربرد: نفرین از سوی پدر و مادر نسبت به
 فرزند ناسپاس.

إما چه گال بچیمه، وه خانه سیرسیم بچینه
 Emâ çe gâle baçime, ve xane
 sersem baçine

^{۱۷}. مردم بالاده باور دارند که هر زمانی گربه وحشی (که بعضی آن را با شغال اشتباه می‌گیرند زیرا شغال را شال، و گربه وحشی را بشوشال می‌نامیم) در اطراف روستا زوزه بکشد، یک نفر از اهالی روستا خواهد مُرد. بنابر این از قدیم رسم بوده که هر وقت این جانور در اطراف روستا زوزه می‌کشید مردم با سگ و داد و فریاد او را از اطراف روستا دور می‌کردند و صبحگاهان منتظر شنیدن خبر مرگ کسی بودند.

کاربرد: برای استهزاء کسی گویند که صورتش دارای لکه‌هایی مثل ماه گرفتگی باشد.

آله واری تیرِگ بکشیشِن

Al.le vâri tireg bakšien

ترجمه: چون کرکس‌ها (بر روی لاشه حیوانی) جمع شدن.^{۱۵}
 کاربرد: وقتی به یک باره عده‌ای فامیل و یا دوست در هواخواهی کسی در جایی جمع شده و داد و بی‌داد راه بیندازند.
 گونه‌ای دیگر از این ضرب‌المثل: جوگی واری تیرِک بکشیشِن.^{۱۶}

إلهی تینه سر سلسیله، بتوشال زوز بزنه
 Elâhi tené sar selsele baušâl zuz
 bazne

^{۱۵}. آله: کرکس. اگر در جایی لاشه حیوانی افتاده باشد کافیسست یک کرکس آنرا از آسمان ببیند و به زودی دسته‌زادی از کرکس‌ها در آسمان آنجا پدیدار می‌شوند. در دهه‌های قبل در اطراف بالاده کرکس‌های زیادی بخاطر فراوانی گل‌های دام‌زندگی می‌کردند که امروزه با تعداد اندک دام، کرکس‌ها نیز از این دیار رفته‌اند.

^{۱۶}. ر.ک. به زیرنویس ضرب‌المثل «جوگی ته ره چپلیک بئیتیه» در صفحه ۷۴ که در باره جوگی توضیح داده شده است.

کاربرد: انجام به موقع هر کاری که تاخیر
سبب گرفتاری بیشتر خواهد شد.

امسال جیکا دره پارسال جیکا ره زیرت و
پیرت یاد دینه

Emsâl jikâ dare pârsâl jikâ re zirt o
pirt yâd dêne

ترجمه: گنجشک امساله به گنجشک پارساله
جیک جیک می آموزد.

کاربرد: ۱. وقتی شخص کوچکتر روش انجام
کاری را به بزرگتر از خود یادآوری کند ۲.
آدم کم تجربه به آدم باتجربه روش انجام
کاری را بگوید.

امسال عاروس خور ره سینه ۷ دیگه گیسترنه
Emsâlê ârusé xaver re saneé dige
giyern.ne

ترجمه: خبر عروس امساله را سال دیگر می
گیرند.

کاربرد: شتاب نکردن در داوری نسبت به
شخصیت کسی که تازه او را می شناسند و یا
تازه به محلی رفته باشد.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: تازه عاروس
خور ره ونده سینه ۷ دیگه بهیتین.

ترجمه: ما چه گلی چیدیم (که) او می خواهد
سرسیم بچیند.^{۱۸}

کاربرد: وقتی ما نتوانستیم کاری را بخوبی
انجام دهیم دیگری هم نمی تواند.

اما گوتمه خرس کدخادا بو، نا بخادا بو
Emâ gutmé xers kadxâdâ bavû, na
béxâdâ bavû

ترجمه: ما گفتیم خرس کد خدا شود، نه
(اینکه) بی خدا شود.

کاربرد: وقتی شخص منتخب، خلاف قولش
عمل کرده و ظلم کند.
گونه ای دیگر از این ضرب المثل: اما گوتمه
خرس کد خاداء، ندستیمه به خاداء!

امروزه فردا در کاره

Amru re ferdâ dar kâre

ترجمه: امروز را فردایی در کار است.
کاربرد: دور اندیش بودن.

امروء کار فردا بوء، دردسر د تا بوء

Amrue kêr ferdâ bavû, dardesar de
tâ bavû

ترجمه: کار امروز فردا شود، درد سر دو تا
شود.

۱۴. سرسم: گیاه خوشبوی وحشی از خانواده نعناع.

کاربرد: ۱. هر کس از زندگی خود بهتر خبر دارد ۲. زرق و برق ظاهر کسی سبب داوری نادرست دیگران می شود.

آیه گردن، می خال جه نازک تیره

Ame gerden mi xâl je nâzek tere

ترجمه: گردن ما از مو باریک تر است.
کاربرد: کوتاه آمدن و تسلیم شدن در برابر حرف کسی.

آن منہ گی جو

An mane gi jo

ترجمه: کم عقل و کم تجربه.
کاربرد: نوعی تحقیر و سرکوفت برای آدم های بی دست و پا که نمی توانند کارهای ساده را انجام بدهند.

آنجیل شیرہ عسل نوٰنه

Anjilé šire asel navune

ترجمه: شیرہ انجیر، عسل نمی شود.
کاربرد: هر چیزی ارزش خودش را دارد.

یندا وړاندا ها کاردن

Endâ varendâ hâkârden

ترجمه: درازا و پهنای چیزی را اندازه گیری کردن.

آیه جا نماز سر ره ولیندیه

Ame jâ nemâzé sar re velinde

ترجمه: روی جانماز ما را لگد می کنی.
کاربرد: یادآوری بی احترامی به خود.

آیه خاشک کله یم اُ سر کاندیه

Ame xâšké kéle em o sar kânde

ترجمه: رودخانه خشک ما هم (روزی) پر آب خواهد شد.

کاربرد: سعادت به ما هم روی خواهد آورد / روزگار بد ما هم روزی بهتر خواهد شد.

آیه خاشک نون ره سگ یم بو نزنديه

Ame xâšké nun re sag em bu nazende

ترجمه: نان خشک ما را سگ هم بو نمی زند.
کاربرد: ۱. آنقدر فقیر هستیم که کسی ما را تحویل نمی گیرد ۲. حرف حق آدم فقیر را هم کسی جدی نمی گیرد.

آیه دله اما ره بخارده، بریم مردم ره

Ame dele emâ re baxârde, berim mardem re

ترجمه: درون مان ما را خورده و بیرون مان مردم را.

کاربرد: همه پیرامون کاری را سنجیدن.
 کاربرد: کسی که در مکانی به انتظار کسی یا چیزی صبر بیهوده کند.

انگور نی نی چش، تیره انگور بوسیه؟
 Angur nini çeş, tere angur baveste?

ترجمه: تا گفته شد چشمانت شبیه انگور است، هوس انگور کردی؟
 کاربرد: وقتی کسی با شنیدن نام چیزی، هوس آن چیز را می کند.

اونما و کاندیس؟ کارچه ما و گوز؟
 Onemâ o kândes? Kârçe mâ o kavez?

ترجمه: اونما و ازگیل؟ کارچه ما و لاک پشت؟^{۱۱}
 کاربرد: چیزی را بی موقع درخواست کردن در حالیکه فصل آن نباشد.

اوستی پلا بخر هستیه
 Usti pelâ baxor haste

شوند. به نظر می رسد. این ضرب المثل پس از اینکه اهالی بالاده برای چرای دام هایشان به دشت مازندران کوچ کردند، ساخته شده است؛ چون در ارتفاعات البرز لاک پشت زندگی نمی کند.

آنده کیه باهوئنه، خارزا دایی سو شونه

Ande ke bâhutne, xarzâ dâi so şune
 ترجمه: تا جایی که گفتند خواهر زاده به دایی اش می رود.

کاربرد: کودکان، رفتار والدین و بزرگتران خانواده را یاد می گیرد.

آنده گتی کوه سر دخاله

Andé gati ku sar daxâte

ترجمه: کوه به این بزرگی آوار شده.
 کاربرد: وقتی یکی از اعضای خانواده بمیرد و یا اتفاق سخت و ناگواری افتاده باشد، گویند و مفهومش اشاره به آن مرگ و یا اتفاق دارد.

آنده هره ماه بیسه قیله

Ande here mâ beye qeble

ترجمه: آنقدر بایست تا ماه به قبله بیاید.

^{۱۱} اونما اولین ماه در تقویم تبری قدیم برابر با اسفند ماه خورشیدی است که ازگیل های جنگلی که در پاییز رسیده بودند، در این زمان دیگر وجود ندارند و کارچه ما نیز برابر با شهریور ماه خورشیدی است که در این هنگام از سال بخاطر خشک شدن آب رودخانه های فصلی دشت مازندران، لاک پشت ها دیده نمی

Un gâder obâdi biye, âli obad
xerabi biye

ترجمه: آن زمان (که) همه جا آباد بود، علی
آباد خراب بود.

کاربرد: برای یادآوری کسی که عقل کافی
نداشته باشد / دانش کاری را نداشتن.

اون موقع که تِه ره حالی بَوو، پِلا لَوِه خالی
بَوو

Un moqé ke te re hâli bavu, pelâ
lavé xâli bavu

ترجمه: زمانی که تو متوجه شوی، پلوی داخل
قابلمه خالی می شود.

کاربرد: به کسی گویند که برای درک
فرصت مناسب، زمان را از دست می دهد و
هنگامی متوجه موضوع می شود که دیگر
چیزی وجود ندارد.

اوییا خاش رَجِ جِه دَکَفِه، دِ تا لِنگ تِلِه
کَفِینِه

Aviyâ xâš raj je dakfe, detâ leng tale
kafene

ترجمه: (فلانی) آستین پُلو بخور هست.
(منظور از فلانی، اشاره به شخصی خاص است).

کاربرد: کسی که اطراف آدم های پولدار می
گردد و چاپلوسی آنها را می کند تا منفعتی
بدست آورد.

اوستی وا دکاردِن

Usti vâ dakârden

ترجمه: در آستین باد کردن.

کاربرد: تعریف و تمجید بی مورد از کسی
در حضورش برای ترغیب به انجام کاری.

اوضاع بِلِم بَجِرِه

Ozâ baleme bajere

ترجمه: همه چیز بهم ریخته است.

کاربرد: برای بیان وضعیت نامساعد بکار می
رود.

اَوَلِ پِرَتُو، بَعْدِن تِگ سو

Av.vel pert.to, baden teg so

ترجمه: ابتدا نمی خورد (اما) بعد لیش را هم
می لیسد.

کاربرد: کسی که ابتدا مخالف چیزی هست
و پس از منفعت داشتن، موافق آن می شود.

اَوُنْ گادِر اُبادی بیه، علی اُباد خرابی بیه

کاربرد: وقتی جایگاه و یا حق کسی نسبت به دیگری که از او کم ارزش تر هست، رعایت نشده باشد، گوید.

ای زون، سر ره نیگه دار

Ey zevon, sar re niga dâr

ترجمه: ای زیان، سر را نگهدار

کاربرد: حرف یا سنجیده و به موقع بیان کردن.

ای گوش ته نکن فراموش

Ey guš, te nakon ferâmuš

ترجمه: ای گوش، فراموش نکن.

کاربرد: برای هشدار به خود پس از شکستی که از روی ناسپاسی، کلک و نامردی کسی باشد.

این خر ره ته بوردیه بم، خادیت هم بیار بنه

In xar re te baverde bom, xadet

hem biyâr bene

ترجمه: این الاغ را خودت پشت بام بردی خودت هم پایینش بیاور.

ترجمه: آویبا وقتی از مسیرش خارج شود با هر دو پا در تله می افتد.^{۲۰}
کاربرد: اندازه نگاه داشتن رفتار و رعایت حد اعتدال.

ای داد و بیداد آلامن، غاصه مینه چاشته، مینت مینه شُم

Ey dâd o bidâd alamon, qâs.se mené çašte, men.net mené šom

ترجمه: ای داد و بیداد و الامان، غصه ناهارم من است و محنت شام من.

کاربرد: کنایه از گرفتاری و بدبختی های فراوان در زندگی.

ای داد و بیداد فلک، همه وه لُش بهشتینه آم وه کلک

Ey dâd o bidâde falek, hame ve loš

beheštne am ve kalek

ترجمه: ای داد بیداد فلک برای همه لُش (در بافته شده چپر) گذاشته اند برای ما (دو تا تکه) چوب کم ارزش.

مسیر رفتنش را به هر دلیلی گم کند، راه لانه اش را گم می کند.

^{۲۰} آویبا: نوعی پرندۀ با پرهای قهوه ای رنگ و حلال گوشت بزرگتر از کبوتر که مردم معتقدند این پرندۀ از مسیر رفت خود به سوی لانه بر می گردد. و اگر

کاربرد: به کسانی گویند که هنوز یک کار را به پایان نرسانده به سوی انجام کاری دیگر می روند.

این زردی ره کین بَور

In zardi re kin baver

ترجمه: این کار را به انجام برسان.
کاربرد: به کسانی گویند که هنوز یک کار را به پایان نرسانده به سوی انجام کاری دیگر می روند.

این که مینه کاره، دیواره کار بغاره

In ke mené kâre, devâre kâr béqâre

ترجمه: انجام این کار که با من است، دوباره کاری اش بیگاری است.
کاربرد: مسئولیت کم کاری دیگران و انجام آن کار بر عهده کسی افتادن.

این و اُون، نَشونه به جاءِ نُون

In o un, našune be jâe nun

ترجمه: این و آن بجای نان نمی رود.
کاربرد: ۱. کسی که در انجام کاری، به حاشیه زیاد توجه کند ۲. کسی که دنبال کاری نرود و بیهوده بگردد. ۳. کسی که در انجام کاری وقت را هدر می دهد.

کاربرد: شخصی که کاری را خراب کرده خود نیز باید درستش کند / در برابر کار خود پاسخگو بودن.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: هر کی خَر ره بُم بَورده، بِنه بُم یارنه.

این خر نَوَیه خَرِ دیگه، پالَن نَوَیه رنگِ دیگه

In xar naviye xaré dige, pâlön navie

rangé dige

ترجمه: این الاغ نشد الاغی دیگر، این پالان نشد رنگ دیگری از این پالان.

کاربرد: تفاوت نکردن در انتخاب دو چیز یا کس.

این دِلِه شِتر با بار گام وُنه

In dele šeter bâ bâr gâm vune

ترجمه: در این آشفته بازار، شتر با بارش گم می شود.

کاربرد: برای نامرتب بودن و آشفتگی خانه و یا مکانی دیگر کاربرد دارد.

این ره که بزائه گت هاکن

In re ke bezâe gat hâkon

ترجمه: این را که زاییدی بزرگ کن.

۵۰ | پیرن گفته / فرهنگ عامیانه روستای بالاده (مثل ها و کنایه ها)

اینتی بَمیره خال کاندِه اِسبیج پَتو جه بَمِرده

Inti bamire xâl kânde esbij pato je
bamerde

ترجمه: چنان بمیرد که انگار شپش با
آبجوش مُرده.

کاربرد: در مرگ کسی که شخص با او
دشمنی و کینه دارد، گوید.

تبرستان

www.tabarestan.info

حرف « ب »

ترجمه: چوب بی دسته کوبیدن لباس^{۱۱}.
کاربرد: به فرد شرور و ناقص العضو گویند.

بِه اَسارُ اُبْخاردِن، بِه تُورِه جو بَخاردِن

Bé osâr o baxârden, bé ture jo
baxârden

ترجمه: بدون افسار آب خوردن و بدون توپره
جو خوردن.

کاربرد: برای افراد بی تربیت بکار می رود.

بِه ذات وَچِه

Bé zât vaçe

ترجمه: بچه بی ذات.

کاربرد: بچه ای که سود و زیان خودش را
نمی فهمد / بچه بی خاصیت و هیچ کاره.

بِه بار دار و کَپَل؟

Bé bâr dâr o kap.pél?

ترجمه: درخت بی ثمر را با چوب دستی زدن
(که شاید میوه ای از آن بیفتد)؟

کاربرد: کار بیهوده انجام دادن.

بِه صِدا تِیفَنگ

Bé sdâ tifeng

ترجمه: تفنگ بی صدا.

کاربرد: کنایه از آدم موذی و آب زیر کاه
که در خفا به دیگران ضربه می زند.

بِه دَست پایِ ها کاردِن

Bé dast pâi hâkârden

ترجمه: بی دست و پای کردن.

کاربرد: وصف کسی که بی طاقتی و بی تابی
در انجام کاری و یا رفتن بجایی کند.

بِه طالِع رِه دِنگِنِه زَمبیل، وَنِه عارِت مین

بَوِیسه

Bé tâle re dingone zambil, véné
aret mayen baviye

ترجمه: آدم کم شانس را به زنبیل (تابوت)
گذاشتند، عورتش پیدا شد.

کاربرد: بدبختی آدم های بد اقبال حتی تا لب
گور هم با آنها همراه است.

بِه دَستِه جِم تُوکِن

Bé daste jem tuken

را روی تخته سنگ و یا کنده درخت می گذاشتند و
با آن بر روی لباسها می کوبیدند تا آب چرک آن
بریزد.

^{۱۱} جِم تُوکِن: چوبی با سری پهن در ابعاد ۱۵ در ۱۵
سانتیمتر و دسته ای به طول تقریبی ۳۰ سانتیمتر و به
قطر ۳ تا ۴ سانتیمتر که در قدیم لحاف و البسه خیس

کاربرد: برای کسی که روزه می گیرد ولی نماز نمی خواند.

به عیب خادا هسته، به دَرز (دَر) میرغانه
Bé eb xâdâ haste, bé darz (dar)
merqâne

به نماز مُر تَسبیح جَمع کاندِه، به کاره وَرَد و شُنه

ترجمه: بی عیب خداست (و) بی شکاف و درز تخم مرغ.

Bé nemâz mor tasbe jam kânde, bé kârê vard o šone

کاربرد: تاکید بر عیب جویی نکردن و اینکه هر انسانی یک عیبی دارد.

ترجمه: آدم بی نماز مهر و تسبیح جمع می کند، بیکاره اسباب کار.

به مار خُو کُوله

کاربرد: کسی که چیزهای بدرد نخور را جمع می کند.

Bé mâr xukule

ترجمه: بچه خوک بی مادر.

کاربرد: در تنبیه فرد بی ادبی که در دامان مادرش بزرگ نشده باشد، گویند.

بادبادک راست ها کاردن

Bâd bâdek râst hâkârden

ترجمه: بادبادک درست کردن.

به مینتی کَلّه کاتی

کاربرد: کنایه به کسی است که از راه نامشروع زن و یا دختری را آبتن کرده باشد.

Bé men.neti kal.le kâti

ترجمه: کار بی منت انجام دادن و نردبان هم روی سرش.

باردار گو، لنگ سر ره بولیه

Bârdâr go, leng sar re buliye

ترجمه: گاو باردار روی پایش را لگد کرد. کاربرد: کسی را گویند که با ازدواج کردن، مخارج زندگی به دوش اش افتاد.

به نماز روزه، خَر کین گوزه

Bé nemâz ruze, xarê kin guze

ترجمه: روزه ی بدون نماز، مثل گوز الاغ است.

با کَلّه پَچ، نِمیک سو دارنه

Bâk.kelé paj, nemek so dârne

کاربرد: کسی که مشکلی برای خود به وجود آورده، باید تحملش کند.

بالِ بِنِ فِکِ چُو رِهِ بَسوزنِیْنِ

Bal bené fek çu re basuznien

ترجمه: چوب بید زیر بغل را سوزاندن.

کاربرد: نوعی ناسزا به مردگان است.

نکته: اشاره به تکه چوبی از شاخه درخت بید که در زیر بغل شخص مُرده قرار می دهند و گاهی بر روی پوست آن آیاتی از قرآن را با نوک چاقو می نویسند و اهالی بالاده معتقدند که مُرده در روز قیامت با تکیه بر این چوب ها از جایش بلند می شود.

بالِ پِشْتِ نِدائِینِ

Bâl pešt nedâen

ترجمه: دست به پشت ندادن.

مردم در تابستان ها در بالاده حضور داشته و معمولاً شب ها در و پنجره ها نیز باز هست، و موتور برق نیز شب ها روشن می شد؛ افرادی در تاریکی قرار می گرفتند و داخل خانه مردم را می پاییدند تا از زندگی خصوصی و درون خانه مردم مطلع شوند و مثل گربه آهسته به همه جا سرک می کشیدند و گربه در اینجا تمثیلی از آگاه شدن مردم از خبرها و شایعات بکار رفته است که خبرها را به دیگران می رساند.

ترجمه: باقلا پز، نمک ساب دارد. ^{۲۲}

کاربرد: کسی که برای مهم جلوه دادن جایگاه خود، دیگری را به عنوان وردست و همکارش معرفی کند.

بالاده شَهْرِ بَرَبَرِه، کادِمِ بامِشِ وَنِه خَوَرِ یارِ و خَوَرِ وَرِه

Bâlâde šahré barbâre, kâdem bâmšî
véné xaver yâr o xaver vare

ترجمه: بالاده جای روشن و پر چراغی است و گربه دم بریده، فضول روستا هست. ^{۲۳}

کاربرد: در وصف بزرگی و چراغانی بودن بالاده در شب و خبرچینی بعضی از افراد.

بالِ بَشْکِستِه، وِبالِ گِردِنِه

Bâlê beškeste, vebâlê gerdene

ترجمه: دست شکسته و بال گردن است.

^{۲۲} در قدیم رسم بوده که باقلافروش برای تامین نمک مورد نیاز، سنگ نمک را به شاگرد خود می داد تا آن را ساییده و به خاکه نمک تبدیل کند.

^{۲۳} روستای بالاده در حوالی دهه ۱۳۴۰ شمسی دارای موتور برق بسیار بزرگی بوده که باعث روشنایی کوچه ها و خانه هایش بود. در موقع شب، این روستا همچون نگینی در کوهستان تاریک می درخشید و شاید بکار بردن این ضرب المثل از این موقع آغاز شده باشد. با توجه به اینکه بستر روستای بالاده دارای شیب و خانه هایش در قدیم بدون حیاط بوده و اکثر

کاربرد: برای کسی بکار می رود که سواد خواندن و نوشتن اندکی داشته باشد و بتواند حروف و کلمات را بخواند.

بامشی ره ماست پلا سر بئیتن

Bâmši re mâst pelâ sar baiten

ترجمه: گربه را موقع خوردن «ماست پلو»^{۲۴} گرفتن.

کاربرد: مچ کسی را هنگام ارتکاب کاری خلاف گرفتن.

بامشی کاته ره ازال دَوستن

Bâmši kâte re ezâl davesten

ترجمه: بچه گربه را به گاو آهن بستن. کاربرد: کسی که برای منافع خود، از همه بیگاری می کشد.

بامشی که پیر بوییه، گل وه ره جوئل پَرنه

Bâmši ke pir baviye, gal ve re jul par.rene

ترجمه: گربه که پیر شد موش هم بر او می پرد.

کاربرد: برای کسی که در انجام و یا قبول مسئولیتی همکاری نمی کند.

بال دَوسته آدم ره ، کی دَرِه کی نَرنه!

Bâl daveste âdem re, ki dare ke nazne!

ترجمه: آدم دست و پا بسته را چه کسی هست که نزنند!

کاربرد: وقتی همه به آدم زمین گیر و مظلوم ظلم می کنند.

بال کی بَشکِسته، نَوریننه؛ وِندنه گردن

Bâl ke beškeste, navrin.ne, van-den.ne gerden

ترجمه: دست که شکست، نمی بُرند (و دور نمی اندازند)؛ آنرا به گردن می بندند.

کاربرد: اگر یکی از اعضای خانواده و فامیل (خودی) خطایی کرد، او را نباید از خود راند.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: بَشکِسته دَست ره نَوریننه دم نَدنه، وِندنه گردن.

بامشی خَط ره در بَوردن

Bâmši xat re dar baverden

ترجمه: توانایی خواندن خط گربه را داشتن.

^{۲۴}. ماست پلا: پلویی که با ماست مخلوط شده باشد.

Bâmšî vâri mau hâkârden

ترجمه: مثل گربه (گرسنه) میو کردن.
کاربرد: کسی که از شرایط بدش پیش همه می نالد تا شاید چیزی بدست آورد.

بامشی واری هَف تا جان داشتن

Bâmšî vâri haf tâ jân dâšten

ترجمه: مثل گربه هفت تا جان داشتن.
کاربرد: کسی که از پیشامدهای ناگوار جان سالم بدر می برد.

بامشی واری، چَم چَم میزه ها کاردن

Bâmšî vâri, çamçam meze hâkânden

ترجمه: مثل گربه غذای مفت به دهانش مزه کردن.
کاربرد: برای شخصی مفت خور که از غذای آماده (فرصت های آماده) خوشش می آید، کاربرد دارد.

بامشی ئِم آمِه خاشکِ نون ره بو نزنده

Bâmšî em amé xâšké nun re bu nazende

ترجمه: گربه هم نان خشکیده ما را بو نمی کند
کاربرد: برای کسی که بخاطر فقر مورد توجه دیگران قرار نگیرد، بکار می رود.

کاربرد: آدمی که از قدرت و شوکت افتاد، همه در برابرش قدرتمند می شوند و به او بی احترامی می کنند.

بامشی گی دوا بوییه، بگردینه پدا نوییه

Bâmšî gi devâ baviye, bagerdine pèdâ naviye

ترجمه: فضله گربه دارو شد، گشتند پیدا نشد.
کاربرد: چیزی کم ارزش که در وقت نیاز کمیاب می شود.

بامشی واری پشت بینه نیآردن

Bâmšî vâri pešt bene niârden

ترجمه: مثل گربه پشت بر زمین نزدن.
کاربرد: وصف کسی که به هیچ عنوان حرف دیگران را قبول نکند.

بامشی واری خاش گند سر ره لا بدائن

Bâmšî vâri xâš gandé sar re lâ bedâen

ترجمه: مثل گربه روی مدفوع خود را پوشاندن.
کاربرد: کسی که عیب هایش را می پوشاند تا دیگران متوجه نشوند.

بامشی واری مئو ها کاردن

ترجمه: بَیر که وجود ندارد! (حیوان درنده).
کاربرد: به کسی گویند که از رفتن به
تاریکی و یا جایی می ترسد.

بُت خانِه ِ شاهِ ره بَزُن

Bot xâneé šâh re bazoen

ترجمه: خزانه شاه را دستبرد زدن.
کاربرد: کسی که در دزدی مهارت و شهرت
داشته باشد.

بِچا اُره وا دَکارَدِن، بَخارَدِن

Beçâ o re vâ dakârden, baxârden

ترجمه: آب سرد را فوت کردن و خوردن.
کاربرد: برای کسی که از خود بیش از اندازه
مراقبت کند و جان خود را خیلی دوست
داشته باشد، گویند.

بِچا آئِن ره چَکوش بَزُن

Beçâ âen re çakuš bazoen

ترجمه: آهن سرد را چکش زدن.
کاربرد: کنایه از کار بیهوده انجام دادن.

بامشی، ماست پِلا ره دُره کاندِه

Bâmši, mast pelâ re dore kânde

ترجمه: گربه دور ماست و پلو می گردد.
کاربرد: آدم فرصت طلب به دنبال موقعیت
ها و چیزهای مفت است.

بَاهارِ کِرکِرِه مَسْتَن، دِواشِ فِکِرِ زِمِسْتَن

Bâhâre kerkere maston, devâš fe-
kré zemeston

ترجمه: بهار جیک جیک مستان، به فکر
زمستان باش.

کاربرد: در وقت خوشی، آینده نگری کردن
و به فکر روزگار ناخوشی بودن.

بَاهُوتِمِه هِلا، دَکِتِمِه بِلَا

Bâhutme helâ, daketme belâ

ترجمه: گفتم هِلا افتادم در بلا.^{۲۵}

کاربرد: وقتی حرفی زده و بدنبالش برای
گوینده اش گرفتاری بدنبال داشته باشد، بکار
می رود.

بَیر که دَنِیّه!

Baber ke daniye!

^{۲۵} هِلا: چوب هایی که بر روی خربای اصلی سقف
کومه قرار می گیرد و پوشال و نی بر روی آن چیده
شده تا آب به داخل کومه نفوذ نکند.

کاربرد: برای کسی که بی موقع چیزی بخواید، گویند.

بَخَارْدِنِ جِه سِر نَوی، بِلَشْتِنِ جِه سِر وَئِه؟
Baxârden je sér navi, balešten je sér vune?

ترجمه: با خوردن سیر نشدی با لیس زدن سیر می شوی؟

کاربرد: برای فرد حریص بکار می رود.

بَخْتِه باری

Baxte bâri

ترجمه: بخت و شانس گرفته شود.
کاربرد: نوعی نفرین و ناسزا است که در زمان حسادت ورزیدن به کسی گویند.

بَدُوش بَخُور، نَرُوش نَخُور

Baduš baxor, naruš naxor

ترجمه: بدوش (و) بخور، نفروش (و) نخور.
کاربرد: توصیه ای برای کارکردن و پول در آوردن، نه اینکه مال خود را فروختن و خوردن.

بَدِیمِه تَرِه یَاد دَکْتِه مِرِه

Badime tere yâd dakete mere

ترجمه: ترا دیدم و چیزی بیادم آمد.

بَخَاتِه پَلی کُور قَالی مَارِ عَرُوسِیَه؟

Baxâte pali kur qâli maré arusiye?

ترجمه: پس از خوابیدن همه، عروسی مادر کورقلی است.

کاربرد: در جواب کسی که پیشنهاد انجام کاری را در زمانی بی موقع بدهد.

بَخَاتِه پَلی، شُونِشْتِنِ؟

Bâxâte pali, šo ništen?

ترجمه: پس از خوابیدن، شب نشینی؟
کاربرد: برای افراد وقت شناس گویند.

بَخَاتِه خِرِسِ دَسِ چَوُ هِدَائِنِ

Baxâte xersé das çu hedâen

ترجمه: دست خرس خوابیده چوب دادن.
کاربرد: بهانه دست دیگران دادن.

بَخَاتِه گُورِه رَاسْت نَکَارْدِنِ

Baxâte go re râst nakârden

ترجمه: گاو خوابیده را بیدار نکردن
کاربرد: کسی که آزارش به کسی نرسد و مردم از دست و زبانش در امان باشند.

بَخَاتِنِ، فِیلِسْتِنِ رِه خُوبِ بَدِیْتِنِ

Baxâten, fileston re xo badiyen

ترجمه: خوابیدن و خواب هندوستان را دیدن.

برارن اگه هدئه گوشت ره بخرن، استافن ره
دیگری سگ پلی دم ندئه

Berâron age hedé gušt re baxoren,
estâqon re digeri sag pali dem
naden.ne

ترجمه: برادران اگر گوشت همدیگر را
بجویند، استخوان را پیش سگ دیگری نمی
ریزند.

کاربرد: برادران در هر حالتی هوای هم را
دارند.

بردمه مرمت، نا عزت دوییه نا حرمت
Bordme mermet, nâ éz.zet daviye
nâ hormet

ترجمه: رفتن مرمت، نه عزت بود نه حرمت.^{۲۶}
کاربرد: وصف مکانی که در آنجا به آدم
عزت و احترام نکنند.

بردمه یگ من، بممه هزار من
Bordme yag men, bemome hezâr
men

ترجمه: رفتن یک من (برابر با سه کیلو) ،
آمدن هزار من.

کاربرد: کسی که با دیدن دیگری به یاد
کاری مربوط به او می افتد. مثل دیدن بدهکار
و به فکر طلب از او افتادن.

بدی ندی قاربت هاکن

Badi nadi qârbet hâkon

ترجمه: از من بدی یا خوبی دیدی، ببخش.
کاربرد: وقتی کسی می خواهد به مسافرت و
یا از محله ای برود، از کسانی که او را می
شناسند، حلالیت می طلبد.

برار بمره

Berâr bamire

ترجمه: الهی برادرش بمیرد.
کاربرد: نوعی نفرین است.

برادری به جا، بزکاته هفصد دینار

Berâderi be jâ, bezkâte hafsad dinâr

ترجمه: برادری بجا، (ولی) بزغاله هفتصد
دینار.

کاربرد: حسابگر بودن در وقت معامله.

احتمالاً نامش بدین جهت در این ضرب المثل آمده
که سخن قافیه دار باشد.

^{۲۶} مرمت: روستایی در ۵ کیلومتری جنوب شرقی
ساری در حاشیه غربی رودخانه تجن و در مسیر کوچ
دامداران قدیم بالادهی به دشت ساری بوده است و

بِز بَکاشِم پِی بَیْرِم، بِز دِیْگِه ِ مَوسِ رِه چَلَب
ها کُنِم؟

Bez bakâšem pi bayrem, bezé
digeé mus re çalb hâkonem?

ترجمه: بزی را بکشم و چربی اش را برای
چرب کردن کُن. ن بزی دیگر استفاده کنم؟
کاربرد: کنایه از انجام کار بیهوده و زیان آور
انجام دادن.

بِز دَرِه سَمِرْقَن، کَل پِیچِه جِفَتِ چَن؟

Bez dare samerqan, kalpiçe jefté çan?

ترجمه: بزی در سمرقند،^{۲۷} کله پاچه جفتی
چند؟

کاربرد: صحبت و یا تصمیم گیری برای
کاری که هنوز انجامش حتمی نیست.

بِز رِه باهُوتِنِه تِن دِم چَوِه هِوَاه؟ باهُوتِه دِنِیا
به صاحب نیسه

Bez re bâhutne ten dem çeve hevâe?

bâhute denyâ be sâhâb niye

ترجمه: به بزی گفتند: چرا دُمَت هواسْت؟
گفت: دنیا بی صاحب نیست.

کاربرد: رفتن به مکانی و یا خانه ای که بر
غم و درد آدم اضافه شود.

بِرِمِه رِه چِش خَانِه، خَنْدِه رِه خَاشَالِی

Berme re çêš xâne, xande re xâšâli

ترجمه: گریه را چشم و خنده را خوشحالی
نیاز است.

کاربرد: برای هر کاری ابزار و شرایط روانی
خاصی لازم است.

بِرِم اَز بِنَاء، دِلِه گَزَنَا

Berim ezbenâ dele gazenâ

ترجمه: بیرون گشکنیز است و داخل گزنه.
کاربرد: به فرد ظاهر فریب گویند که خود
را نزد مردم خوب جلوه می دهد ولی در درون
خانه خود بد اخلاق هست.

بِز باش هَف تا کَاتِه بَکِش

Bez bâš, haf tâ kâte bakesš

ترجمه: بزی باش هفت تا بزغاله به دنیا بیاور.
کاربرد: کسی که توانایی انجام کاری را ندارد
و مدام دم از انجامش می زند.

بدست آرد دل ما را / بخال هندویش بخشم سمرقند و
بخارا را / حافظ.

^{۲۷} سمرقند شهری در کشور ازبکستان که در قدیم از
شهرهای ایران بوده و در اشعار شعرای بزرگ ایرانی
نیز نام سمرقند دیده می شود: اگر آن ترک شیرازی

کاربرد: برای آدم بی آبرو و کسی که از ریختن آبروی خود ترسی نداشته باشد، بکار می رود.

بز وَندِه خِجَالِتِ بَکْشِه، وَنِه دِمِ هِوَاثِه
Bez vëndé xejâlet bakše, vënë dem
hevâe

ترجمه: بُز باید خجالت بکشد که دُمش رو به هواست.

کاربرد: آدم زشت کردار به افرادی که بابت کار زشتش به او می گویند خجالت بکش، گوید.

بُزَارِ کِه رَنگِیْنِه، وَنِه کُوجِه مَمِرِ جِه مَیْنِه
Bozâr ke rangine, vënë kuçe
mamer je may.yene

ترجمه: بازاری که پر رونق باشد، از کوچه ها و گذرگاه هایش پیداست.

کاربرد: آدمی که خوب است از رفتارش پیداست.

بِرْکَاثِه رِه مَرگِ بَهِیْتِه، چَپِنِ چَاشْتِ رِه خَاَرْنِه
Bez kâte re marg bahite, çap.poné
çâšt re xârne

ترجمه: بزغاله ای که اجلس رسیده باشد، ناهار چوپان را می خورد.

کاربرد: در دنیا همه چیز دارای حساب و کتاب است.

نکته: در خلقت بز چنین مقدر شده که دمش به سمت بالا و عورتش پیدا باشد و این به عنوان تمثیلی برای حساب و کتاب داشتن کار دنیا بکار رفته است.

بِز رِه عَمِ جَانِه، قِصَابِ رِه عَمِ پِی
Bez re qame jâne, qes.sâb re qame
pi

ترجمه: بز به فکر جانش است، (و) قصاب به فکر چربی بز.
کاربرد: هر کسی به فکر منافع خودش است.

بِز کَلِ دَوِیِ وَاَرِی
Bez kal davi vâri

ترجمه: مثل بُزی که وقت جفت گیری است.
کاربرد: برای کسانی (خصوصاً دختران مجرد) که در خانه بند نمی شوند و مدام بیرون از خانه می روند، گویند.

بِز وَاَرِی، وَنِ دِمِ هِوَاثِه
Bez vâri, ven dem hevâe

ترجمه: مثل بُز، دُمش هواست.

کاربرد: شخصی که قصد انجام کاری را دارد ولی نتوانسته آن را انجام بدهد.

بَشِکِسْتِه پِلِ اجاره دار

Beškeste pelé ejaredâr

ترجمه: اجاره کننده پُل شکسته.

کاربرد: کسی که دیگران برای هر مشکلی به او مراجعه می کنند و او باید تاوان گرفتاری دیگران را بپردازد، گویند.

بَشِنَاسْتِه کِیَاب بُو بَمُو، نَدُنُسْتِه خَر داغ کار دینه

Bešnâste kebab bu bemo, nadoneste

xar dâq kârdne

ترجمه: شنیده بوی کباب می آید (ولی) نمی

دانست که الاغ داغ می کند

کاربرد: کسی چیزی را شنیده باشد ولی از اصل ماجرا بی خبر بوده و تحلیل دیگری از آن کرده باشد.

بَدَازِ عَلِی، مُشْکِلِ گُشا پوله

Badaz âli, moşkel goşâ pule

ترجمه: بعد از علی (ع) (که یاور همه بود)،

پول مشکل گشاست.

کاربرد: جایگاه پول در زندگی اجتماعی و رفع گرفتاری ها با آن.

کاربرد: به کسی که سر به سر دیگران می گذارد گویند تا هشداری برای ادامه ندادن کارش شود.

**بِزِ گَوْنِه مِرِه بَکَاشْتَن جِه دَرْد نِیْنِه، مِرِه مِیْسْتِ
ها کار دِنِ جِه دَرْدِ نِه**

Bez gune mere bakâšten je dard néne,

mere mist hâkârden je dard éne

ترجمه: بُز می گوید از سر بریدن دردم نمی آید از مشّت کاری (برای در آوردن پوست)

دردم می آید.

کاربرد: ۱. برای بیان عواقب کاری گویند ۲.

ترس از حساب پس دادن.

بِسْمِ اللهِ ها کار دِنِ، دِیْرا رِه مِیْنِ ها کار دِنِ

Bésmél.lâ hâkârden, deyrâ re meyon

hâkârden

ترجمه: بسم الله گفتن (و) از دریا عبور

کردن.

کاربرد: امید به یاری خدا داشتن / ترس

نداشتن برای انجام کاری با ذکر نام خدا.

بَشِیْسْتِه رَخْت، لِمِ بَیْسْتِه

Başeste raxt, lim bayte

ترجمه: لباس شسته ، چرکین شده.

بَکِنْدِسْتِه قَبِر و بَهِیْتِه هاجی وه بَگِرْدِسْتِن
Bakendeste qaber o bahite hâçi ve
bagerdesten

ترجمه: دنبال قبر کنده و سنگ لحد آماده
گشتن.

کاربرد: کنایه از آدم مفت خور و فرصت
طلب.

بَلَا چِش به چِش دَکْفِه، حِیَا پا بر جا بُو
Bel.lâ çeş be çeş dakfe, hey.yâ pâ
bar jâ bu

ترجمه: بگذارید چشم به چشم بیفتد، حیا
ماندگار شود.

کاربرد: رو به رو کردن دو نفر برای اثبات
درستی حرف یکی از آنها.

بَلال بَمِرْدِه اَذْن گو دَبِیْه؟
Belâl bamerde, azongu daniye?

ترجمه: بلال مُرد، (دیگر) اذان گو نیست؟^{۲۸}
کاربرد: وقتی کاری بخاطر حضور نداشتن یا
رفتن کسی لنگ بماند، گویند.

بَلْبِل وِچِه خَرِپِنو کَفِنِه
Belbelé vaçe xarpeno kafene

بَدِ چِل سال گدایی، شب جمعه ره ندُمبِه؟
Bade çel sâl gedâi, şabe jome re
nadombe?

ترجمه: بعد از چهل سال گدایی، شب جمعه
را نمی دانم؟

کاربرد: با مهارتی که دارم باز هم می گویی
اشتباه می کنم؟ / تاکید بر درستی حرف و
یا کار خود.

بَفْرِه گیر نَوی، چِش ره کُور ها کارْدِه
Befre gir navi, çeş re kur hâkârde

ترجمه: ابرو درست کن نبودی چشم را کور
کردی.

کاربرد: کسی که نیت کمک به دیگری را
دارد ولی برعکس، کارش را خرابتر می کند.

بَکاشْتِه حَلال، نَکاشْتِه حَرَم
Bakâšte helâle Nakâšte harom

ترجمه: کشته اش حلال (و) نکشته اش حرام
است.

کاربرد: کنایه از فتوا دادن و حکم صادر
کردن سر خود است.

^{۲۸}. بلال حبشی برده آزاد شده زمان پیامبر اسلام (ص)
که اذان می گفت.

کاربرد: کسی که نیت خیر دارد ولی کار را خراب می کند.

بنِ بنِ راه بُردِن

Ben ben rāh borden

ترجمه: زیر سایه دیگران راه رفتن.

کاربرد: برای کسی بکار می رود که از ترس کاری (ناپسند) که انجام داده به دیگران احترام می گذارد و در مقابل حرف شان کوتاه می آید.

بند بزه قاری

Band baze qāri

ترجمه: قوری بند زده.

کاربرد: ۱. کسی که از بیماری سخت رسته باشد و نباید کارهای سنگین انجام بدهد. ۲. کسی که دچار مشکل روحی شده (مثلاً عزیزی را از دست داده) و از نظر روحیه حساس است.

بندا ره بنداور ورنه، وای ور چیلکاچین

Bendâ re bendâ var varne, vay vare
çilkaçin

ترجمه: جوجه بلبل، خرپنو می شود.^{۲۹}
کاربرد: برای فرزندی که به پدرش نرفته باشد، گویند.

بمِردِه گو، شیرگر عمِلِ ها کاردِن

Bamerde go, širkar amel hâkârden

ترجمه: آبستن بودن گاو مرده!

کاربرد: کسی که لوازم کم ارزش او توسط دیگران خسارت دیده باشد ولی برای خسارت گرفتن آن را ارزشمند جلوه می دهد تا خسارت بیشتری بگیرد.

بمِردِه گل جان بئیتِه

Bamerde gal jan baite

ترجمه: موش مُرده، جانی دوباره گرفت.

کاربرد: ۱. به آدم فقیر، ضعیف و ناتوان که قدرتمند شده باشد، گویند ۲. کسی که خیلی گرسنه بوده و با خوردن خوراک، جانی تازه بگیرد.

بمِو ثواب ها کُنه، پَر و پیک جزِ هِدا

Bemo sevâb hâkone, par o pik jez
hedâ

ترجمه: آمد ثواب کند پر و بال را سوزاند.

^{۲۹}. خرپنو: نوعی پرنده کوچک به اندازه گنجشک. می گویند خرپنو ناشنواست.

بوَقْلَمونِ سَرِه، ساعات به ساعات گِرِدِنه

Buqal.lemun sare, sâ.ât be sâ.ât
gerdene

ترجمه: فلانی مثل بوقلمون است ساعت به ساعت تغییر رنگ می دهد.

کاربرد: کسی که ثبات عقیده نداشته باشد و حرفش دم به ساعت عوض شود.

بوَقْلَمونِ سِیو چَنِیک

Buqal.lemuné sio çenik

ترجمه: بوقلمون سیاه چینه دان.

کاربرد: توصیف آدم کینه توز.

بین دِ راه، مُفْتِلا بویِین

Beyné de râh, moftelâ bavien

ترجمه: بین دو راه مبتلا شدن.

کاربرد: سرگردان کار خود شدن / تردید در

تصمیم گیری بین دو راه.

بینجِ په، کالدِمِبِه ئِم اُ خارِنه

Binje pe, kâldembe em o xârne

ترجمه: با شالی، علف هرز هم آب می خورد.

کاربرد: به واسطه شخصی بزرگ، آدم فقیر

هم از چیزی بهره مند می شود.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: بینجِ په ،

وَرِمِز هِم اُ خارِنه. (ورمز = علف هرز)

ترجمه: چوب پرچین را کسی دیگر می برد، وای بر خرده چوب جمع کن.

کاربرد: خلاف بزرگ را کس دیگری انجام می دهد، ولی آدم های کوچک را بخاطر خلاف های کوچک مجازات می کنند.

بَنَشِنِه باهُوتِن تِن پیسِرِ ره خادا بیآمرزه

Banšéne bâhuten ten pier re xâdâ
biâmerze

ترجمه: نمی توان به او گفت خدا پدرت را بیامرزد.

کاربرد: برای آدم هایی که زود عصبانی می شوند، گویند.

بَنِینِ خالی بویِین

Benyon xâli bavien

ترجمه: بنیان خالی شدن.

کاربرد: بیان حال کسی که پشتوانه ای را از دست داده است.

بَهیتِن وِرگِه ، هِدائِن کِرگِه

Bahiten verge, hedâen kerge

ترجمه: موقع گرفتن چون گرگ است موقع

پس دادن همچون مرغ.

کاربرد: به آدم بد حساب گفته می شود.

پَفو بَر هم بَخاردِن

Pafu bar ham baxârden

ترجمه: به کسی بر خوردن.
کاربرد: حالت کسی که از حرف دیگری ناراحت شود، را گویند.

پَلی رِه بنه بهشتِن

Pali re bene behešten

ترجمه: پهلوی را زمین گذاشتن.
کاربرد: ۱. کسی که یک کار روزمره یا انجام واجبی (مثل نماز) را ترک کند.

پَلی مال خالی بَوینن

Pali mâl xâli bavien

ترجمه: تهیدست شدن.
کاربرد: اشاره به روزگار فقر و نداری کردن.

پَلی مال وه بگردینن

Pali mâl ve bagerdien

ترجمه: دنبال جایی برای نشستن گشتن.
کاربرد: وقتی کسی جایی نشسته بوده و برای مدتی آنجا را ترک کرده و هنگام برگشتن، دیگری جایش نشسته باشد و آن شخص بخواهد همان جای قبلی خود بنشیند، گویند.

پَندیر اُ بَخارده سگ کاتِه واری بِلرزینن

حرف « پ »

پاکی بزه دیم

Pâki baze dim

ترجمه: صورتِ داروی نظافت زده.
کاربرد: به کسی که صورتش را با تیغ اصلاح و صاف کرده باشد، گویند.

پزی شِل بَوینن

Pezi šel bavien

ترجمه: پزی شُل شدن.
کاربرد: وقتی کسی توان انجام کاری را از دست بدهد و اراده اش برای انجام کاری سست شود.

پیش پشو، میمنی یک شو دِ شو

Peš pešo, mémoni yek šo de šo

ترجمه: مهمانی یک شب یا دو شب است.
کاربرد: برای مهمان که بیش از دو شب در خانه ای لنگر بیندازد، گویند.

پشت دیم خار دیم نداشتن

Pešt dim xâr dim nedâšten

ترجمه: پشت و رو نداشتن.
کاربرد: کسی که به حرفش اعتباری نبوده و راست و دروغش معلوم نیست.

Panš tâ angust har kâmin re bavrini,
xun ene

ترجمه: هر کدام از پنج تا انگشت دست را
ببُری، خون می آید.

کاربرد: برای بیان عزیز بودن و تفاوت
نداشتن فرزندان در نزد پدر و مادر.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: پَنش تا
انگوست هر کامین ره بُورینی دَرِد اینه.

پُوست کالا هِوا دِمِ بدائِن

Pust kalâ hevâ dem bedâen

ترجمه: کلاه پوستین به هوا انداختن.

کاربرد: وصف حال کسی که بیش از اندازه
شادی و خوشحالی کند.

پُوست ها کارِدِه مِرغانِه

Pust hâkârde merqâne

ترجمه: تخم مرغ پوست کنده.

کاربرد: برای صورت تازه اصلاح شده و
صاف و بدون چروک مردان.

پُولِ دَاشِین و سَبیلِ سَر نقره نیارِ بساتِن

Pandir o baxârde sagkâte vâri
balarzien

ترجمه: مثل توله سگ آب پنیر خورده،
لرزیدن.^{۳۰}

کاربرد: وقتی بچه ای از سرما بلرزد، بکار می
برند.

پَندُئی دَستِ هائِیتِن

Pandoni dast hâiten

ترجمه: پارچه پیش بند گدایی بدست گرفتن.
کاربرد: کسی که برای دریافت کمک مالی
به هر کسی رو می اندازد.

پَنش تا آنگوست اِتا اِندا نِینِه

Panš tâ angust et.tâ endâ nine

ترجمه: پنج تا انگشت دست اندازه هم نیستند.
کاربرد: برای بیان ویژگی اخلاقی و رفتاری
متفاوت افراد یک خانواده بکار می رود (در
موقع گفتن این مثل، انگشتان یک دست را جلو
آورده و به شنونده نشان می دهند).

پَنش تا آنگوست هر کامین ره بُورینی خُون اینه

به سگ می دادند ولی توله سگ پس از خوردن آب
پنیر دچار سردی و لرزیدن می شد.

^{۳۰} در گذشته وقتی در کارخانه های محلی پنیر سازی
پنیر درست می کردند، آب پنیر را که هنوز گرم بوده

پیئر تک ره دَمَشْتِن

Pieré tek re damštem

ترجمه: دهان پدر کسی را ری...ن .
کاربرد: نوعی ناسزا است.

پیئر ره بَسُوْزْنِیْن

pier re basuznien

ترجمه: پدر کسی را سوزاندن.
کاربرد: نوعی ناسزا است.

پیئر رُح!

Pieré roh

ترجمه: گ... به روح پدرش.
کاربرد: نوعی ناسزا است برای کسی که در
گوشه ای مدفوع کند.

پیئر سَگ ره یاد بَکاردِه

Pier sag re yâd bakârde

ترجمه: پدر سگش را فراموش کرده.
کاربرد: نوعی ناسزا و به کسی گویند که
فخرفروشی می کند، در حالیکه از نظر
خانوادگی دارای گذشته خوبی نیست.

پیرِ مَادِّیْن تازِه قاسراق بَوِیْه

Pir mâd.dion tâze qâsraq bavie

ترجمه: مادیان پیر، تازه کره اسب جوانی شد.

Pul dâšten o sebil sar noqre nepâr
besâten

ترجمه: پول داشتن و روی سبیل، با نقره تخت
ساختن.
کاربرد: بیان اهمیت پول و سرمایه.

پُول نِدَارْنِه سَبْزِی خَانِه، بَقِیْه رِه دَسْتِی خَانِه
Pul nedârne sabzi xâne baqiye re
dasti xâne

ترجمه: پول ندارد سبزی می خواهد، بقیه را
هم دستی می خواهد.

کاربرد: به آدم بی پولی که می خواهد همه
چیز داشته باشد، گویند.

پُول، دَار سَر و لَگ نِیْه

Pul, dâr sar valg niye

ترجمه: پول برگ بالای درخت نیست.
کاربرد: برای حساب و کتاب داشتن دخل و
خرج بکار می برند.

پُول، عِلْفِ خِرْس نِیْه

Pul alefe xers niye

ترجمه: پول علف خرس نیست.
کاربرد: برای اهمیت و ارزش پول بکار می
رود که بدست آوردنش به راحتی نیست.

حرف « ت »

ترجمه: تا خر نخری، پالانش را ندوز.
کاربرد: تاکید بر شتاب نکردن در کارها.

تا آسب نخری، دَرِ رِه خِرَاب نَکُن

Tâ asb naxri, dar re xerâb nakon

ترجمه: تا اسب نخریدی در (طویله) را خراب نکن.

کاربرد: هشدار برای شتاب نکردن در کارها.

تاریکی و چشمک؟

Târiki o çêşmek?

ترجمه: در تاریکی چشمک زدن؟

کاربرد: کنایه از انتظار بیهوده داشتن از کسی در حالی که طرف منظور او را نشنیده و یا نفهمیده است.

تا تِه خانِه کائِنده بَوئی، شِتِرِ دِمِ بِنِه اِنِه

Tâ te xâné kânende bavui, şeteré

dem bene éne

ترجمه: تا تو می خواهی کننده کار شوی، دُم شتر به زمین می رسد.

کاربرد: برای کسی گویند که کاری را می خواهد انجام دهد ولی عجله ای ندارد.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: تا تِه خانِه کائِنده بَوئی، غاز و تَگ اِنِه.

تاریکی نیشته سوره ینه

Târiki nişté o su re pené

ترجمه: در تاریکی نشستی و روشنایی را می پائی.

کاربرد: کسی که دیگران را از دور زیر نظر داشته باشد.

تابوت بن زنگاله

Tâbut ben zangâle

ترجمه: زنگوله زیر تابوت.

کاربرد: بچه در زمان پیری پدر و مادر، زنگوله زیر تابوت است.

تازه عاروسِ خورِ ره وِنِدِه سِنِه ءِ دِیگِه

بَهِیتِن

Tâze ârusé xaver re vendé saneé

dige bahiten

ترجمه: خبر تازه عروس را سال دیگر باید گرفت.

کاربرد: شتاب نکردن در داوری شخصیت کسی که هنوز به خوبی او را نمی شناسید.

تا خَرِ نَخری، پالُن رِه نَدُوچ

Tâ xar naxri, pâln re naduj

کاربرد: کسی که تا تمام چیزی را مصرف نکند (در خوردن خوراکی و یا خرج کردن پول) دست بردار نیست.

تَب لَب ها کاردِن

Tab lab hākârden

ترجمه: چیزی را از نظرها مخفی کردن / سرپوش گذاشتن روی چیزی.
کاربرد: کاری را بی سر و صدا و مخفیانه انجام دادن.

تِرَشی آَشِ دِوَا، تِرِیه

Terši âšé devâ, terebe

ترجمه: ضد آش ترش، تُرب است.
کاربرد: تاکید بر استفاده به جا از یک چیز برای چیزی دیگر.

تِسَپَه لَنگِ دِلَه دَکِتِن

Tésapé leng dele daketen

ترجمه: پا برهنه وسط افتادن.
کاربرد: میان حرف دیگری پریدن و یا در کار دیگران دخالت بیجا کردن.

جنگ و درگیری و لشکرکشی بود نگاهی به گلوی ورم کرده و زخمی یعقوب کرد و از او پرسید که: یعقوب زیر گلویت چه شده است؟

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: امسال عاروسِ خَورِ رِهِ سِنِهِ دِیگِرِ گِیِرِنِه.

تازِه گونِه یعقوب تِنِه کِتارِ رِه چِیِه؟

Tâze guné yaqub tené ketâr re çiyê?

ترجمه: تازه می گوید یعقوب زیر گلویت چه شده؟^{۳۲}

کاربرد: کسی که در بطن ماجرای حضور دارد ولی نمی داند ماجرا چیست

تازِه وِنِه شِلوَالِ دِ تا بَوِیِه

Tâze véné šelvâl de tâ baviye

ترجمه: تازه شلوارش دو تا شد.
کاربرد: برای کسی که امورات زندگی بر وفق مرادش می چرخد و صاحب آسایش در زندگی شده است.

تا سُو کَانَدِه، بُو کَانَدِه

Tâ su kânde, bu kânde

ترجمه: تا سو می دهد، بو می کشد.

^{۳۲} می گویند در قدیم بین دو روستا جنگ درگرفته بود و دار و دسته یعقوب در این جنگ پیروز شدند، در حالیکه زیرگلوی یعقوب هم آسیب دیده بود. بعد از برگشتن به روستا، یکی از اهالی که بی خبر از

کاربرد: کسی که حق با او باشد و در جواب دیگری که به زور می خواهد حرفش را به کرسی بنشانند، گویند.

تَیَه بُرد / تَیَه بُره

Tate bord / Tate bore

ترجمه: خدا کند که پایین تر برود.
کاربرد: نوعی نفرین است که پس از گفتن نام شخص بکار می برند مثلاً پس از بردن نام یزید بن معاویه که امام حسین (ع) را به شهادت رسانید، چنین گویند.

تِن سَلَاخِی رِه تِن دَسْت دِمِبِه

Ten sel.lâxi re ten dast démbe

ترجمه: سلاخی ات را به دست می دهم.^{۳۴}
کاربرد: نوعی تهدید از سوی مادر یا افراد خانواده نسبت به فرزند خطاکار و اینکه شکایتش را به بزرگتر خواهند کرد.

تِه رِه اینگِنَه تِنَه قَبِر دِلِه، مِرِه اینگِنَه مِیْنِه قَبِر دِلِه

Te re ingen.ne tené qaber dele,

mere ingen.ne mené qaber dele

^{۳۴}. سلاخی کردن در اصل به معنی کشتار، و در این ضرب المثل به معنی پوست کندن می باشد.

تَلِی سَازِه بَکَشِیَن

Tali sâze bakšien

ترجمه: جارو کشیدن.^{۳۳}
کاربرد: همه چیز را خوردن و یا بردن و چیزی باقی نگذاشتن.

تَلِی سَر تِیج، تِیج

Tali sar tej, tej

ترجمه: نوک تیغ تیز، تیز.
کاربرد: در جواب کسی که بخواهد حرف خودش را به کرسی بنشانند.

تِنِ عَرُوسِی آَبَکَشِ جِه اُ کَشِمِبِه

Tené arusi âbkaš je o kašembe

ترجمه: در عروس ات با آبکش آب می آورم.
کاربرد: به شوخی و جهت جبران زحمت شخص مجرد بکار می رود.

تِنِه تِیغ و مِیْنِه گِرْدِن

Tené teq o mené gerden

ترجمه: تیغ تو و گردن من.

^{۳۳}. تلی سازه: جارویی که از شاخه های درختان تیغ دار درست شده و برای جارو کردن حیاط و کوچه بکار می رود.

تیرنگ دار هداین

Tireng dâr hedâen

ترجمه: مثل قرقاول بر روی درخت بودن.
کاربرد: وصف جوانی که دنبال دختری باشد
و برای دیدنش در یک محل خاصی پرسه
بزند و تصور می کنند که دیگران متوجه این
موضوع نیستند در حالیکه دیگران این
موضوع را می دانند.

ترجمه: ترا در قبر تو و مرا در قبر من می
گذارند.

کاربرد: اعمال هر کس به خودش مربوط
است و نباید در اعمال و رفتار شخصی
دیگران دخالت کرد.

تِه مَگِه تيم نَرِه؟

Te mage tim nare?

ترجمه: مگر تو نرِ بزرگ هستی؟^{۳۵}
کاربرد: ۱. کسی که خود را تافته جدا بافته
از دیگران دانسته و انتظار دارد بیشتر مورد
توجه بوده و یا سهم بیشتری می خواهد. ۲. به
پسر نوجوانی گویند که هم سن های خود را
مورد آزار و ضرب و شتم قرار می دهد.

تِه و ونِه رده ديم ب ديم دَوستِه هستِه

Te o véné rede dim bo dim daveste

haste

ترجمه: روده هایتان به هم بسته شده است.
کاربرد: به کسی گویند که برای رفتن به
جایی یا انجام کاری، شخص دیگری (مثل
نزدیکان یا دوستان) را هم می خواهد در
کنارش باشند.

می گیرد تا پس از جفت گیری با گوسفندان ماده،
نسل قوی تری از او بوجود بیاید.

^{۳۵}. تیم نر: به گوسفند نری گفته می شود که دارای
بدنی قوی بوده و از سوی چوپان مورد توجه ویژه قرار

حرف « ج »

جَغَلِه دِلِه شال

Jaqlé dele šâl

ترجمه: شغال داخل آشغال ها.

کاربرد: برای کسی که سر و وضعی آشفته دارد، بکار می رود.

تبرستان

جُلِه دُوش هاتِنِه

Jole duš hâiten

ترجمه: توبره گدایی به دوش گرفتن.

کاربرد: بیان وضع اقتصادی نامناسب / بی پول شدن.

جِم جِمِه گُو دَنیویش

Jem jeme gu danivien

ترجمه: گفت و گو کننده ای وجود نداشتن.
کاربرد: ۱. برای توصیف سوت و کور بودن
جایی ۲. برای توصیف جایی که کسی در آن
نبوده و از جمعیت خالی شده باشد.

جُمِه ها لُوج بَویئن

Jomeha luj bavien

ترجمه: جمعه ها دیوانه شدن.

کاربرد: برای کسی که رفتار قابل پیش بینی ندارد، بکار می رود.

جان به تَنِه بَویئن

Jân be tane bavien

ترجمه: دست از جان شستن و مجبور به انجام کاری شدن.

کاربرد: ۱. به عجز و ستوه آمدن از ظلم و ستم و بدبختی ۲. ناچار شدن برای انجام کاری که علی رغم میل باطنی آدم باشد.

جان مارِ اَوَلِ شی، هَمِه ره دوش گیتِه، مه

رِکین کَشی

Jâné mâré av.velé ši, hame re duš gite, me re kin kaši

ترجمه: شوهر اول مادرانم، همه را کول می کردی (و) مرا به دنبالت می کشیدی.
کاربرد: کسی که مورد بی مهری نزدیکان خود قرار گیرد.

جِر لامیزِه ره شَسْت هِدائِن

Jér lâmize re šast hedâen

ترجمه: زیر چانه کسی را با انگشت شست فشار دادن.

کاربرد: برای تنبیه شدید کسی و یا برحذر داشتن کسی از انجام کاری که موجب تنبیه شدیدش خواهد شد.

Jugi re anjil dêré ben to baeiten
ترجمه: همچون جوگی زیر درخت انجیر تب کردن.

کاربرد: کسی که برای انجام کاری که به او واگذار می شود (و برای انجام ندانش) غصه اش می گیرد.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: آنجیل دارِ بن جوگی واری بو نئیتین.

جُوگ کاتِه ره بَموندِستِن

Jug kate re bamondesten

ترجمه: شبیه بچه جوگی بودن.

کاربرد: به بچه کثیف با سر و وضع نامرتب، گویند.

جُول واری سَر پیرِستِن

Jul vâri sar bap.peresten

ترجمه: مثل عقاب بر سر آدم فرود آمدن.

کاربرد: کسی که هنوز طرفش حرفی نزده، پرخاشگری می کند.

۳۷. بالادهی ها معتقدند که جوگی ها که یکی از کارهایشان ساختن چاقو است، اگر شخصی (به ویژه زنان) را نیشگون بگیرند، آن شخص دستش در تیز کردن چاقو مهارت پیدا می کند.

جندی رگ بالا بَموئِن

Jendi rag bâlâ bemoen

ترجمه: بالا آمدن رگ جنی.

کاربرد: توصیف خشم بی موقع کسی و هشدار مبنی بر خشمگین شدن خود.

جوگی تِه ره چِپلیک بئیتِه؟

Jugi te re çeplik baite?

ترجمه: جوگی تو را نیشگون گرفت؟^{۳۶}

کاربرد: برای زنانی که چاقو را خوب تیز می کنند، گویند. ۳۷

جُوگی خیمِه مَر دَکتِه

Jugi xeime ma.ar dakete

ترجمه: در خیمه جوگی مار افتاد.

کاربرد: برای توصیف جایی که به یک باره سر و صدا و داد و بیداد از آنجا بلند شود.

جوگی ره آنجیل دارِ بن تو بئیتِن

۳۶. جوگی ها، خانواده هایی دوره گرد و زحمتکش هستند که کارشان آهنگری بوده و در اکثر نواحی ایران زندگی می کنند. تا دو دهه پیش و در فصل تابستان، جوگی هایی از اطراف سمنان و گرمسار برای ساخت لوازم آهنی مثل کارد، چاقو، داس، تبر و ... به بالاده می آمدند و در « ات دشت » در جنوب بالاده چادر می زدند.

ترجمه: فضله گنجشک خوردن.
کاربرد: برای چند نفر از بچه ها که سر و
صدای زیادی می کنند، بکار می رود.

جیل ره بکشیشین

Jil re bakšien

ترجمه: ته چیزی را بردن آوردن.
کاربرد: فردی که تمام چیزی را مصرف کند
و برای دیگران چیزی نگذرد.

جوئی به پیری، پیری تا به کیه؟

Jevoni be piri, piri tâ be ké?

ترجمه: جوانی به پیری (رسید)، بعد از پیری
چه خواهی کرد؟

کاربرد: برای کسی که از جوانی تا پیری
کارهای خلاف می کند، به کار می رود.

جهندم چچی پیش زن

Jehendemé çaçi piš zan

ترجمه: هیزم آور جهنم.
کاربرد: برای آدمی که آتش بیار معرکه
باشد.

جیب شال تس دنییه، کمر ره ققاج وندینه،

راست بازار مجینه

Jib šâl tes daniye, kamer re qeqâj van-
dene, râste bozâr mejene

ترجمه: جیب طرف خالی، شال زرین به کمر
بسته و در راسته بازار قدم می زند.

کاربرد: برای آدم بی پول که ادای آدم پولدار
را در می آورد.

نوعی دیگر از این ضرب المثل: جیب خالی
هسته، کمر ره زرین وندینه.

جیکا گی بخاردن

Jikâ gi baxârden

حرف «چ»

Çâ dakete, erbâbi je ke nakete

ترجمه: در چاه افتاد، از بزرگی که نیفتاد!
کاربرد: وقتی به شخص بزرگی که اکنون مال و ثروتش را از دست داده باشد، بی احترامی شود.

تبرستان
www.baresan.info
چپا، چیتکاء هسته

Çepâ çitkâe haste

ترجمه: خُرده برنج برای خوردن جوجه هست.
کاربرد: هر کسی هر چه لیاقت دارد همان نصیبش خواهد شد.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل در نواحی دیگری از مازندران: چپا چیتکاء هسته، قَشِنِگِه کیجا، نَخاشِ ریکاءِ هسته (خُرده برنج مال جوجه و دختر زیبا، مال پسر زشت رو هست).

چَرمِ بَندِ رِه بَچُستین

Çarme band re bajosten

ترجمه: بندِ چرم (کفش) را جویدن.^{۴۰}

پیماید. در دهه های گذشته گله های گوسفندان بالاده در چراگاه های شیت نیز تغلیف می کردند.
۴۰. چرم: پاپوش قدیمی چرمی. می گویند بین دو نفر سمنانی و دامغانی زد و خوردی پیش آمد و سمنانی، دامغانی را به زیرش افکنده و مفصل کتک زد. وقتی که خسته شدند، سمنانی گفت که آنقدر کتکت زدم تا حالت جا بیاید! دامغانی نیز گفت که من به تو ضرر

چا پس بخاردن

Çâ pes baxârden

ترجمه: چُس سرد خوردن.

کاربرد: کسی که رو دست خورده و دست خالی از جایی برگردد.

چاشت رِه کاردِ کِلَا رُوبارِ بخاردن، ناهار رِه شیت

Çâšt re kârdkelâ rubâr baxârden,
nâhâr re šit

ترجمه: خوراک نیمروز^{۳۸} را در رودخانه کاردکلا خوردن و ناهار را در قله شیت.^{۳۹}
کاربرد: برای آدم هایی بکار می برند که زیاد راه می روند.

چاه دَکِسته، اِربابی چه کِه نَکِسته

۳۸. چاشت در اصل به معنی ناهار است ولی در این ضرب المثل، به معنی خوراکی است که بین صبحانه و ناهار خورده می شود.

۳۹. این ضرب المثل اشاره به راه رفتن زیاد گراز (خوک) دارد که از درّه کاردکلا واقع در دامنه های غربی قله شاهدژ و شمال روستای ایلال و سیاوشکلا تا ارتفاعات قله شیت واقع در شمال غربی قله شاهدژ که بیش از نصف روز راه هست، را در زمان کوتاهی می

ترجمه: چشم دریده هست.
کاربرد: به آدم های بی تربیت و پررو گویند.

چَکَالِ آغوزِ هسته

Çak.kâl âquz haste

ترجمه: مثل گردویی که از پوست جدا نشود، هسته
کاربرد: به فراد بسیار خسیس می گویند.

چَکَالِ آغوزِ دِوا چی شِییه؟ ولِ تِگِ چَقو!

Çak.kâl âquze devâ çişiyê? val teg

çaqu!

ترجمه: راه حل گردویی که از پوستش جدا
نمی شود، چیست؟ چاقوی نوک کج.
کاربرد: برای خرج کردن دارایی آدم خسیس،
شخص ولخرج لازم است.

چَنگی خِیلِه جُل بُردِن

Çangi xelê jol borden

ترجمه: چنگال خیلی گود در بدن فرو رفتن.
کاربرد: ۱. کسی که از دیگری خیلی طلبکار
باشد ۲. کسی که تسلط زیادی بر حال و مال
دیگری داشته باشد.

کاربرد: وقتی کسی در برابر خسارتی بزرگ
از سوی کسی خورده ولی خسارتی ناچیز به
او وارد کند و مدعی باشد که به طرف
خسارت وارد کردم.

چِشِ چِهار تا ها کاردِن

Çeş çâr tâ hâkârdên

ترجمه: چشم را چهار تا کردن.
کاربرد: مواظبت بیشتر از چیزی یا کسی.

چِشِ رِه مَسَّرِ بَزَنه

Çeş re ma.ar bazne

ترجمه: چشم ات را مار نیش بزند.
کاربرد: نوعی نفرین است برای کودکان.

چِشِ رِه نِپائی، خالِ وِه رِه کُورِ کاندِه

Çeş re nepâei, xâl vé re kur kânde

ترجمه: مواظب چشمت نباشی، شاخه درخت
کوروش می کند.

کاربرد: تاکید بر مراقبت از اموال و زندگی
خود تا دیگران به آن دست درازی نکنند.

چِشِمِ وَاچِ هَسْتِه

Çeşm vâj haste

رساندم! سمنانی پرسید: چه ضرری! تو که کتک
خوردی؟، دامغانی گفت: «بند چرمت را جویدم!»

چو چنگ گیر

Çu çang gir

ترجمه: آدم چوب به دست گیر.

کاربرد: به شخصی که با همه دعوا می افتد، گویند.

چار میخ بویین

Çâr méx bavien

ترجمه: چهار میخ شدن.

کاربرد: در مقابل حریفی قدرتمند توانایی خود را از دست دادن.

چوء ماله در شونه، حرف جا در شونه

Çué mâle dar šune, harfé jâ dar našune

ترجمه: جای زخم چوب خوب می شود (اما)

جای زخم زبان خوب نمی شود.

کاربرد: تاثیر حرف بد بر روی روان انسان که تا مدتها در یاد خواهد ماند.

چیتکا قدقد ره خاش مار جه یاد گبیرنه

Çitkâ qodqod re xâş mar je yâd

giyerne

ترجمه: جوجه قدقد را از مادرش یاد می گیرد.

کاربرد: برای بچه بی ادبی که والدینش هم بی ادب هستند.

چو، کلا کوزه ره ضرره

Çu kelâ kuze re zarere

ترجمه: چوب برای کلا و کوزه زیان دارد (و آنها را می شکند).

کاربرد: تنبیه گاهی اوقات لازم و واجب است.

چیتکا لینگ ره لاشت دکاردن

Çitkâ leng re laşt dakârden

ترجمه: پای جوجه را با نخ بستن.

کاربرد: به پسر نوجوانی گویند که والدین برایش زن بگیرند.

چینی پیاله و چپچول رو تاس

Çini piyâle o çapçul ro tâs

ترجمه: پیاله چینی و کاسه رویی کج و معوج.

کاربرد: در باره ازدواج دختری زیباروی با پسری زشت که شبیه هم نیستند.

چوچول بازی ها کاردن

Çuçul bâzi hakârden

ترجمه: حقه بازی کردن.

کاربرد: برای کسانی که با حقه بازی سر دیگران کلاه می گذارند، بکار می رود.

حُکْمِ وَجْهِ، ظَلْمِ شَاهِهِ

Hokme vaçe, zolmé šâhe

ترجمه: دستورِ بچه برابر با ظلم شاه است.
کاربرد: وقتی بچه ها چیزی بنخواهند و والدین باید اطاعت کنند.

حَلْمِ لَوِی دَار

Halom loé dâr

ترجمه: درخت لبه پرتگاه.
کاربرد: برای توصیف آدم های پیر و سالخورده بکار می رود که عمرشان رو به پایان است.

حَلِيمُ أُدْلِهِ بِنَه بَخَارْدِن

Halim o dele bene baxârden

ترجمه: در آب حلیم زمین خوردن.
کاربرد: برای آدم های عجول بکار می رود که برای رسیدن به چیزی، جایی دیگر را خراب می کنند.

حِمْبَام، بَه عَرِقِ نَوُئِه

Hembâm bé areq navune

ترجمه: حمام بدون عرق نمی شود.

حرف « ح »

حَرْف، دِل رِه خَاش دَارِنِه، خَانِه رِه خِرَاب
Harf, del re xâš dârne, xâne re xerâb
ترجمه: حرف دل را خوش و خانه را خراب می کند.

کاربرد: وقتی دو نفر (به ویژه دو نفر زن) حرف زدن شان طولانی شده و از کارهای خود باز می مانند و ممکن است برایشان دردسرساز نیز شود.

حَسُودِ سِير، بِن نَكَانْدِه

Hasudé sir, ben nakânde

ترجمه: سیرِ حسود، ته نمی بندد.^{۴۱}
کاربرد: برای اشخاص حسود که مال شان برکت ندارد.

حُكْمِ حَاكِم، مَرگ و مِوَاجَات

Hokmé hâkem, marg o mevâjât

ترجمه: فرمان حاکم، مرگ ناگهانی چون سگته است.
کاربرد: فرمانی که همراه با ترس زیاد و اطاعت کردن باشد.

^{۴۱} سیر: منظور گیاه سیر.

۸۰ | پیرن گفته / فرهنگ عامیانه روستای بالاده (مثل ها و کنایه ها)

کاربرد: هر کاری پیامدهای ناخوشایندی هم
ممکن است داشته باشد.

حِنَا بِه دَسْت نَمُنْدِنِه، دِنِيَا بِه كَس نَمُنْدِنِه

Henâ be dast namondene, denyâ

be kas namondene

ترجمه: رنگ حنا به دست نمی ماند و دنیا
برای کسی ماندگار نیست.

کاربرد: برای ماندگار نبودن ظلم و ظالم بکار
می رود.

حِوَاَس بُرْدِه قَاطِرِ خَرِينِي

hevâs borde qâter xarini

ترجمه: حواس اش دنبال خریدن قاطر است .

کاربرد: از شخصی که حواس اش به کاری

نباشد می پرسند: تِن حِوَاَس كَاچِه دَرِه؟ و

خود گوینده یا دیگری جواب می دهد که:

حِوَاَس بُرْدِه قَاطِرِ خَرِينِي.

حرف «خ»

خادا آدم پیئر دماغ لاپه ره میزنه

Xâdâ âdemé pieré demâq lâp.pe re
mizene

ترجمه: خداوند پدر آدم را در می آورد.

کاربرد: خداوند بازخورد کار زشت هر کسی

را به او بر می گرداند.

خادا تیره عقیل هادئه میره دایلت

Xâdâ tere aqel hadeé, mere dâylet

ترجمه: خدا به تو عقل بدهد به من پول

(دولت).

کاربرد: در مقابل خامی و بی خردی کسی

گویند.

خادا بزه ره علی یار نوه

Xâdâ baze re âli yâr navune

ترجمه: کسی را که خدا بزند، علی (ع) یارش

نمی شود.

کاربرد: برای کسی که با کردار زشت خود

زمینه گرفتاری خود را فراهم آورده

و گرفتاری اش قابل حل نیست، زیرا خودش

مسبب بدبختی خودش شده است.

خادا بزه ره کی زنده؟

xâdâ baze re ki zende?

خوره بالش نونه، وشنا ره خارش نونه

Xo re bâleş navéne, vešnâ re xâreš

navéne

ترجمه: برای خواب، بالش و برای گرسنه

خورشت لازم نیست.

کاربرد: ۱. برای کسانی که در هر حالتی

وقتی خوابشان بیاید می خوابند و یا کسانی

که وقتی گرسنه می شوند با نان بدون

خورشت هم خود را سیر می کنند ۲. اگر دل

کسی به انجام کاری باشد هر طور باشد آن

را انجام می دهد.

خاخیره شی بدائن

Xâxer re ši bedâen

ترجمه: خواهرش کسی را شوهر داد.

کاربرد: نوعی تهدید و رجز خواندن است.

خاخیره شی ونه، براره گونه چه زن نوره

Xâxer re ši véne, berâr re guné çe

zan naverné

ترجمه: خواهر دلش شوهر می خواهد، به

برادرش می گوید چرا زن نمی گیری؟

کاربرد: خواسته قلبی خود را از زبان و

تقاضای دیگری بیان کردن.

کاربرد: اشاره شخص زرنگی که توانایی کار دارد اما زمینه و اسباب فعالیتش فراهم نیست.

خادا دُنده گو گله کینه هسته

Xâdâ donde go kal.le kené haste

ترجمه: خدای می داند کله گاو مال کیست. کاربرد: فقط خداوند آگاه می داند حق از آن کیست!

خادا دُسته خر ره شاخ نِدا، وگ ره دَندُن

Xâdâ doneste xar re šax nedâ, vag re dandon

ترجمه: خدا می دانست (که) به خر شاخ و به قورباغه دندان نداد.

کاربرد: برای کسانی بکار می رود که چون به مقام و منصبی برسند از آن سوء استفاده می کنند.

خادا زَمبیل نکانده نَرستینه

Xâdâ zambil nakânde narestene

ترجمه: خدا در زنبیل نمی کند و نمی فرستد. کاربرد: برای کسانی که بدون تلاش به لطف خداوند چشم دوخته اند.

خادا که دینه، راه کَفینه اینه

Xâdâ ke déne, râ kafene éne

ترجمه: خدا زده را چه کسی می زند؟

کاربرد: برای کسی گویند که دارای مشکلی مادرزادی (جسمی و عقلی) بوده و دیگران نیز بخواهند بر او ستم روا دارند.

خادا جه بِخاستِن، بِنه جه بِمالِستِن

Xâdâ je bexâsten, bene je bemâlesten

ترجمه: از خدا خواستن و خود را بر زمین مالیدن.

کاربرد: وصف کسی که قرار است کاری را علی رغم میل باطنی اش انجام بدهد و یک دفعه به او می گویند که انجام آن کار منتفی شده و یا دیگری بجایش انجام می دهد.

خادا دَر و پنجرِه ره جور سازِنه

Xâdâ dar o panjere re jur sâzene

ترجمه: خداوند در و پنجره را با هم جور می سازد.

کاربرد: تفاهم داشتن دو نفر با هم / وقتی خصوصیات اخلاقی زن و مرد با هم یکی باشد این مثل برای آنها بکار می رود.

خادا دَندُن هِدا، نون نِدا

Xâdâ dandon hedâ, nun nedâ

ترجمه: خدا دندان داد، (اما) نان نداد.

خادا هوش هِدا، گوش هِدا، زَمبیل نِکارِدِه
تِن دوش نِدا

Xâdâ huš hedâ, guš hedâ, zambil
nakârde ten duš nedâ

ترجمه: خدا هوش داد، گوش داد، (در) زنبیل
نکرد (و) بر دوش نداد.

کاربرد: خداوند به آدم هوش و عقل و توانایی
داد تا خود روزی اش را به دست آورد و نباید
منتظر باشد تا خداوند روزی مفت به او بدهد.

خادا یارِ به گَسَنه

Xâdâ yaré bé kasone

ترجمه: خدا یار بیکسان است.

کاربرد: در موقع مظلوم واقع شدن کسی
گویند/ لطف خداوند شامل آدم در مانده شود.

خادا، خادایی ها کُنِه، فَلَک پادِشاهی ها کُنِه

Xâdâ, xâdâi hâkone, falek pâdešahi
hâkone

ترجمه: (اگر) خدا خدایی کند و فلک
پادشاهی بکند.

کاربرد: اگر خدا کمک کند و چرخ روزگار
بر وفق مراد باشد، کار درست خواهد شد.

خاداءِ خُوردی صَوْر، سی سائِه

Xâdâé xurdi saver, si sâle

ترجمه: خدا که می دهد، (خودش) راه می
افتد و می آید.

کاربرد: لطف خدا وقتی شامل حال کسی شود
همه کارها درست می شود.

خادا کوه ره به گَه بَخَشِنِه

Xâdâ ku re be ka baxšene

ترجمه: خدا کوه را به گاه می بخشد.

کاربرد: بخشش گناهان توسط خداوند
و گوشزد کردن بخشش به کسانی که روحیه
گذشت در آنها نیست.

خادا نَکُنِه شِلِ راه دَکَفِه

Xâdâ nakone šel râ dakfe

ترجمه: خدا نکند (آدم) شل راه بیفتد.

کاربرد: خدا نکند فرد بی جنبه، به سعادت و
یا جایگاهی برسد که خود را گم می کند.

خادا هَر کی ره سَر هِدا، روزی ئِم هِدا

Xâdâ har ki re sar hedâ, ruzi em hedâ

ترجمه: خدا به هر که سر (جان) داد، روزی
هم داد.

کاربرد: اعتقاد بر اینکه روزی انسان ها دست
خداست و هر کس سهم روزی خود را می
خورد.

ترجمه: کمترین صبر خدا، سی سال است.
کاربرد: تشویق به صبر و سپردن کارها به دست زمان.

خاداءِ کَرِمِ دُر، میرزائِ قَلَمِ دُر

Xâdâe karemé dor, mirzâe qalemé dor
ترجمه: قربان بخشش خدا و قلم میرزا.
کاربرد: وقتی کسی از لطف و بخشش فردی بزرگ برخوردار می شود، گوید.

خادرِ ره بخواردِن

Xâder re baxârden

ترجمه: خودخوری کردن.
کاربرد: ۱. اشاره به جوش زدن و خود خوری کردن ۲. اعضای یک خانواده و طایفه که بین آنها دعوا و اختلاف باشد.

خادرِ ره عَسَلِ بَزُون

Xâder re asel bazoen

ترجمه: خود را عسل زدن.
کاربرد: خود را پیش دیگران شیرین کردن / چاپلوسی دیگران برای جلب توجه.

خادرِ ره کِرِد دَار، هِمسائِه جِه گِلی نِدار

Xâder re kerd dâr, hemsae je geli nedâr

ترجمه: خود را جمع و جور نگه دار، از همسایه گلایه نکن / در منزل خود را ببند دیگری را دزد نکن.

کاربرد: وقتی کسی چیزی در خانه گم می شود، به او می گویند و منظور این است که مراقب خانگیات باش و اگر بیرون می روی در آن را قفل کن تا اگر چیزی گم شد همسایه ات را متهم به دزدی نکنی.
گونه ای دیگر از این ضرب المثل: خاش مال ره کِرِد دَار، هِمسائِه جِه گِلی نِدار.

خادرِ ره کِناری ها کاردِن

Xâder re kenâri hakârden

ترجمه: خود را جمع و جور کردن.
کاربرد: مشکل خود را برطرف کردن.
کارهای مربوط به خود را انجام دادن.

خادشِ هِیچِی نییه، برارِ قُجاقِ دارِنه

Xâdeš hiç.çi niye, berâre qoç.çaqé darne

ترجمه: خودش چیزی نیست، (اما) برادر قوی هیکلی دارد.

کاربرد: آدم های ضعیفی که خود را به آدم های قوی تر وصل می کنند تا بگویند من هم کسی هستم.

کاربرد: نوعی نفرین به معنی خُناق است که وقتی کسانی با صدای بلند خوشحالی می کنند و یا می خندند، گویند.

خاشِ اَسبِ اُسارِ رِه کَسِ دِیگِه دِستِ هِدائِن
Xâšé asbé osar re kasé digéé dast
hedâen

ترجمه: افسانِ اسبِ خویش را به دست دیگری دادن.

کاربرد: اختیار خود و یا مال و کار خود را به دست دیگران سپردن و دچار مشکل شدن.

خاشِ اَقبالِ رِه لو بَزوئِن

Xâšé aqbâl re lo bazoen

ترجمه: بر بخت خود لگد زدن.

کاربرد: به دختری که خواستگاری را رد کند، گویند. کسی که موقعیت مناسب بوجود آمده را قبول نکند.

خاشِ بارِ رِه دَوِستِن

Xâšé bâr re davesten

ترجمه: بار خود را بستن.

کاربرد: ۱. به مال و منالی رسیدن ۲. قصد رفتن داشتن.

خاشِ پالِنِ دِلِه کِه رِه بَخاردِن

خادِشِ وِریندِه، خادِشِ دُوْجِنِه

Xâdeš verinde, xâdeš dujene

ترجمه: خودش می بُرد و خودش می دوزد. کاربرد: کسی که بدون مشورت کاری را انجام می دهد و انتظار دارد تا دیگران قبول کنند.

خادِشِ، خاشِ اَقا هَسْتِه

Xâdeš, xâšé âqâ haste

ترجمه: خود، آقای خودش است.

کاربرد: ۱. کسی که برای خودش کار کند و شغل آزاد داشته باشد ۲. کسی که زیر منت دیگری نباشد/ اختیار کسی دست خودش باشد.

خادِیِ چِشِ وِیشتِه گِیئِرِنِه

Xâdié çeš vište gierne

ترجمه: چشم نزدیکان بیشتر باعث چشم نظر می شود.

کاربرد: در نکوهش تعریف از جوانی عزیزان توسط نزدیکانش می گویند.

خاسِکِ بَزِنِه

Xâsek bazne

ترجمه: بیماری خروسک به آنها بزند.

Xâšé xar re sevâr bavien

ترجمه: بر خر خود سوار شدن.
کاربرد: به مراد رسیدن.

خاشِ رِه بِنخاردِن، مَرَدِمِ وَه بَگِرَدِستِن

Xâšé re baxârden, mardem ve bagerdesten

ترجمه: مال خود را خوردن، برای مال مردم گشتن.

کاربرد: کسی که مال خود را می خورد و چشمش دنبال مال دیگری باشد.

خاش سِرِه لاکُ لَوِه رِه بَشور، بامشی وَه رِه نَلِسِه

Xâš seré lâk o lavé re bašur, bamši vé re nalése

ترجمه: ظرف های خانه ات را بشوی تا گربه آن را لیس نزند.

کاربرد: در کار دیگران دخالت نکن که کار خودت مانده است.

خاشِ کینِ رِه چا اُ دِلِه دینگوئِن

Xâšé kin re ça o dele dingoen

ترجمه: ک...ن خود را در آب سرد فرو بردن.
کاربرد: در مقابل فخر فروشی کسی گویند.

خاشِ گُوشِ رِه بکشیشِن

Xâšé palon dele ka re baxârden

ترجمه: گاه داخل پالن خود را خوردن.
کاربرد: پا را از حریم خود درازتر کردن و در کار دیگران دخالت کردن.

خاشِ پَنکِ رِه بَدی، مِرِه ویندِه

Xâšé petak re badi, mere vinde

ترجمه: پس گردنت را دیدی، مرا (هم) می بینی.

کاربرد: به کسی گویند که برگشتن او و یا پس دادن چیزی توسط وی محال باشد.

خاش تَن ضَماتِ ها کاردِن

Xâš tan zemât hakârden

ترجمه: بر تن خود ضماص کردن.
کاربرد: پیه کاری را بر تن خود مالیدن / حرف ها و طعنه های دیگران را شنیدن و دم برنیاوردن.

خاشِ حَرَفِ رِه سَزُها کاردِن

Xâšé harf re soz hâkârden

ترجمه: حرف خود را سبز کردن.
کاربرد: کسی حرف خود را به کرسی بنشانند / کسی که ادعای خود را ثابت کند.

خاشِ خِرِ رِه سِوارِ تَویشِن

Xâš vari tâçe bazoen

ترجمه: به سود خود حرف زدن.
کاربرد: کسی که در قضاوت جانب انصاف را رعایت نمی کند و به نفع خود کار می کند.

خاش وری زرنگ هسته

Xâš vari zereng haste

ترجمه: برای سود خودش زرنگ است.
کاربرد: کسی که در قضاوت جانب انصاف را رعایت نمی کند و به نفع خود کار می کند.

خاش وری کوره، مردم وری وینا

Xâš vari kure, mardem vari vinâ

ترجمه: برای خودش کور است ولی برای دیگران بینا.
کاربرد: کسی که عیب خود را نمی بیند و عیب دیگران را می بیند / کسی طلب خود را حساب می کند ولی بدهی های خود را نمی بیند.

خاشال فیسینگ هاگردن

Xâšâl fising hakârden

ترجمه: دیدن کسی با خوشحالی و تحویل گرفتن.

Xâšé guš re bâkšien

ترجمه: گوش خود را کشیدن
کاربرد: کسی گوید که بخاطر ضرر کاری که قبلاً برایش داشته، دیگر انجامش نمی دهد.

خاش مرز سر جه راه بردن

Xâšé marz sar je râ borden

ترجمه: بر روی مرز خود راه رفتن.
کاربرد: پا از گلیم خود درازتر نکردن / وقتی کسی پشت سر شخصی بدگویی می کند و یکی از بستگان آن شخص آنجا حضور دارد برای هشدار به بدگو، این ضرب المثل را گوید و طرف متوجه می شود که نباید بدگویی کند.

خاش مرگ ره ونده مردم جنازه کنار بدیئن

Xâšé marg re vëndé mardemé

jenâze kenâr badien

ترجمه: مرگ خود را باید در کنار جنازه دیگری دید.

کاربرد: هشدار برای رسیدن مرگ در هر لحظه و لزوم عبرت آموزی از گرفتاری دیگران.

خاش وری ناچه بزرن

ترجمه: خوشگلی یا تار خوبی می زنی؟
کاربرد: به کسی که چیزی را از آدم می
خواهد و ما قصد دادن آن چیز را به او نداریم،
گوییم.

خال کاندِه بَیرِ دَرِه

Xâl kânde baber dare

ترجمه: خیال می کنی که بیر (در مکانی)
هست.
کاربرد: شماتت از ترس بی جهت از محیطی.

خال کاندِه پیرِ وِرزا هَن دَکِتِه

Xâl kânde pir verzâ han dakete

ترجمه: انگار که گاو نر پیر در جوی افتاد.
کاربرد: وقتی زندگی یک نفر ارزشی نداشته
باشد و مردنش برای دیگران اندوهی ایجاد
نکند.

خال کاندِه سیکا پِشتِ رِه اُدَشِنْدی

Xâl kânde sikâ pešt re o dašendi

ترجمه: انگار بر پشت اردک آب ریختی.
کاربرد: کسی که انجام کار زشت برایش
عادی شده و نصیحت دیگران کارساز نیست.

خال کاندِه شال پُست کالَا جِه بَرَسِیِه

Xâl kânde šal pust kâlâ je barisiye

کاربرد: توصیف ریاکاری شخصی در
احوالپرسی کردن کسی با خود که می دانیم
قلباً چنین نیست.

خاشکِ اِدعا ها کاردِن

Xâške éd.deâ hâkârden

ترجمه: ادعای خشکه کردن.
کاربرد: به کسی که لاف می زند / به کسی
که حرف می زند و توانایی انجام کاری را
ندارد، گویند.

خاشکِ سِنِه گَت ها کاردِن

Xâšké séne gat hakârde

ترجمه: کسی را با سینه خشک شیر دادن و
بزرگ کردن.
کاربرد: کسی را خوب شناختن و ترفندهایش
را دانستن.

خاشکِ کِلِه اُسَر ها کاردِن

Xâšké kéle o sar hakârden

ترجمه: از رودخانه خشک آب جاری شدن.
کاربرد: امید به آینده و بهبود اوضاع زندگی
خود را داشتن.

خاشگِلِه یا تارِ خُبِه زَنْدِه؟

Xâšgêle yâ târe xobé zandé?

ترجمه: استخوان خالی را سگ هم بو نمی کشد.

کاربرد: ۱. در باره: سفره خالی ۲. برنجی که بدون خورشت باشد ۳. فقیری که بخاطر فقرش مورد تکریم و احترام دیگران قرار نمی گیرد.

ترجمه: خامبه آسب ره نال هاکنم، خر خاش دَست ره جلو ایسارنه

Xâmbe asb re nal hâkonem, xar xâš dast re jelo iyârne

ترجمه: می خواهیم اسب را نعل کنیم، خر دستش را جلو می آورد (که مرا نعل کنید). کاربرد: برای کسی که در باره موضوعی که به او مربوط نمی شود دخالت بیجا می کند، کاربرد دارد.

ترجمه: خاموش مَله هسته

Xâmuš male haste

ترجمه: محله خاموش است. کاربرد: ۱. برای گورستان که وادی خاموشان است ۲. به جایی که سوت و کور باشد گویند.

ترجمه: خانه آقا گردو بسیاره

Xâneé âqâ gerdu besyâre

ترجمه: انگار که شغال به کلاه پوستین رسید. کاربرد: کسی که چیزی را تصاحب کرده و از روی حرص و طمع آن را رها نکند.

ترجمه: خال کاندِه کَهو وَرَف زَنده

Xâl kânde kahu varf zande

ترجمه: انگار برف کبود می زند. کاربرد: برای شدت سرمای هوا بکار می رود.

ترجمه: خال کاندِه کور، کَک ره بَهِیته

Xâl kânde kur, kak re bahite

ترجمه: انگار که کور، کک را گرفت. کاربرد: چیزی یا کسی را محکم چسبیدن و رها نکردن.

ترجمه: خاله خارزاهِ دُر، عمّه برارزاهِ دُر

Xâle xârzâe dor, am.me berârzâe dor

ترجمه: خاله قربان خواهرزاده و عمه قربان برادرزاده اش (می رود).

کاربرد: در باره محبت های فامیلی و نسبی کاربرد دارد و تاکید بر اینکه هر کسی به یکی از بستگانش دلبستگی بیشتری دارد.

ترجمه: خالی استاقن ره سگ یم بو نَزنده

Xâli estâqon re sag em bu nazende

کاربرد: برای خانه ای که زیاد به هم ریخته باشد بکار می رود.

خانه دله وچه دَره غیت دَییه

Xâne dele vaçe dare, qébet daniye

ترجمه: در خانه ای که بچه وجود دارد، غیبت دیگران نیست.

کاربرد: بچه ها باعث سرگرمی اعضای خانواده شده و آنان را از غیبت کردن باز می دارد.

خانه گل گوز بُو کاندِه، خانم ره گال خاتون نِمه

Xâne gal guz bu kânde, xânem re gâlxâtun nome

ترجمه: خانه بوی گوز موش می دهد، نام خانم خانه گل خاتون است.

کاربرد: کسی که خانه اش کثیف است اما نام زیبایی را یدک می کشد / فلانی کچل است ولی نامش زلفعلی هست.

خانه نِدارمه اِشکینه، گوزم چنار ره می شکینه

Xâne nedârme eškene, guzem çenâr re miškene

ترجمه: در خانه (خوراک) اشکنه ندارم، گوزم چنار را می شکند.

ترجمه: خانه آقا گردو بسیار است.

کاربرد: توقع زیادی داشتن کسی نسبت به چیزهای زیادی که دیگری دارد.

خانه دزد و شی برار سِمل ره بَنشینه بهیستِن

Xâne dezd o ši berâr semél re banšéne bahiten

ترجمه: دزد خانگی و برادر شوهر هیز را نمی توان دستگیر کرد.

کاربرد: پی بردن به کارهای خلافی که توسط اعضای خانواده در خانه انجام می شود مشکل است.

خانه دله دِ تا کدبانو دِواشین، دَرُونِ خاک تا زوندییه

Xâne dele de tâ kadbanu devâšen, darven xâk tâ zundiye

ترجمه: در خانه که دو تا کدبانو باشند، بیرون خانه خاکروبه تا زاتو می شود.

کاربرد: کارها بخاطر حضور دو نفر برای انجام آن، دست نخورده باقی می ماند.

خانه دله سگ دَکفِه، دَندن اِشکینه

Xâne dele sag dakfe, dandon eškine

ترجمه: در خانه اگر سگ بیفتد، دندانش می شکند.

Xar re be xâê ešnâsen.ne, vag re
be dandon

ترجمه: خر را به بیضه اش می شناسند و
قورباغه را به دندانش.

کاربرد: ۱. برای شناخت هر کسی و یا هر
چیزی، راهی وجود دارد ۲. به کسانی که فقط
ظاهر آدم ها را دیده و با آنها ارتباط برقرار می
کنند و خبر از باطن افراد ندارند، گویند

خَر رِه چِه قَابِلِ کَنگِیلِه؟

Xar re çe qâbélé kangéle?

ترجمه: خر، چه قابلِ کنگر است؟

کاربرد: وقتی برای کسی چیزی به عنوان
پیشکش آورده و یا خریده شود و او از روی
لجبازی و یا کینه توزی قبول نکند.

خَر رِه رو هادی، خاشِ پَالَنِ دِلِه گِه رِه خوارنه
Xar re ru hadi, xaš palon dele ka re
xarne

ترجمه: به خر رو بدهی، گاه داخل پالانش را
می خورد.

کاربرد: کسانی که از محبت و رفتار خوب
دیگران سوء استفاده می کنند.

خَر رِه سیواره، دَرِه خَرِ گِردی

Xar re sevâre, dare xar gerdi

کاربرد: آدم هایی که وضع مالی خوبی ندارند
ولی برای مردم فریبی، ظاهر خود را شیک و
آراسته می کنند.

خَانِه نِدَارِنِه شوعِ شُم، بِرِیم دَارِنِه دَشْنِ بَشْن
Xâne nedârne šoé šom, berim
dârne dašon bašon

ترجمه: در خانه شام ندارد ولی در بیرون خانه
زرق و برق دارد.

کاربرد: آدم هایی که وضع مالی خوبی ندارند
ولی برای مردم فریبی، ظاهر خود را شیک و
آراسته می کنند.

خَرَجِ عَرُوسِ بُو (بُوی)

Xarje arusi bavue (bavui)

ترجمه: خرج عروسی شود (بشوی).

کاربرد: نوعی دعا در باره پول حاصل از
زحمت، گوسفند یا برنج و ...

خَرِ خَارَجِینِ رِه بَمُونَدِستِن

Xar xârjin re bamondesten

ترجمه: شبیه خورجین خر بودن.

کاربرد: برای آدم های شلخته و لباس گشاد
بکار می رود.

خَر رِه بِه خَائِه اِشْناسِنِه، وِگ رِه بِه دَنَدُن

خَر كَنگِل خانِه، گِرْدِن دِرَاز كاندِه

Xar kangel xane, gerden derâz

kande

ترجمه: خر کنگر می خواهد، گردنش را دراز می کند

کاربرد: کسی که چیزی می خواهد باید آن را بگوید تا دیگران که می بایستی به او کمک کنند، متوجه شوند.

خَر كِه دِمَاسْتِه، خَر صَاحِب پِر زور وُئِه

Xar ke demâste, xar sâhâb per zur

vune

ترجمه: خر که در گِل ماسید، صاحبش پر قدرت می شود.

کاربرد: کسی که برایش گرفتاری بوجود آید، نهایت تلاشش را بکار می برد تا آن گرفتاری را حل کند.

خَر كِه مَسْت بَوِیِیِه، وِرگِ خَارَا كِه

Xar ke mast baviye, vergé xârâke

ترجمه: خر که مست شد، خوراک گرگ است.

ترجمه: سوار خر است و دنبال خرش می گردد.^{۴۲}

کاربرد: کسی که چیزی را در دستش دارد و یا در جلویش هست و دنبال آن چیز می گردد.

خَرِ كَار خَرْمِن بُرْدِن بِيُو، مَرْدِي پُول نِدا
اَسب نَخْرِيِيِه

Xare kâr xarmen borden bivu,

mardi pul nedâ asb naxriye

ترجمه: اگر کار خر خرمن کوبیدن بود، طرف پول نمی داد و اسب نمی خرید.

کاربرد: اگر کسی می توانست کاری را انجام بدهد، بجایش دیگری را به خدمت نمی گرفتند.

خَر بَكشِيِيَن قَاطِر كَارِه بَتِيَتِن

Xar bakšien qâter kâre baiten

ترجمه: از جفت گیری خر نر و مادبان، کره قاطر گرفتن.^{۴۳}

کاربرد: نوعی تهدید به تنبیه است برای دختران یا زنانی که خطایی کرده باشند.

^{۴۲}. از جفت گیری خر نر با اسب ماده، کره قاطر بوجود می آید.

^{۴۳}. این مثل شبیه حکایت معروف ملانصرالدین است که ۱۰ خر داشت و سوار یکی از خرها می شد و بعد که خرها را می شمرد، ۹ تا بود و خری که بر آن سوار بود را به حساب نمی آورد.

خَرِ هَمُنْ خَرِه ، پَالْنِ دَغِش بَوِيَه
 Xar hamun xare, pâlön dageš
 baviye

ترجمه: خر همان خراست (و) پالانش عوض
 شد.

کاربرد: تغییر نکردن اوضاع با تغییر متصدیان
 انجام کاری.

www.tabarestan.info

خَرِ، خَرِ لَوِ جِه نَمِيئِرِنِه
 Xar, xaré lo je namierne

ترجمه: خر از لگد خری دیگر نمی میرد.

کاربرد: برای کتک کاری بین دو بچه بکار
 می رود که نباید آن را جدی گرفت.

خُرُوسِ بِه هَنگَم

Xorusé be hangom

ترجمه: خروس بی هنگام.

کاربرد: کسی که بی موقع حرف می زند و
 کارها را خراب می کند.

خِش، پِسرِ نَوُه

Xéš, peser navune

ترجمه: داماد جای پسر را نمی گیرد.

کاربرد: هر کس و هر چیزی جایگاه و ارزش
 خود را دارد.

کاربرد: کسی که خوشی به سرش بزند، برای
 خود گرفتاری بوجود می آورد.

خَرِ کینِ دَرَوِنِ بُورِی، یا لَوِ هَسْتِه یا گوز
 Xaré kin darven bori, yâ lo haste yâ
 guz

ترجمه: اگر در قسمت پشت خر بروی، یا
 لگد است یا گوز.

کاربرد: سرانجام دهن به دهن شدن با آدم
 های بی تربیت، بی احترامی دیدن است.

خَرِ کینِ دَرَوِنِ پَرَجِنِ خَوِ بَدِیئِن

Xar kin darven parjen xo badien

ترجمه: خواب غربال دم گ...ن الاغ دیدن.

کاربرد: کنایه از این که فلان پسر بچه بالغ
 شده است.

خَرِ هَسْتِه بِه کِرَايه، چَوِه کَانِدِه گِلَايه؟

Xar haste be kerâye, çeve kânde
 gelâye?

ترجمه: خر که کرایه ای باشد، چرا گلایه می
 کنی؟

کاربرد: دلسوزی نکردن برای اموال دیگران
 در حالیکه که در اختیارش قرار گرفته تا از
 آن استفاده کند.

خنده نزن کسن ره، سر شوئه تن وچن ره
 Xande nazen kason re, sar šune
 ten vaçon re
 ترجمه: بر (عیب) دیگران مخند که بر سر
 فرزندان می آید.
 کاربرد: در مذمت عیب جویی کردن گویند.

خنزر پنزر ره در بیاردن
 Xenzer penzer re dar biârden
 ترجمه: آت آشغال را بیرون آوردن.

کاربرد: پرسیدن و جست و جو برای در
 آوردن ته و توی قضیه ای.

خوبی گام نوئه
 Xubi gâm navune

ترجمه: کار خوب گم نمی شود.
 کاربرد: کار خوب هیچ گاه نادیده گرفته نمی
 شود و در زمانی دیگر پاداش آن به صاحبش
 برگردانده می شود.

خور خور گیتن تا ماشد شوئه
 Xaver Xaver giten tâ mašad šun.ne
 ترجمه: مردم با پرسیدن تا مشهد می روند.
 کاربرد: به کسی گویند که بخاطر بلد نبودن
 نشانی جایی، واهمه داشته باشد و یا برای
 نرفتن بهانه بیاورد.

خله این خام ها ره خاشک ها کاردمه
 Xelê in xâmhâ re xâšk hâkârdme
 ترجمه: خیلی از این خام ها را خشک کردم.
 کاربرد: دست کسی را خواندن و با
 ترنندهایش آشنا بودن / آشنا بودن با
 ترنندهای کسی و گول نخوردن.

خله کین خب دارنه، رو به دیرا تم نیشرنه
 Xelê kiné xobé dârne, ru be deyrâ
 em nišerne

ترجمه: خیلی گمن خوبی دارد، رو به دریا
 هم می نشیند.

کاربرد: ۱. کسی که توانایی انجام کاری را
 ندارد ولی اصرار به انجام آن کار را دارد ۲.
 کسی که انجام کاری برایش ضرر دارد ولی
 اصرار به انجام آن کار را دارد.

خنده جمیننده، برمه خاسیننده
 Xande jemonende, berme xâsonende
 ترجمه: خنده (انسان را) می جنباند، گریه بر
 زمین می زند.

کاربرد: در توصیف حالات روحی انسان در
 غم و شادی و ارتباطش با سلامت بدنی.
 گونه ای دیگر از این ضرب المثل: خنده
 جمیننده، غم خاسیننده.

Xurd sag, gat sagé berâre, kâl dem
sagé tevâre

ترجمه: سگ کوچک، برادر سگ بزرگتر است (و هر دو) از تبار سگ دم بریده هستند. کاربرد: در توصیف شخصیت دو نفر که هر دو از یک قماش و افرادی بد و بدتر هستند.

خیابن ره چه بسیاره خر راج

Xeyâbon re çe besyâre xar raj

ترجمه: در خیابان چه فراوان رد پای خر دیده می شود.

کاربرد: برای فهماندن کسی گویند که دو چیز یا دو نفر را با هم اشتباه گرفته باشد.

خیابن ره مِتر ها کاردن

Xiâbon re méter hâkârden

ترجمه: خیابان را متر کردن.^{۴۴} کاربرد: برای آدم های بیکار که فقط در خیابان ها راه می روند، بکار می رود.

خی خاش خاسه جه در نشونه

Xi xâš xâse je dar našune

خور نکارده حِمبام سر شونه

Xaver nakârde hembâm sar šun.ne

ترجمه: خبر نکرده به حمام می روند. کاربرد: وقتی شخصی از دیگری بپرسد که چرا به مجلس ما (عروسی و ...) نیامدی، طرف اگر دعوت نشده باشد، در جوابش این را گوید.

خورد خوردا عزادار حسین، گت گتا پلا خار
حسین

Xurd xurdâ azâdâre hosén, gat
gatâ pelâ xâre hosén

ترجمه: کوچکترها عزادار حسین (ع)، بزرگترها پلوخوار حسین (ع).

کاربرد: وقتی در مجلس عزای امام حسین (ع) و هنگام غذا دادن، کودکان را از مجلس پیرون می کنند، کودکان یک جا جمع شده و این شعار را سر می دهند که در واقع اشاره ای است به این نکته که عزاداری کودکان از بزرگترها خالصانه تر است.

خورد سگ، گت سگ براره، کال دم سگ
تواره

^{۴۴} این ضرب المثل بخاطر داشتن واژه لاتین « متر » ضرب المثلی جدید بوده و شاید سابقه ای کمتر از صد سال داشته باشد.

کاربرد: به کسی که عطش کرده و آب زیادی می نوشد، می گویند.

خی گی بخارده، آش تله بمو

Xi gi baxârde, aş talé bemo

ترجمه: گراز مدفوع خورد و خرس به ماع ماع کردن افتاد.

کاربرد: کاری که پس از مدت ها انتظار به وقوع پیوندد.

خی گی رو خی ریش دکاردن

Xi gi re xi riš dakârden

ترجمه: مدفوع گراز را به ریش خودش ریختن.

کاربرد: از مال شخص برای خود آن شخص کاری انجام دادن.

خی میرغانه نکارده و بکارده!

Xi merqâne nakârde o bâkârde!

ترجمه: گراز، تخم مرغ نکرد و کرد! کاربرد: کاری که نباید انجام بگیرد، شاید هم انجام بگیرد! / اطمینان نداشتن به سرانجام کاری.

خی و آیت الکارسی؟

Xi o âytol kârsi?

ترجمه: گراز از استراحت گاهش بیرون نمی رود.

کاربرد: برای توصیف هوای بسیار گرم یا سرد گویند.

خی خاش کند، خی کوله خاش کند

Xi xâš kand, xi kule xâš kand

ترجمه: گراز در راسته خود و توله اش در راسته خودش.

کاربرد: ۱. هر کسی به کار خود مشغول و به دیگری کاری نداشته باشد ۲. هر کس به عقیده خود.

خی، خی ره تن بسسته

Xi, xi re tan basoste

ترجمه: انگار بدن گرازی به گرازی دیگر ساییده شد.

کاربرد: ۱. به کسی که از کنار دیگری رد می شود و سلام نمی کند ۲. برای دو نفر که با هم قهر باشند و از کنار هم رد می شوند به هم سلام نمی کنند کاربرد دارد.

خی گوشت بخارده مگه؟

Xi gušt baxârdé mage?

ترجمه: مگر گوشت گراز خوردی؟

ترجمه: گراز و آیه الکرسی؟^{۴۵}

کاربرد: کنایه از کار بی حاصل کردن و رنج
بیهوده در باره شخص نالایق و ناقابل که
نصیحت در گوشش فرو نمی رود و صلاح
نیک و بد را نمی داند.

خیال بر این که بُور گو هن دَکِته

Xiâl bar in ke bur go han dakete

ترجمه: انگار که گاو بور در جوی افتاد.

کاربرد: وقتی شخصی بمیرد و پس از مدتی
کوتاه، بستگانش شادی کرده و مرگش را
فراموش می کنند / کسی که پس از مرگش
خیلی زود در بین اطرافیانش به فراموشی
سپرده شود.

تبرستان
www.tabarestan.info

و آنچه در زمین است، از آن اوست. کیست آن کس
که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه در
پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می داند.
و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد، احاطه
نمی یابند. کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته، و
نگهداری آنها بر او دشوار نیست، و اوست والای
بزرگ.

^{۴۵} آیت الکرسی آیه ۲۵۵ سوره بقره: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا
بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ
حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵). خداست که معبودی
جز او نیست؛ زنده و برپا دارنده است؛ نه خوابی سبک
او را فرو می گیرد و نه خوابی گران؛ آنچه در آسمانها

حرف های « د ، د ، ذ »

ترجمه: دو تا چشم که به هم بیفتند حیا باقی می ماند.

کاربرد: وقتی دو نفر با هم روبرو شوند، حقیقت آشکار می شود.

دِ لِنِگِه یِگِ خِرَوَارِه

De lenge yeg xervâre

ترجمه: دو لنگه، یک خروار است.

کاربرد: برای دو بیان مختلف از یک چیز که هدفشان یکی هست.

دِ تا چش هِدِه ر بَدیوُن، خادا مِیْن دِلِه این تا رِه نِهشْتِه

De tâ çeş hedé re badivun, xâdâ mion dele in tâ re nehešte

ترجمه: دو تا چشم اگر همدیگر را می دیدند (تحمل همدیگر را می داشتند) خدا در وسط آنها بینی را قرار نمی داد.

کاربرد: برای حسودی بین دو نفر خودی و فامیل که منافع مشترکی دارند.

دِ تا تیم شِوِد

De tâ tim ševéd

ترجمه: دو تا دانه شوید.^{۶۶}

کاربرد: برای موهای کم پشت مردان گویند.

دِ تا پِیْرَن وِیْشْتِه پاره ها کاردِن

De tâ piran vište pâre hâkârden

ترجمه: دو تا پیراهن بیشتر پاره کردن.

کاربرد: تجربه بیشتر داشتن و یا بزرگتر بودن خود را به دیگری گوشزد کردن.

دِ تا کَلِه یِتّا لَوِه دِلِه نِپِچِنِه

De tâ kal.le yet.tâ lavé dele napçene

ترجمه: دو کله در یک دیگ نمی پزد.

کاربرد: ۱. برای بیان طبیعی بودن اختلاف سلیقه ۲. دو نفر را برای یک کار نمی گمارند.

دِ تا چِش اِتّا جا دَکَفِه، حِیّا باقی مُنْدِنِه

De tâ çeş et.tâ jâ dakfe, hey.yâ

bâqi mondene

^{۶۶} شوید: نوعی سبزی خوراکی که در آشپزی کاربرد

دارد و شویدپلو با ماهی از غذاهای خوشمزه خطه شمال

ایران است.

داغ جو، قَمِتر ره بَجوسِتن

Dâqé jo, qamter re bajosten

ترجمه: از داغ جو، افسار را جویدن.

کاربرد: از درد چیزی، به چیزی یا کاری دیگر فکر کردن، مشغول شدن و یا گیر دادن.

داغ ره تازه ها کار دِن

Dâq re tâze hâkârden

ترجمه: داغ دل را تازه کردن.

کاربرد: گفتن حرفی که باعث یادآوری دردی بشود.

داغی ره کِلِه دینگِنی، دِزد خَوِر دار وُنه

Dâqi re kele dingeni, dezd xaverdâr

vune

ترجمه: داغی را در اجاق آتش بیاندازی، دزد باخبر می شود.^{۴۷}

کاربرد: برای پیدا کردن دزد و یا شخصی خطاکار، شایعه ای راه می اندازند و طرف خودش را می بازو و لو می دهد.

دامغُنِ خَر و سِمنُنِ خَر دیم بُ دیم بَخار دِنِه

دِ تا لِنگ ره یَتَا کُش په دِلِه دینگِن

De tâ leng re yet.tâ koš pé dele

dingoen

ترجمه: دو تا پا را در یک لنگه کفش گذاشتن.

کاربرد: ۱. لج کردن و اصرار کسی برای به کرسی نشاندن حرفی ۲. وصف حال کسی که از عقیده خود بر نمی گردد.

دِ جا خادا رِسُنِنده: سِرِه بساتِن و عَروسی

De jâ xâdâ resonende: seré besâten

o arusi

ترجمه: دو جا خدا می رساند: خانه سازی و عروسی.

کاربرد: امید به لطف خدا برای کارهای خیر مثل خانه سازی و عروسی کردن.

دِ زَن دار، تَگِیه سَر خاسِیه

De zandâr, tak.kéye sar xâse

ترجمه: آدم دو زن دار، در تکیه می نشیند. کاربرد: آدمی که دو تا زن داشته باشد، در منزل هیچکدام از همسرانش جایی ندارد.

^{۴۷} داغی: میله ای آهنی که سر آن به شکل های خاصی طراحی شده و آن را در آتش گذاشته کرده و بر روی صورت گوسفند و بز و یا بر کپل اسب و

چهارپایان نقش می زنند تا در صورت گم شدن، صاحب آن مشخص باشد. هر مالدار برای خود نشانی مخصوص دارد.

دِتر و دِترشی دَر اَنه صِلوات بَر مُحَمَّد، پِسر
و پِسرزن دَر اَنه، اَمَن و مِرَوَت

Deter o deter ši daré én.ne, selvât
bar moham.med, peser o peserzan
dar én.ne, amon o merovet

ترجمه: دختر و داماد در حال آمدن هستند
صلوات بر محمد، پسر و عروس در حال
آمدن هستند امان و مروت.

کاربرد: جایگاه دختر و داماد و همچنین پسر
و عروس و رابطه بین عروس و مادر شوهر.

دُخترِ گِدا، این همه ادعا؟

Doxteré gedâ, in hame éd.deâ?

ترجمه: دختر گدا و این همه ادعا؟

کاربرد: برای آدم های تازه به دوران رسیده
که گذشته و اصل و نسب و پدر و مادرشان
را فراموش می کنند گویند.

دَر ره گُونه دیفارِ بَشنائه، پِسر زنِ ره گُونه
شی مارِ بَشنائه

Dar re gune difâr bešnâe, peser
zan re gune šimâr bešnâe

ترجمه: به در می گوید دیوار بشنود، به
عروس می گوید مادر شوهر بشنود.

Dâmqoné xar o semnoné xar dim
bo dim baxârdne

ترجمه: خر دامغان و خر سمنان به هم رسیدند.
کاربرد: به شوخی به دو نفر که وقتی به هم
رسیده و خیلی خوش و بش می کنند، گویند.

دِب بَزِه

Deb baze

ترجمه: دیو زده.

کاربرد: نوعی نفرین است.

نکته: مردم مازندران معتقدند گاهی افراد به
بیماری های آبی دچار می شوند که نتیجه
دشمنی دیوها با آدمی است.

دَبِه خائِه، تَخْتِه پِشت جِه فِیسین وُیه

Dab.be xâe taxte pešt je may.yen
vune

ترجمه: بیضه آدم دَبِه بر روی تخته شستن
میت معلوم می شود.^{۲۸}

کاربرد: هر چه را که پنهان کنی روزی پیدا
می شود.

^{۲۸} دبه: کسی که بیضه هایش بر اثر ضربتی متورم و
بزرگ شده باشد / کسی که باد فتق بیضه داشته باشد.

دَرَزَن كِه زَنده، دِرُش رِه طاقِت دار

Darzen ke zandé, deroš re tâqet dâr

ترجمه: سوزن که می زنی تحمل درفش را داشته باش.

کاربرد: برای کسی که در حق دیگران بدی می کند و طرف، در پاسخ بدی اندکی روا می دارد، ناراحت می شود.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: دَرَزَن كِه زَنده، دِرُش رِه یاد دار.

دَرَس بَخَن مِلّا بواش، صَاحِبِ اَسب و خَر و

وِرزا بواش

Dars baxon mel.lâ bevâš, sâhebé

asb o xar o verzâ bevâš

ترجمه: درس بخوان ملا شو، صاحب اسب و الاغ و گاونر شو.

کاربرد: تاکید بر سوادآموزی و بدست آوردن همه چیز با درس خواندن.

دِزْدِ پَر رو، یَقِه ءِ صَاحِبِ خانِه رِه گِیئِرَنه

Dezdé per ru yaqéé sâhâb xâne re gierne

ترجمه: دزد پر رو، یقه صاحب خانه را می گیرد.

کاربرد: کسی که با طعنه و کنایه، می خواهد حرفش را بدیگران بفهماند.

دَرَبِش قَاسِم رِه بَمونَدِستِن

Darbiš qâsem re bamondesten

ترجمه: شبیه درویش قاسم بودن.

کاربرد: برای کسی گویند که چند تا از لباس های بالا تنه اش، روی هم و از شلوارش بیرون افتاده باشد.

دَرْد اِنِه اِد دَفِه، دَرْمُن وُتِه یاواش یاواش

Dard éne ed dafe, darmom vune

yâvâš yâvâš

ترجمه: درد به یکباره می آید (و) آرام آرام درمان می شود.

کاربرد: امید دادن به بیمار برای بهبود تدریجی.

دَرَزَن جَا نِیِیه، دِرُش زَنده

Darzené Jâ niye, deroš zande

ترجمه: جای سوزن نیست، درفش فرو می کند.

کاربرد: کسی که توان و تحمل کاری کوچک، سختی و مصیبتی و یا سخنی ناروا و ناخوشایند را ندارد و کاری بزرگتر به او می سپارند و سخنان ناراحت کننده ای به او می زنند.

دستِ ایشِ مردمِ بویین

Dast éšé mardem bavien

ترجمه: محتاج مردم شدن.

کاربرد: به کسی گویند که بخاطر فقر مالی و یا زمین گیر شدن ناشی از بیماری، نیازمند کمک و دستگیری دیگران باشد.

دست بار جهِ نارِسینه، پالَن ره تپ تپ دینه

Dast bar je narésene, pâlön re tap

tap dene

ترجمه: دستش به بار نمی رسد پالان را می زند.^{۴۹}

کاربرد: ۱. کسی که به هدف یا سودی نرسد و کار فرعی و نزدیک به هدف را انجام بدهد.

دستِ بِنه دَکفه

Dast bene dakfe

ترجمه: دستش بر زمین بیفتد.

کاربرد: نوعی نفرین است وقتی کسی دیگری را بزند و طرف در مقابل درد ناشی از زدن، این نفرین را گوید.

کاربرد: کسی که خود متهم است ولی با مهربانی و بزرگ منشی مدعیان، خود مدعی شده و آنها را متهم می کند.

دزدِ پزی شِله

Dezde pezi šele

ترجمه: روحیه دزد ضعیف است.

کاربرد: دزد در مقابل اتهام وارده، قدرت و توانش را از دست می دهد.

دزدِ ره دزدِ بزُو، خادا ره خنده بَهِیته

Dezd re dezd bazo, xâdâ re xande

bahite

ترجمه: دزد به دزد زد، خدا خنده اش گرفت. کاربرد: وقتی دو خلافکار در حق هم خلافی انجام دهند گویند.

دزد، بزارِ آشفتهِ وهِ گردینه

Dezd, bozaré âšofte ve gerdene

ترجمه: دزد، دنبال بازار آشفته می گردد. کاربرد: آدم های فرصت طلب همیشه به دنبال جاهای پر هرج و مرج و شلوغ می گردند تا سودی ببرند.

^{۴۹} دستش به بالای بار نرسد، پالان حیوان را با دست می زند تا به زعم خود کاری انجام داده باشد.

^{۴۹} وقتی بر اسب، بار علف یا کاه قرار می دهند برای بستن آن باید بالای بار را با دست یا چوب ضربه بزنند تا بار بخواهد و طناب سفت بسته شود و اگر کسی

کاربرد: کسی که در دستش چیزی ندارد و در جواب دیگری که با اصرار از او تقاضای همان چیز را می کند.

دست همسک بویئن

Dast hamsek baviek

ترجمه: بازیچه دست دیگران شدن.

کاربرد: به کسی که مورد تمسخر و بازیچه دیگران قرار بگیرد، گویند.

دست ره اشناسینه

Dast, dast re ešnasene

ترجمه: دست، دست را می شناسد.

کاربرد: هرکس وسیله ای را از کسی قرض گرفت، همان نفر هم باید پس دادن آن را تعهد کند.

دعوی خانه خرمین سر بو، گون سر بو

Davi xane xarmen sar bavu, govan sar bavu

ترجمه: دعوا می خواهد روز خرمنکوبی اتفاق بیافتد، بگذار روز شخم زدن زمین اتفاق بیافتد. کاربرد: جهت جلوگیری از بروز اختلاف در پایان کار، شایسته است که در ابتدا قول و قرارها گذاشته و طرفین وظیفه خود را بدانند.

دل به دیرا بزَن، سر به بیائِن

دست پیش نشونه

Dast piš našune

ترجمه: دست جلو نمی رود.

کاربرد: بر سر سفره کسی نشستن و خجالت کشیدن و سیر نشدن.

دست ذره، تگ و ره

Dast dare, teg vare

ترجمه: در دستش هست، دهانش هم آغشته است.

کاربرد: ۱. کسی که پولدار است، همیشه شکمش سیر است ۲. کسی که مال مردم در دست اوست قسمتی از آن را برای خود بر می دارد.

دست دله دمیزی، گونه جِلوَاءِ

Dast dele damizi, gunê helvâe

ترجمه: کف دستش مدفوع کنی، می گوید حلواست.

کاربرد: وصف کسی که بد و خوب چیزی را نمی تواند تشخیص بدهد.

دست دله می ندارنه، گونه بکن

Dast dele mi nedârne, gunê baken

ترجمه: کف دست مو ندارد، می گوید مو را بکن.

Del di bemoen

ترجمه: دل، دود آمدن.

کاربرد: نوعی نفرین به کسی که دلش برای از دست دادن عزیزانش به درد بیاید.

Del be deyrâ bazen, sar be biâbon

ترجمه: دل به دریا بزن و سر به بیابان.

کاربرد: در انجام کاری تلاش کردن و به پایان آن کاری نداشتن.

دلِ فِسنِگِ پِشِ بَمِئِن

Del fesnek piš bemoen

ترجمه: بیقراری برای دل پیش آمدن.

کاربرد: برای انتظار طولانی همراه با ترس و نگرانی بکار می رود.

دلِ پی بَکارِده

Del pi bakârde

ترجمه: دل پی کرده.

کاربرد: شخص برای بیان خرسندی اش از گرفتاری و مشکلات بوجود آمده برای کسی که با او مخالف هست، گوید.

دلِ وِجینِ یا کَلِ نِصیبِ وُنه یا کُورِ

Del vejın yâ kalé nesib vune yâ kuré

ترجمه: دست چین کننده نصیب کچل یا کور می شود.

کاربرد: دختران خوب و زیبا که برای ازدواج با هر مردی راضی نمی شوند، سرانجام نصیب مردان زشت رو و یا بی شخصیت می شوند.

دلِ تِنِه خاشِ بُو، خانِه کَرگِ کالیِ پِشتِ بُو

Del tené xâš bu, xané kerk kâli pešt bu

ترجمه: دلت خوش باشد، خانه ات پشت لانه مرغ باشد.

کاربرد: ارزش دل خوشی از همه چیز بیشتر است.

دلِه نِدارِمِه شوْءِ شُم، بِرِیمِ دارِمِه دَشنِ بَشنِ (

دَشمِ بَشمِ)

Dele nedârme šoé šom, berim dârme dašom bašom (dašom bašom)

ترجمه: داخل خانه شام شب ندارم، (اما) بیرون از خانه ریخت و پاش دارم.

دلِ سِیو بُو، دِیمِ ئِمِ سِیو هَسْتِه

Del sio bu, dim em sio haste

ترجمه: دل (که) سیاه باشد، صورت هم سیاه هست.

کاربرد: ظاهر هر شخص بیانگر باطنش است.

دلِ دی بَموئِن

کاربرد: کسی را با تندى و توهين از جايى راندن تا در کارى دخالت نکند و يا عليه کسی حرف نزنند.

دِم سَر لَو بِيَهَشْتِن

Dem sar lo béhešten

ترجمه: روى دُم کسی پا گذاشتن.

کاربرد: آزار و اذيت کردن کسی (با زبان يا عمل) تا حدى که او رنجيده شود و قهر کند.

دَم هِنِيش، کَم هِنِيش (تا صُب دِم هِنِيش)

Dam heniš, kam heniš (tâ sobé
dam heniš)

ترجمه: دم در بنشین و کم بنشین (تا صبحدم بنشین).

کاربرد: اگر کسی به منزلى وارد و قصد کم نشستن را داشته باشد، معمولاً دم در مى نشیند و در برابر تعارف صاحب خانه برای بالای خانه نشستن، این مثل را بکار مى برد. گاهى هم به شوخى « تا صُب دِم هِنِيش » را به مهمان مى گوید چون آنقدر مطمئن نیست که او زود برود.

دُمَاد خِيل خَوَر نِيَه، عَارُوَس خِيل دَمَبَك پَارِه
ها کار دِه

Domâd xél xaver niye, ârus xél
dambek pâre hâkârdne

کاربرد: کسی که فقير است اما با ولخرجى هایش وانمود مى کند که آدم پولدارى است.

دِم رِه پِل ها کاردِن

Dem re pel hâkârden

ترجمه: دُم را پِل کردن (و رفتن).

کاربرد: کسی را با تندى و توهين از جايى راندن تا در کارى دخالت نکند و يا عليه کسی حرف نزنند.

دِم رِه دَرِيم رُن دِينْگُئِن

Dem re darim ron dingoen

ترجمه: دم را در لای پاها جمع کردن.

کاربرد: کسی که شاخ و شانه مى کشد، ولى به بزرگتر از خود که مى رسد، از ترس چیزى نمى گوید و موش مى شود.

دِم رِه دُو دِلِه دِينْگُئِن

Dem re du dele dingoen

ترجمه: دم را در دوغ انداختن.

کاربرد: برای افراد مغرور که به خود مى بالند.

دِم رِه هِچِيسْتِن

Dem re heçisten

ترجمه: دم کسی را چسبیدن.

ترجمه: دنیا را آب ببرد تو را خواب می برد.
کاربرد: برای آدم های بی خیال نسبت به
مسایل دور و برش، بکار می برند.

دِنیا، اِتا خوبی مُندینه اِتا بدی

Denyâ et.tâ xubi mondene et.tâ badi

ترجمه: (در) دنیا، یکی خوبی می ماند و یکی
بدی.

کاربرد: در برابر کار خوب و یا بد دیگران
می گویند.

دُو دَکُن، ماست دَکُن

Du dakon, mâst dakon

ترجمه: دوغ بریز، ماست بریز.
کاربرد: برای بیان بی نظمی کاری و یا
محیطی بکار می برند.

دو زار دَست دِله دینگِن، دَست پِشت رِه
اَنگَرُم دینگِن

Do zâr dast dele dingên, dast pešt
re angorom dingên

ترجمه: دو ریال کف دستش بگذار، پشت
دستش را با انبر بکن.

کاربرد: برای بیان خصوصیت انسان های مال
اندوز و پول پرست بکار می برند.

ترجمه: منزل داماد خبری نیست، منزل
عروس تنبک پاره کردند.
کاربرد: در مورد کسی شایعه ای می کنند
ولی خود آن شخص اطلاعی ندارد.

دِماغ تِج بویِشِن

Demâq téj bavien

ترجمه: نوک دماغ کسی تیز شدن.
کاربرد: حالتی که مدتی قبل از مردن در
چهره آدم بیمار ایجاد می شود و توصیف
کسی که زمان مردنش نزدیک است.

دَندَن سَنگ رِه بَخاردِن

Dandon sang re bâxârdên

ترجمه: دندان به سنگ خوردن.
کاربرد: برای ناکام ماندن کسی در کاری.

دَندَن کِه دَرَد بَهِتِه، وِنِه دِوا اَنگَرُمِه

Dandon ke dard bahite, véné devâ
angorome

ترجمه: دوی درد دندان، انبر است.
کاربرد: چیزی که باعث درد سر می شود را
باید دور انداخت.

دِنیا رِه اُ بَوَرِه، تِه رِه خو وَرَنِه

Denyâ re o bavre, te re xo varne

ترجمه: دوست، سرت را نگاه می کند و دشمن پایت را.

کاربرد: دوست به صورت آدم نگاه می کند تا ببیند شاداب هستی ولی دشمن لباست را نگاه می کند تا ایرادی بگیرد.

دوست سره ناخن بهین، دشمن سره هرستایی
اُتخور

Dusté seré nâxon bahir, dešmene
seré herestâi o baxor

ترجمه: خانه دوست ناخن کوتاه کن، خانه دشمن در حالت ایستاده آب بخور.^۵
کاربرد: اعتماد کردن به دوست و بی اعتمادی به دشمن.

دُوگیر، دُوگیر جه بد دارنه

Dugir, dugir je bad dêrne

ترجمه: دوغ گیر از دوغ گیر دیگر بدش می آید.

کاربرد: آدم های هم صنف از یکدیگر بدشان می آید چون گمان می کنند که روزی را از دست هم می ربایند.

فرصت پیدا نکند در آب دعای بد و یا زهر بریزد و باعث آسیب به آدم شود.

دُو نِدارنه بُخوره، رُغن ره دینه سگ ره

Du nedârne baxore, reqon re dene
sag re

ترجمه: دوغ ندارد بخورد، روغن را به سگ می دهد.

کاربرد: کسی که فقیر باشد اما برای خودنمایی بخشش می کند.

دُو نِدائه، کِلَا ره نَشکِن

Du nedâé, kelâ re nešken

ترجمه: دوغ ندادی، ظرف مسی را نشکن.
کاربرد: اگر خوبی نکردی، بدی هم نکن.

دُو د کَل تِگ هائیتین

Dudkal teg hâeiten

معنی: بلندگو دست گرفتن و جار زدن.
کاربرد: راز کسی را فاش کردن / اعتراض به فاش شدن رازی.

دوست تِن سر ره اِشِنِه، دِشمن تِن پِچِه ره

Dust tené sar re éšene, dešmen ten
péçe re

^۵ مردم بالاده بر این باورند که یک دوست هیچگاه ناخن دوستش را برای طلسم و جادو بکار نمی برد و در منزل دشمن در حالت ایستاده آب تقاضا کن تا

دُو یار و تِغارِ اشکن وِنِ وَه فَرَقِ نِدَارِنِه

Duyâr o teqâr eşken vén ve farq
nedârne

ترجمه: دوج آور و تُّغارِ اشکن برایش تفاوتی
ندارند.

کاربرد: کسی که خوب و بد برایش یکسان
است / کسی خوب و بد را نمی تواند تشخیص
بدهد.

دِیرِ اءِ اُ تا وِنِه زُونْدِیْئِه

Deyrâé o tâ véné zundiye

ترجمه: آب دریا تا زانویش است.

کاربرد: برای آدم های بسیاری خیال و یا پر
رو که به کارها و مشکلات خود و دیگران
اهمیتی نمی دهند.

دِیرِ اءِ دُرِ رِه وَئِه پَرچِمِ هَاکُنِی، مَرْدِمِ تِکِ
دُرِ رِه تَوُّئِه

Deyrâé dor re vune parçim hâkoni,
mardemé teké dor re navune

ترجمه: دور دریا را می توان پرچین کرد،
ولی دهان مردم را نمی شود بست.

کاربرد: جلوی دهان مردم را نمی توان گرفت
تا برای کسی حرف در نیاورند.

دِه دِله کُورِ رِه بَوْر، بِرِیمِ بِه دِه حُورِ رِه نَوْر

Dé dele kur re baver, berim be dé
hur re naver

ترجمه: با دختر کور روستای خود ازدواج
کن با حور غریبه ازدواج نکن.

کاربرد: شناخت مرد برای ازدواج با دختری
از روستا یا اطرافیان خود.

دِیرِ از کِردِ کِله عِ حَسینِ کَلِ بُوئِه

Dir az kerd kele.é hasen kal bue

ترجمه: دور از خانه و زندگی حسن کچل باد.
کاربرد: وقتی بخواهند به کنایه و طعنه به

کسی بگویند که تو نیز مثل فلانی هستی و یا
این موضوع به تو هم ربط پیدا می کند.

دِه رِه خَانِه بِچَپِی، دِه دَدارِ رِه بَوین

Dé re xane beçap.pi, déhdâr re bavin

ترجمه: می خواهی ده را بچاپی، دهدار را
ببین.

کاربرد: برای انجام کاری که به سود خود و
به زیان دیگران است، باید به بزرگان شان
متصل شوی.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: دِه رِه خَانِه
بِچَپِی، کَدْخادا رِه بَوین

دِیرِا وِ گِلِ کَتَقُ؟

Deyrâ o gel katoq?

دیم دَرِه بادیه

Dim daze bâd.diyê

ترجمه: بادیه پشت رو شده. ^{۵۱}

کاربرد: برای تمسخر کسی که سری مربعی شکل و صورت و بینی پخ شده داشته باشد بکار می رود.

تبرستان

www.tabarestan.info

حرف ذ

ذِرِه ذِرِه اُجاری وُهه، ذِرِه ذِرِه بَشم قالی وُهه

Zer.re zer.re o jâri vune, zer.re

zer.re pašm qâli vune

ترجمه: ذره ذره آب جاری می شود ذره ذره

پشم قالی می شود.

کاربرد: اهمیت دادن به جمع آوری مال

اندک برای ذخیره و تبدیل شدن به مال

بیشتر.

ترجمه: دریا و کلوخ؟

کاربرد: وقتی کسی با ابزاری کوچک برای

انجام کاری بزرگ دست به کار می شود،

گویند.

دیر نشوُ وِرگ خارنه، نَزدیک نِرُو چِش

نَویندِه

Dir našu verg xârne, nazdik neru

çêş navinde

ترجمه: دور نرو گرگ تو را می خورد،

نزدیک نیا چشم دیدن تو را ندارم.

کاربرد: اندازه و میانه نگه داشتن در روابط

خانوادگی و دوستی تا باعث سوء استفاده

نگردد.

دِیفارِ شِکِسته، سَگ دِرِندهُ و زَنِ سَلِیطه جِه

پِیْمبِر حَذر ها کاردِه

Difâre šekeste, sagê derende o zanê

salite je peyqomber hazer hâkârde

ترجمه: پیامبر (ص) از دیوار شکسته، سگ

درنده و زن بد، دوری کرده است.

کاربرد: تاکید بر معاشرت نکردن با افراد بد

به ویژه زنان بددهان.

^{۵۱}. بادیه: ظرف مسی به قطر حدود ۲۰ سانتیمتر و به

ارتفاع ۳۰ سانتیمتر که برای نگه داشتن خوراک و

ماست استفاده می شود.

حرف های « ر »

ترجمه: راست و دروغ هر دو از یک سوراخ بیرون می آیند.

کاربرد: حرف راست و یا دروغ هر دو از دهان بیرون می آیند بنابراین باید مواظب بود تا شخصیت گوینده زیر سوال نرود.

راه به این نزدیکی، درو به این سرحدی
râh be in nazdiki, deru be in sarhad.di

ترجمه: راه به این نزدیکی و دروغ به این بزرگی.

کاربرد: کسی که دروغی را به شخص و یا جایی نسبت می دهد که امکان درستی و یا نادرستی حرفش به خاطر نزدیکی شخص و یا جا فراهم است.

رجبلی لوتی ء کتاب

Rajbali lut.tié ketâb

ترجمه: کتاب رجبلی لوتی.^{۵۲}

کاربرد: برای جاهای آشفته و به هم ریخته بکار می رود که امکان پیدا کردن چیزی

راست گپ ره یا وچه زنده یا کاچه

râsté gap re yâ vaçe zande yâ kâçe

ترجمه: حرف راست را یا بچه می گوید یا دیوانه.

کاربرد: وقتی در باره چیزی پرس و جو می شود و آدم های بزرگ چیزی را مخفی می کنند اما در بین آنها یک بچه به یکباره حرف راست را می گوید.

راست و درو به گردن راوی

râst o deru be gerdené râvi

ترجمه: راست و دروغ به گردن راوی.

کاربرد: کسی که در گفتن خبری، خود را بیگناه نشان می دهد و درستی اش را به گردن گوینده قبلی می اندازد.

راست و درو، هر دیتا سولاخ جه در آنه

râst o deru, har de yet.tâ sulax je

dar én.ne

^{۵۲}. کتاب رجبلی لوتی، کنایه از کتابی است که در آن تمام مطالب و اطلاعات وجود دارد ولی به دلیل بی نظمی در نگارش و یا صفحات، قابل استفاده نیست.

کاربرد: ۱. منکر شدن کسی نسبت به چیزی و یا کاری ۲. جواب رد قاطع دادن به خواسته کسی.

رِشِه که سَر بَوِیِیِه، تِغَار رِه اِشکِنِیِه
reše ke sar baviye, teqâr re eške-
nen.ne

ترجمه: شیر آغوز که تمام شد تُغَار را می شکند.

کاربرد: کسی که کارش تمام شد، ابزار را می شکند یا کسی که نمک می خورد و نمکدان می شکند.

رِغْن بَخَارِدِه بامِشِی ۽ چِش
reḡn baxârde bâmšî ʔ çêš

ترجمه: چشمان گربه روغن خورده .

کاربرد: به آدم های چشم زاغ که چشمان شان برق می زند گویند.

رَنکدِی وَر جِر پِلَا دَنِیِیِه
randî var jêr pelâ daniye

دامداران بالادهی به دشت ترکمن صحرا بوده و در تابستان ها نیز در دارابکوه و نواحی اطراف این منطقه برای گله اسب های خود چراگاه اجاره می کردند. ب. ممکن است سوت خلاصه شده واژه « سوتِه » به معنی سوخته و روات نیز همان رباط باشد و به معنی کاروانسرای سوخته باشد.

وجود ندارد / برای جاهای بی نظم بکار می رود.

رِخِه بَوِیِیِن
rexe bavien

ترجمه: فرسوده شدن.

کاربرد: وصف کسی که به علت پیری از تناسب اندام افتاده باشد.

رِدِه تا سُوْت رِوات تَنِکِه
rede tâ sut revât taneke

ترجمه: روده اش تا کاروانسرای سوت (یا سورت) پخش است.

کاربرد: به کسی که زیاد حرف می زند، گویند.^{۵۳}

رَسِن رِه کَلِه بِن جِه بَوِیِیِن
rasen re kal.le ben je bavrien

ترجمه: طناب را از زیر گردن بریدن.

^{۵۳} الف. ممکن است سوت همان سورت و روات نیز رباط (کاروانسرا) باشد و سوت روات به معنی کاروانسرای سورت باشد که شاید در زمان های قدیم در جایی وجود داشته و این فرضیه نیازمند تحقیق بیشتری است. چشمه آب معدنی سورت در نزدیکی روستای اروست در ۳۰ کیلومتری شمال شرقی بالاده و در دهستان پشتکوه بخش چهاردانگه واقع شده و امروزه شهرتی جهانی دارد. این منطقه در قدیم مسیر

کاربرد: نوعی متلک برای کسانی که تا
نیمروز می خوابند بکار می رود.

رُوزی ءِ سُولَاخِ رِه پَنی دَزُئِن

Ruzié sulâx re peti dazoen

ترجمه: راه رسیدن روزی را بستن.
کاربرد: برای آدم‌هایی که نان بُری دیگران
را می کنند، بکار می رود.

ریش رِه بِتَاشی، دَرِ اِنِه

riš re betâši dar éne

ترجمه: ریش را بتراشی، در می آید.
کاربرد: کنایه از داشتن فرصت و زمان
کافی تا موعد کاری است / تا اندازه ای
زمان باقی است که اگر ریش را بتراشی تا
پایان زمان مقرر، دوباره ریش در می آید.

ترجمه: زیر ته دیگ، پلو نیست.
کاربرد: در جواب کسی که اصرار بر تقاضای
چیزی مثل پول و یا خوراکی که تمام شده،
داشته باشد.

رِوَا بِه اِن رِوَا گِیری، پِش شُونِه دِمبال رِه اِشِنِه
revâ be in revâgiri, piš šune dembâl
re éšene

ترجمه: روباه با این زیرکی اش وقتی جلو می
رود به پشت سرش نگاه می کند.
کاربرد: تاکید بر توجه کردن به جوانب یک
ماجرا وقتی کسی در انجام آن خرابکاری می
کند.

رِو بَدتِرِ اَز زُور بَویئِن

ru badter az zur bavien

ترجمه: رو بدتر از زور شدن.
کاربرد: کسی که در معذورات اخلاقی گیر
می کند و کاری را برای دیگری انجام می
دهد.

رُوز بَوییه پَلی، جِمخو بِن شو دَرِه؟

ruz baviye pali, jemxo ben šo dare

ترجمه: روز از نیمه گذشت، زیر لحاف هنوز
شب است؟

کاربرد: برای کسی که در باره موضوعی
غرغر کند، گویند.

زِزِم کالی ره چو دَخِستِن

Zezem kâli re çu daxêsten

ترجمه: داخل لانه زنبور چوب فرو کردن.
کاربرد: ۱. دیگران را بر علیه خود تحریک
کردن و شوراندن ۲. بهانه به دست کسی
دادن.

زُما بُرده زَن پیئِرِءِ گو گِرد

Zomâ borde zan pieré go gerd

ترجمه: داماد به دنبال پیدا کردن گاو پدر
خانمش رفته.

کاربرد: برای آدم نا اهل و کسی که دلسوز
نیست و او را برای سامان دادن کاری گمارده
باشند، بکار می رود.

زِمِستِن پیاز کُلِ ئِم پِناهی دِنه

Zemeston, piâz kol em penâhi déne

ترجمه: در زمستان پوست پیاز هم پناه می
دهد.

کاربرد: هر چیزی یک ارزشی دارد حتی اگر
به چشم نیاید.

زِمِستِن و زِرْدالو؟

Zemeston o zerdâlu?

حرف « ز »

زار بوردِن، زُور بیاردِن

Zâr baverden, zur biârden

ترجمه: به زار بردن به زور آوردن.
کاربرد: برای کسی که قلباً به چیزی (مثلاً
خوردن خوراکی) میل دارد ولی تعارف
دیگران را رد کند، بکار می رود.

زاغ بامشی ره بَمَندِستِن

Zâq bâmši re bamondesten

ترجمه: شبیه گربه زاغ بودن.
کاربرد: به کسی که دارای چشمان زاغ باشد،
گویند.

زَخِمِ زَوْنِ بَزُوِنِ

Zaxmé zevon bazoen

ترجمه: زخم زبان زدن.
کاربرد: کنایه از اینکه با سخنان خود کسی
را آزرده.

زَرَشک دِلِه ماچِه واری جَگِ جَگِ بَکارِدِن

Zarešk dele mâçe vâri jag jag
bakârden

ترجمه: چون سگ ماده ای در داخل بوته
زرشک واق واق کردن.

ترجمه: زمستان و زردآلو؟

کاربرد: در جواب کسی که چیزی را در زمانی غیر از فصلش تقاضا کند.

دختر خصوصیات رفتاری را از مادرش به ارث می برد.

زنده آدم، گب زنده

Zende âdem, gab zande

ترجمه: آدم زنده حرف می زند.

کاربرد: در جواب کسی که حرف زدن دیگران را بر نمی تابد و دعوت به سکوت می کند، گویند.

زن ره شریک بواش، مال ره شریک نواش

Zan re šarik bevâš, mâl re šarik nevâš

ترجمه: زن را شریک باش، مال را شریک نباش.

کاربرد: تاکید بر دوری جستن از شراکت مال با کسی دیگر که باعث اختلاف و درگیری می شود.

زن ره گدا جه بخاه، خیر ره خادا جه

Zan re gedâ je bexâ, xer re xâdâ je

ترجمه: زن را از خانواده فقیر بگیر و خیر و برکت را از خدا طلب کن.

کاربرد: توقع همسرانی که از خانواده فقیر باشند، کم است و با زندگی ساده و فقیرانه مردان خود می سازند.

زن آنده کم هستیه

Zane ande kam haste

ترجمه: استخوان دنده زن کم است.

کاربرد: ۱. زنان در آفرینش، ضعیف تر و آسیب پذیرتر از مردان آفریده شدند و مردان باید با آنان رفتار مسئولانه تر و مهربانانه تری داشته باشند. ۲. به حرف زن نباید اعتماد کرد.

زن تا گوش، مرد تا دوش

Zan tâ guš, mard ta duš

ترجمه: زن تا گوش، مرد تا دوش.

کاربرد: در مذمت غیبت کردن توسط زنان. زنان بخاطر غیبت کردن دچار عذاب بیشتری می شوند و قبر زن غیبت کننده را باید گودتر بکنند تا بوی گند بدنش به بیرون از قبر نیاید.

زن خانه بهیری زن مار ره هارش

Zan xâné bayri, zanmâr re hâreš

ترجمه: می خواهی زن بگیری به مادر زن نگاه کن.

کاربرد: برای زن گرفتن باید (با دقت) به خصوصیات رفتاری مادر زن توجه کنی چون

کاربرد: تاکید بر داشتن گفتار نیکو در برابر مردم.

زُونْدی بَزُون

Zundi bazoen

ترجمه: زانو زدن.

کاربرد: مادر وقتی از آزار و اذیت فرزندان به ستوه آمده و یا با تذکرش کاری از پیش نبرد، گوید.

زُون رِه بامشی بَخاردِن

Zevon re bâmši baxârden

ترجمه: زبان را گریه خوردن.

کاربرد: به شخص کوچکتر می گویند وقتی در مقابل پرسش بزرگتر پاسخی ندهد.

زُون کُش بکاردِن

Zevon koš bakârden

ترجمه: خارش زبان داشتن.

کاربرد: کسی که حرفی را نتواند در دلش نگه دارد و آن را فاش کند و باعث دردسر برای خود و دیگران شود.

زُون گوشتِه، لامیزِه پُوست

Zevon gušte, lâmize pust

زُونِ سَلِیْتِه، خاشِ مَرْدِ جِه سَرِ راستِ نییِه

Zané salite xâšé mard je sar râst niye

ترجمه: زن بدکردار، با مردش رو راست نیست.

کاربرد: زنان بد اخلاق و بدکردار به همه دروغ می گویند.

زُونِ چَلَبِ لِسیِ دَاشْتِن

Zevoné çalb lési dâšten

ترجمه: زبان چرب لیس داشتن.

کاربرد: کسانی که با زبان شان باعث می شوند تا از دیگران چیزی نصیب خود نکنند.

زُونِ خاشِ، مَسَّرِ رِهِ کالیِ جِه در یارِنِه

Zevoné xâš, ma.ar re kâli je dar

yârne

ترجمه: زبان خوش مار را از لانه اش بیرون می کشد.

کاربرد: تاکید بر داشتن گفتار نیکو برای رسیدن به هدفی و راضی کردن کسی به انجام کاری و

زُونِ خاشِ، شَرِیکِ مالِ مَرْدِمِه

Zevoné xâš, šriké mâlé mardeme

ترجمه: زبان خوش، شریک مال مردم است.

کاربرد: در باره کسی که برای انجام ندادن کاری، به حواشی آن کار پردازد.

زیگ چی شییه، ونه پَر و پیک بُوءِ

Zig çišiye, vené par o pik bue

ترجمه: زیگ خودش چی هست که استخوان و پرهایش باشد!

کاربرد: برای افراد و یا چیزهای کوچک بکار می برند که بدرد کارهای بزرگ نمی خورند.

زیگ ره وَرَفِ روز گیئِرَنه

Zig re varfé ruz giern.ne

ترجمه: زیگ را در روز برفی می گیرند.
کاربرد: برای آدم های فرصت طلب بکار می برند.

زیگِ مُوس و غازِ مِرْغَانِه؟

Zigé mus o qâzé merqâne?

ترجمه: ک...ن زیگ و تخم غاز؟

کاربرد: در جواب کسی که از چیزی کوچک انتظار به عمل آمدن چیزی بزرگتر از خودش را داشته باشد، گویند.

ترجمه: زبان گوشت است دهان و لبها پوست.

کاربرد: به کسی که اختیار زبانش را ندارد، گویند.

زَوْنِ هَسْتِه پِلَا یارِنه ، زَوْنِ هَسْتِه پِلَا یارِنه

Zevon haste pelâ yârne, zevon haste belâ yârne

ترجمه: زبان هست (که) پلو می آورد، زبان هست (که) بلا می آورد.

کاربرد: سعادت یا بدبختی آدم ها در گرو زبان و گفتار آنهاست.

زیگِ اِسْتَاقْن، بَلُو وِه پاس نَوْنِه

Zigé estâqon, balu ve pâs navune

ترجمه: استخوان زیگ، گوه ی دسته بلو نمی شود.^{۵۴}

کاربرد: ابزارهای کوچک به درد انجام دادن کارهای بزرگ نمی خورد.

زیگِ بَهِیْتِه، تیکا بَهِیْتِه

Zig bahite, tikâ bahite

ترجمه: زیگ پر گرفت، تیکا پر گرفت!

^{۵۴}. زیگ: نوعی پرنده کوچک و بلو، کج بیلی است که در شالیزار استفاده می شود.

زیگ تیکا تویل هدائین

Zig tikâ tavil hedâen

ترجمه: زیگ و تیکا نشان دادن.^{۵۵}

کاربرد: کسی که برای انجام ندادن کاری،
مدام حرف و یا عملی غیر مرتبط با آن کار
را انجام می دهد.

زینب بلاکش ره بَمُنْدِستین

Zeinebe belâkaš re bamondesten

ترجمه: مانند زینب بلاکش بودن.

کاربرد: به کسی گویند که جور کارهای
اطرافیان و دیگران را باید بکشد.

^{۵۵} تیکا: توکا (به فارسی) نوعی پرندۀ حلال گوشت
کوچکتر از کبوتر است و در مناطق جنگلی شمال
ایران و کوهستان های البرز زندگی می کند.

^{۵۵} تیکا: توکا (به فارسی) نوعی پرندۀ حلال گوشت
به رنگ های خاکستری و یا قهوه ای تیره که

حرف «س»

انجام همه کارهای خانه را به او سپرده و با حرف های زشت، آسایش را از او می گیرند. گونه ای دیگر از این ضرب المثل: اِتا دِماغ چه گندیم کانه اِتا چه آرد گیئرنه / از یک سوراخ بینی گندم می ریزد و از سوراخ دیگر آرد می گیرد.

سَر دَرَد کانه؟ بَزَن به دِیفار

Sar dard kâne? bazen be difâr

ترجمه: سرت درد می کند؟ بزَن به دیوار. کاربرد: به کسی که دنبال دردسر می گردد، گویند.

سَر دَوُ، کالایِ بَسِیَارِه

Sar davu, kala besyâre

ترجمه: سر باشد، کلاه بسیار است. کاربرد: به پسران مجرد که زن نمی گیرند و بهانه می آورند که دختر برای ازدواج پیدا نمی شود، گویند.

سَر رِه اِشکِنِنْدِه، پَرِه (پَرِن) رِه آغوز کانه؟

Sar re eşkenendé, pare (paren) re âquz kândé?

ترجمه: سر را می شکنی (و) گردو در دامن می ریزی؟

سَر آنجیلی، بِن تُوَسکا

Sar anjili, ben tuskâ

ترجمه: بالا درخت انجیلی، پایین درخت توسکا.

کاربرد: برای کسی که شخصیت دوگانه دارد، بکار می رود.

سَر بَه دَرَد دَرِه قَبْرِسْتَن

Saré bé dard dare qabreston

ترجمه: سر بی درد در قبرستان است.

کاربرد: برای دلجویی از کسی که مشکلی دارد و اینکه آدم بی درد سر و گرفتار در دنیا وجود ندارد.

سَر جِه گَنَدِم دَکاردِن، دِماغ چه آرد بَتِیِن

Sar je gandem dakârden, demâq je ârd baiten

ترجمه: از سر (کله) گندم ریختن و از دماغ آرد گرفتن.

کاربرد: وقتی در خانواده ای نسبت به یکی ظلم و ستم شود. معمولاً برای عروس خانواده کاربرد دارد که شوهر و یا بستگان شوهر

Serke tâ o re nadie, tende

ترجمه: سِرکه تا آب را ندیده، تند است.
کاربرد: برای کسی گویند که تا وقتی از خودش قوی تر را ندیده برای ضعیف ترها عرض اندام می کند.

سِرَدَمِه رِه بَوَرْدِن

Sardame re baverden

ترجمه: جلوی حرف زدن کسی را گرفتن.
کاربرد: وقتی کسی بنخواهد علیه و یا در بدگویی شخصی حرفی بزند، کسی دیگر با حالت تندی جلوی حرف زدنش را بگیرد.

سَرِنِه بِنِنِه رِه قَاشَار بِيَارْدِن

Sarene benéne re qâšâr biârden

ترجمه: بالا تنه به پایین تنه فشار آوردن.
کاربرد: برای بچه هایی گویند که بعد از خوردن خوراک به دستشویی رفتن (برای دفع مدفوع) نیاز پیدا می کنند.

سَرِن رِه اُون وَرْتِه بِيِهَشْتِن

Sarin re un varte béhešten

ترجمه: بالش را آن طرف تر گذاشتن.
کاربرد: بدون توجه و درگیری از کسی فاصله گرفتن که از او بدمان می آید.

کاربرد: کسی که در حق دیگری کار بدی انجام داده ولی با هدیه ای کوچک می خواهد دلجویی کند.

سِر رِه چِه غَم وِشْنَاءِ!

Sér re çe qamé vešnâe?

ترجمه: سیر را چه گرسنه است!
کاربرد: برای آدم های بی درد که از رنج و درد دیگران آگاهی ندارند.

سَر قَبْرِ اِمَا رِه نَرِن، فَاتِه خُنِي نِخَامِبِه

Saré qabré emâ re narin, fâte xoni nexâmbe

ترجمه: سر قبر ما مدفوع نکن، از تو فاتحه نمی نخواهیم.

کاربرد: نوعی خواهش کنایه آمیز است به کسی که «حرمت ما را نشکن احترام گذاشتن پیشکش».

سَرطَان بَهِيت

Sartân bahit

ترجمه: سرطان گرفته.
کاربرد: نوعی نفرین زنانه است که در مقابل رفتار زشت پسران و مردان جوان گویند.

سِرکِه تا اُرِه نَدِيئِه، تِنْدِه

سِفْرِه خالی بوئِه، مِمْن نِخاِنِه

Sefre xâli bue, mémón nexâne

ترجمه: سفره خالی باشد، مهمان نمی خواهد.
کاربرد: کسی گوید که از تمکن مالی برخوردار نیست و اصطلاحاً سفره اش خالی است و این سفره نیاز به مهمان ندارد.

ترجمه: جای زخم گاز سگ خوب می شود،
جای زخم زبان آدم خوب نمی شود.
کاربرد: جای زخم زبان برای همیشه در دل
آدم می ماند.

سَگ پا سوخته واری بَتین

Sagé pâ soxte vâri bateten

ترجمه: مثل سگ پا سوخته دویدن.
کاربرد: کسی که برای برای معاش زندگی
خود تلاش زیادی کند، گوید.

سِفْرِه سَر بِسَمِ اللّٰه هَاکُن، اَبلیس نَوْرِه

Sefre sar bésémél.lâh hâkon, éblis
navere

ترجمه: بر سفره بسم الله بگو تا ابلیس برکتش
را نبرد.

سَگ چِس بَخارْدِه، خاشِ راهِ دَر رِه وَتَدینِه

Sag çes baxârde, xâšé râé dar re
vandene

ترجمه: سگ باد داده، راه باد را می بندد.
کاربرد: برای کسی است که همیشه به حرف
های زشتش ادامه می دهد.

کاربرد: اهمیت دادن به ذکر نام خداوند قبل
از خوردن خوراک و اعتقاد به برکت داشتن
نام خدا.

سَگ باش، شال باش، خُورْد نِواش

Sag bâš, šâl bâš, xurd nevâš

ترجمه: سگ باش، شغال باش، کوچک نباش.
کاربرد: وقتی بکار می رود که بزرگتری،
افراد کوچک و یا بچه ها را بکار بگیرد و
آنان اعتراض کنند که چرا من؟

سَگ چِس گَنْد کاندِه

Sag çes gand kande

ترجمه: بوی گند باد روده سگ می دهد.
کاربرد: برای جایی به کار می برند که سوت
و کور باشد.

سَگ بَهِیْتِه خار وُئِه، آدَم بَهِیْتِه خار نَوُئِه

Sag bahite xâr vune, âdem bahite
xâr avune

سَگ خاشِ صاحبِ دَرَوِن جَلْدِه

Sag, xâšé sâhâbé darven jalde

کاربرد: کسی که انجام رفتار زشت برایش تبدیل به عادت شده باشد و نتواند از آن دست بکشد.

سَگِ دَرِنْدِه، گَوِ زَنَنْدِه، زَنِ سَلِيْطِه جِه
وِنْدِه بَتَرَسِيْئِن

Sagé derende, goé zanende zané
salite je vendé batersien

ترجمه: از سگ درنده، گاو شاخ زننده و زن سلیطه باید ترسید.
کاربرد: دوری جستن از زنان بد دهن و شرور.

سَگِ دَرِه مَوْس لِسِيْنِه، سَگِ دِبْگِه وِنِه مَوْس
رِه بَلِسِيْه ؟

Sag dare mus lésene, sagé dige
vené mus re balese?

ترجمه: سگی دارد به کُسن.. دیگری لیس می زند، سگی دیگر کُسن.. او را لیس بزنند؟
کاربرد: کسی که خود نوکری دیگری را می کند، می خواهد نوکر هم داشته باشد.

سَگِ دَس رِه چَو بَزُوئِن

Sag das re çu bazoen

ترجمه: بر دست سگ چوب زدن.

ترجمه: سگ دم در منزل صاحبش درنده است.

کاربرد: کسی که در نزدیک خانه و یا محله اش از خود شجاعت نشان می دهد ولی در جاهای دیگر ترسو است.

سَگِ خَاش صَاحِب رِه نِشَنَاسِيْنِه

Sag xâš sâhâb re nešnâshene

ترجمه: سگ، صاحبش را نمی شناسد.
کاربرد: برای جا و مکان شلوغ و پر هرج و مرج بکار می رود که کسی به فکر دیگری نباشد.

سَگِ خَاش کَاطِه رِه تِگِ هَاطِيْرِه، اِيْنِ دِلِه نِيْنِه

Sag xâš kâte re teg hâeire, in dele
néne

ترجمه: سگ، توله اش را به دهان بگیرد داخل این خانه نمی آید.
کاربرد: برای مکان شلوغ و خیلی کثیف بکار می رود.

سَگِ خَاشِ گِي بَخَارْدِنِ رِه تَرکِ نَکَانْدِه

Sag xâše gi baxârden re tark nakânde

ترجمه: سگ مدفوع خوردنش را ترک نمی کند.

سگ ره هر چی ویسته دَوِنْدی، جلدتِر وُنه
Sag re har çi vište davendi, jaldter
vune

ترجمه: سگ را هر چه بیشتر ببندی، درنده تر می شود.

کاربرد: هر چه بر افراد ناپسند سختگیری بیشتری شود، آنان در رفتارشان جری تر می شوند.

سگ سر بویه، دُو قلیئه ترش وُنه

Sag ser bavie, du qaliye terš vune

ترجمه: وقتی سگ سیر شد، غذا ترش مزه می شود.^{۵۶}

کاربرد: وقتی کسی چیزی را استفاده کرده باشد و یا در کنار کسی سودش را برده باشد و سپس بد آن را بگوید و بر آن ایراد وارد کند.

سگ کاته خاش درون جلدِه

Sagkâte xâš darven jalde

ترجمه: توله سگ جلوی خانه صاحبش درنده است.

کاربرد: به بچه ای گویند که در نزدیکی خانه اش برای دیگران شاخ و شانه می کشد.

کاربرد: بهانه دست کسی دادن / کسی را عصبانی کردن.

سگ ره اتا لاقمه نُون هادی، دِم تِکُم دینه

Sag re et.tâ laqme nun hâdi, dem
tekom déne

ترجمه: به سگ لقمه ای نان بدهی (برای سپاس) دُمش را تکان می دهد.

کاربرد: وقتی کسی نسبت به خوبی دیگری ناسپاسی کند و یا سپاسگزاری نکند، گویند.

سگ ره به صاحب اِشناسِنه

Sag re be sâhâb ešnâsen.ne

ترجمه: سگ را به صاحبش می شناسند.
کاربرد: رفتار و تربیت غلط فرزندان نشانه شخصیت والدین شان است.

سگ ره نون هادی، دِم تِکُم دینه

Sag re nun hâdi, dem tekom dene

ترجمه: به سگ نان بدهی دُمش را تکان می دهد.

کاربرد: به آدم نمک شناس گویند تا محبتی که در حقش شده را به یادش آورند.

^{۵۶}. دُو قلیه: نوعی دوغ محلی و ترش مزه است.

ترجمه: مدفوع سگ و مدفوع خود را نشناختن.

کاربرد: کسی که قدرت تشخیص خود را از دست داده باشد و یا قدرت تشخیص نداشته باشد.

سگ لوت بخارده، لوت چال ره لیسینه

Sag lut baxârde, lut çâl re lésene

ترجمه: سگ غذا خورد چاله چال را با لیس زدن تمیز می کند.

کاربرد: اشاره به آدمی که پس از خوردن غذایش، سفره و ظرف های غذا را جمع نمی کند و نمی شوید.

سگ منظور دارنه فلنی منظور ندارنه

Sag manzur dârne feloni manzur nedârne

ترجمه: سگ منظور دارد فلانی منظور ندارد. (جای فلانی نام شخص آورده می شود).

کاربرد: برای کسی گویند که در مقابل لطف دیگران، ناسپاسی و بدی می کند.

سگ میزه خاش کین ره ساها نکانده

Sagmize xâš kin re sâhâ nakene

سگ کین جه بزوئن، شال کین جه در بیاردن

Sag kin je bazoen, šâl kin je dar biârden

ترجمه: به ک...ن سگ زدن و از ک...ن شغال در آوردن.

کاربرد: وقتی کسی نسبت به دیگری توهین های رکیک کند و آبرویش را پیش دیگران ببرد، گویند.

سگ گیس توتو بویین

Sag geles toto bavien

ترجمه: آب دماغ و آب دهان آویزان شدن. کاربرد: کسی که از حرفی و یا انجام کاری توسط افراد فامیل و آشنا ناراحت شود.

سگ، گی بخارده گی میزنه، می بخارده می میزنه

Sag, gi baxârde gi mizene, mi baxârde mi mizene

ترجمه: سگ مدفوع خورده باشد مدفوع دفع می کند، مو خورده باشد مو دفع می کند.

کاربرد: بچه را هر طور تربیت کردی همان گونه بار می آید و حرف می زند.

سگ گی و خاش گی ره نشناسین

Sagé gi o xâšé gi re nešnâsen

سگ واری خوبی ره یادِ نِدارنه، بامشی واری
خوبی ره سه روزه باد دِنه

Sag vâri xubi re yâd nedârne,
bâmši vâri xubi re se ruze bâd dene

ترجمه: مثل سگ هم نیست که خوبی را از
یاد نبرد، مثل گربه است که خوبی را سه روزه
از یاد می برد.

کاربرد: کسی که خوبی و محبت دیگران در
حق خود را از یاد ببرد.

سِلَاخِی رِه وِن دَسْتِ هِدَائِن

Sel.lâxi re ven dast hedâen

ترجمه: حسابش را کف دستش گذاشتن.
کاربرد: نوعی تهدید نسبت به کسی و
حسابش را کف دستش گذاشتن.

سِمْنِنِ اُ، سِمْنِنِ گو

Semnne o semnne go

ترجمه: آب سمنان، گاو سمنان.

ترجمه: گیاه سگ میزه، ریشه اش را سایه
نمی دهد.^{۵۷}

کاربرد: به کسی که خیرش به افراد فامیل
نرسد، گویند.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: سگ میزه
سایه نِدارنه (گیاه سگ میزه سایه ندارد).

سگ نِدارمه، بهیردار نمِ بَیرِم

Sag nedârme, bahirdâr nom bayrem

ترجمه: سگ ندارم که نامش را « بهیردار »
بگیرم.^{۵۸}

کاربرد: وقتی کسی چیزی نداشته باشد تا به
آن بنزد، گوید.

سگ و بامشی وارینه

Sag o bâmši vârine

ترجمه: مثل سگ و گربه هستند.
کاربرد: برای دو نفر که دشمن هم باشند و یا
دو نفر که همیشه با هم بگو مگو داشته باشند.

^{۵۸} . بهیردار: نامی برای سگ است به معنی « بگیر و
نگه دار ». در قدیم رسم بوده که چوپانان برای سگ
خود نامی انتخاب می کردند و هر سگ را با نامش
صدا می زدند.

^{۵۷} . سگ میزه: بوته ای است به صورت متمرکز و
چند ساله با برگ های گوشتی به رنگ سبز مایل به
سفید که بلندی اش تا ۶۰ سانتیمتر می رسد. رویشگاه
این گیاه در دشت ها و کوهپایه های مازندران بوده و
معمولاً سگ های نر روی این گیاه ادرار می کنند و
حیوانات علفخوار از آن نمی خورند.

سنگ به سنگ زنه، گرد برخاسته بو
Sangé be sang zan.ne, gard bar
xâste bavu

ترجمه: سنگ را به سنگ می زنند تا گرد بلند
شود.

کاربرد: تاکید بر همکاری و همگرایی در
انجام کارها.

سنگ ره به سنگ بزین
Sang re be sang bazoen

ترجمه: سنگ را به سنگ زدن.
کاربرد: تاکید بر همکاری در انجام کارها.

سنگ کش خَر بکشیشین

Sangkaše xar bakašien

ترجمه: نر خری سنگ کش را به جان کسی
انداختن.^{۵۹}

کاربرد: نوعی تهدید است برای دختران و
زنانی که خطایی کرده باشند.

سنگین زن گیل خارنه، ندئده چه خون دِل
خارنه

و معمولاً هنگام جفت گیری از این الاغ ها استفاده می
کردند تا نسل قوی تری بوجود بیاید.

کاربرد: وقتی دو نفر از یک فامیل و یا از
یک محله که شاید هم کفو نباشند، با هم
ازدواج کنند، گویند.

سمنن خَر و دامغن خَر، دیم بو دیم بخاردنه
Semnone xar o dâmqone xar, dim
bo dim baxârdne

ترجمه: خر سمنان و خر دامغان به هم رسیدند.
کاربرد: معمولاً بزرگترها برای دو نفر
کوچکتر بکار می برند که وقتی به هم رسیده
باشند زیادی احوالپرسی و خوش و بش کنند.

سُن سُن، همه یک سُن

Son son, hame yek son

ترجمه: سان سان همه یکسان.
کاربرد: برای چند نفر که در انجام کارهای
ناشایست مثل هم باشند، گویند.

سنگ خاش اندا سنگینی دارنه

Sang xâš endâ sangini dêrne

ترجمه: سنگ به اندازه خودش سنگینی دارد.
کاربرد: تاکید بر حفظ شخصیت و وقار خود
در همه جا و پیش همه کس.

^{۵۹} الاغ هایی که در قدیم برای سنگ کشی استفاده
می شدند از بنیه جسمی و جنسی قوی برخوردار بودند

سِوا کیسه راه دینگین

Sévâ kise râ dingoen

ترجمه: کیسه ای جدا راه انداختید!
کاربرد: کسی که از خرج خانواده می خورد
ولی پولش را برای خود ذخیره می کند.

سوئی برشتی ره یگ سرها کاردن

Suti berešti re yag sar hâkârden

ترجمه: سوخته و برشته را یک سر کردن.
کاربرد: کسی که افراد خوب و بد را با هم
می سوزاند یا رنجیده خاطر می کند.

سو بدآ هوا و ریگ بکارده مِمْن چه وندِه

بترسیئن

Su bedâ hevâ o rig bakârde memon
je vende batersien

ترجمه: از آسمان ابری جلا داده (که نوری
از آفتاب از آن رد شده باشد) و مهمان خنده
رو باید ترسید.
کاربرد: برای مهمانی که برای ماندن در منزل
صاحب خانه، خوشرویی از خود بروز می
دهد، بکار می رود.

سُوزی پلا هسته

Suzi pelâ haste

معنی: مانند سبزی پلو است.

Sangin zan gel xârne, nadonde çe

xune del xârne

ترجمه: زن آبستن گِل می خورد، نمی دانی
با چه خون دلی می خورد.
کاربرد: کسی گوید که کاری را با سختی
زیاد انجام می دهد ولی دیگران گمان می
کنند انجامش راحت است.

سؤال باز بو، غذا نون و پیاز بو

Suâl bâz bu, qezâ nun o piâz bu

ترجمه: پیشانی بلند باشد، خوراک نان و پیاز
باشد.

کاربرد: برای خوش اقبالی خود یا کسی دیگر
گویند.

سوار بویئن و کاب کینه بزوئن

Sevâr bavien o kâb kine bazoen

ترجمه: سوار شدن و با پاشنه پا زدن.
کاربرد: کسی که به منصبی رسیده باشد و بر
دیگران ظلم کند.

سواره ره چه غم پیاده

Sevâre re çe qamé piâde

ترجمه: سواره را چه غم پیاده.
کاربرد: آدم بی درد از درد دیگران خبر
ندارد.

کاربرد: وقتی کسی از حرف سر بسته و یا پنهان کاری دیگران نسبت به موضوعی که به خودش مربوط است، بویی ببرد و کنجکاو شود.

سیر نخاردمه، مین تگ پیاز گند بکینه

Sir naxârdme, men teg piâz gand bakone

ترجمه: سیر نخوردم (که) دهانم بوی پیاز بدهد.

کاربرد: کسی گوید که نسبت به مجازات کار نکرده ای واهمه نداشته باشد و خود را مبرا از هر گناهی می داند.

سیکا پشت ره اُ دشنین

Sikâ pešt re o dašnien

ترجمه: آب بر پشت اردک ریختن.
کاربرد: برای کسی که نصیحت دیگران در گوش اش اثر نداشته باشد، بکار می رود.

سیم خانه در هاکنین

Sey.yem xâne dar hâkonen

ترجمه: در مراسم ختم سوم خیرات کنند.
کاربرد: نوعی نفرین است و هنگامی که شخص از انجام کاری که به نوعی مربوط به خورد و خوراک باشد، ناراحت گردد، گوید.

کاربرد: مجموعه بی نظم را می گویند.

سِه بَچییو، رَج دَچییو

Sé baçiyu, raj dašiyu

ترجمه: سیب چیده شده (و) رد پا هم معلوم است.

کاربرد: وقتی رد پای کسی در کاری خلاف دیده می شود، گویند.

سییو آدم دل پاره نونه

Siyo ademé del pare navune

ترجمه: دل آدم سیاه چهره پاره نمی شود.
کاربرد: برای دلداری آدم فقیر و یا سیه چهره بکار می رود.

سی سال گدایی کامبه، شب جمعه ره ندُمبه؟

Si sâl gedâi kâmbé, šabé jome re nadombe?

ترجمه: بعد از سی سال گدایی، شب جمعه را نمی دانم؟

کاربرد: کسی گوید که دیگری او را در انجام کاری که مهارت دارد متهم به نابلدی کند.

سیتِه ره بهیتِن

Site re bahiten

ترجمه: متوجه موضوع شدن.

سیو لَمِه رِه هر چی بَشوری اِسبِه نَوُنه

Siyo lame re har çi başuri esbe
navune

ترجمه: نمد سیاه را هر چه بشویی، سفید نمی
شود.

کاربرد: ۱. کسی که چهره ای سبزه داشته
باشد هر چه خود را با صابون بشوید صورتش
سفید نمی شود ۲. اشاره به انجام کاری بیهوده
است. ۶۰

سیو مَمیج شیرین تِرِه

Siyo mamij širintere

ترجمه: کشمش سیاه شیرین تر است.

کاربرد: برای دلداری آدم های سبزه رو بکار
می برند.

تبرستان
www.tabarestan.info

رستم قرار گرفت) که نمدی سیاه را می شست. رستم پرسید: چرا نمد را اینقدر می شویی؟ پیرزن گفت می خواهم سفید شود. رستم گفت: مگر نمد سیاه با شستن سفید می شود؟ پیرزن هم گفت: مگر آدم مُرده زنده می شود؟ رستم با شنیدن این حرف سهراب را بر زمین گذاشت و سهراب آخرین نفس را کشید و جان سپرد و رستم هم پیرزن را کُشت و جنازه سهراب و پیرزن را در خاجیردشت دفن کرد/ نقلی خلاصه شده از آقای میررحمان موسوی تیله بنی/ پاییز ۱۳۹۱.

۶۰. این ضرب المثل در داستان کشته شدن سهراب به دست رستم در فرهنگ عامه منطقه دوسر شمار هم وجود دارد: پس از زخمی شدن سهراب به دست رستم در خاجیردشت (یا خجیردشت در شمال شرقی روستای میرافضل و واوسر) و فهمیدن این موضوع که سهراب پسرش هست، سیمرغ به او گفت که اگر چهل روز جنازه نیمه جان سهراب را بر دوش بگیرد سهراب زنده می شود. در روز آخر رستم با پیرزنی روبرو شد (به روایتی این پیرزن به دستور کیکاووس شاه سر راه

ترجمه: دهان شغال را دارد، لقمه گرگ را می گیرد.

کاربرد: برای کسی که در انجام کار منفعت دار (شخصی) از دیگران پیشی می گیرد.

شال عَوَعَوِ جِه هِوَا وارش نَکانه

Šâl auoauo je hevâ vâreš nakânde

ترجمه: با عوعوی شغال، باران نمی آید.

کاربرد: به کسی گویند که دیگران را نفرین می کند و به او یاد آوری می کنند که با نفرین تو کسی آسیب نخواهد دید.

شالِک بَخارده چِسته ، دِیرا رِه چِش بهِشِته

Šâlek baxârde çešte, deyrâ re çeš

behešte

ترجمه: بچه شغال (که به طمع) عادت کرده، به سمت دریا رفته.

کاربرد: کسی که برای بدست آوردن سودی بیشتر از قبل، طمع کند و خود را به خطر بیندازد.

شاه بَخشینه، شاه قالی خان نِبخشینه

Šâh baxšene, šâh qâli xân

nebakšene

ترجمه: شاه می بخشد، شاه قلی خان نمی بخشد.

حرف « ش »

شاخ آهو بند بویین

Šâxé âhu band bavien

ترجمه: به شاخ آهو بند شدن.

کاربرد: قیمت چیزی بطور سرسام آوری بالا برود / گرانی لجام گسیخته.

شاخ رِه کَلِ بِنِ جِه بَورِیِن

Šâx re kal ban je bavrien

ترجمه: شاخ را از ته بریدن.

کاربرد: خبر پیدا نشدن کالایی در بازار را آوردن.

شال جُرَاتِ نِدارنه پِلنگِ لاشِ رِه بُو بَزِنِه

Šâl jorat nedârne palengé lâš re bu

bazne

ترجمه: شغال جرات بوکردن لاشه پلنگ مرده را هم ندارد.

کاربرد: برای برتر نشان دادن کسی در مقابل کسی دیگر گویند.

شالِ دِهْنِ رِه دَارِنِه، وِرگِ لاقمه رِه گِیئِرِنِه

Šâlê deon re dârne, vergé lâqme

re gierne

Šeter o xâne, garden derâz kânde

ترجمه: شتر آب می خواهد گردنش را دراز می کند.

کاربرد: کسی که چیزی می خواهد باید

تلاش کند / برای رسیدن به هدف باید تلاش

کرد.

شتر با بار برده، باربند کسی ره خانه!

Šeter bâ bâr borde, bârband kaši

re xâne

ترجمه: شتر با بارش رفت دنبال طناب باربندش هست.

کاربرد: وقتی اصل چیزی از بین رفته باشد

و کسی دنبال فرع آن باشد، گویند.

شتره کاجه خارِه، ونه لچه نفیره؟

Šeteré kâje xâre, véné loçe nafire?

ترجمه: کجای شتر زیباست، (که) لبش

آویزان است؟

کاربرد: وقتی شخص بزرگتر، چیزی و یا

کسی را ببخشد و شخصی کوچکتر با آن مخالفت می کند.

شاه شاخدار بخاسته، لیسک ئم شاخ در بیآرده

Šâh šâxdâr bexâste, lések em šâx

dar biârde

ترجمه: شاه شاخدار خواست حلزون هم شاخ

در آورد.^{۶۱}

کاربرد: وقتی برای انجام کاری کمک می

خواهند و کسی که توانایی کمک کردن

ندارد (مثل بچه ها) هم راه می افتد.

شاید ره بکاشتینه، در نمو

Šâyed re bekâštne, dar nemo

ترجمه: شاید را کاشتند، در نیامد.

کاربرد: با «شاید» گفتن کسی نباید دلگرم

شد.

شتر اُ خانه، گردن دراز کاندِه

خواسته است؟ گاو میش نگاهی به حلزون کرد و یک پهن بزرگ روی آن انداخت و رفت. پس از پایان جنگ به آنجا آمد و با پایش پهن را به کناری زد و حلزون از زیر آن بیرون آمد و به محل خود برگشت.

^{۶۱} می گویند که بین دو دسته حیوانات جنگ شده بود و پادشاه یک گروه اعلام کرد که حیوانات شاخدار برای جنگ بروند. در راه گاو میش، حلزونی را می بیند که شاخ هایش را سیخ کرده و در حال رفتن است. از او پرسید که به کجا می روی؟ حلزون پاسخ داد: می روم بجنگم؛ مگر نشنیدی شاه، شاخدار

کاربرد: کسی که برای رسیدن به هدفش تلاش زیادی کند.

شیل کین مارکیرگ

Šel kin mārkerğ

ترجمه: مثل مرغ شل هست.

کاربرد: به شخص دست و پا چلفتی و کم تحرک و تنبل می گویند.

شِمر ره بَمَندِستین

Šemr re bamondesten

ترجمه: شبیه شمر بودن.^{۶۲}

کاربرد: به کسی که بسیار تند خو باشد، می گویند.

شِمرِ واری بُردن

Šemré vâri borden

ترجمه: مثل شمر رفتن.

کاربرد: در مورد آدم و یا چیزی بکار می رود که زیبا نباشد ولی کسی از یک جای آن تعریف بد بکند.

شَق کینن

Šaq kinon

ترجمه: خشتک شلوار شق.

کاربرد: اصطلاحی در شوخی کردن است.

شَق لینگ بَوِینن

šaq leng bavien

ترجمه: پا شق شدن.

کاربرد: کسب مهارت کافی برای انجام کاری / برای باتجربه شدن کسی در کاری گویند.

شکارچی واری آرگه بُردن

Šekârçi vâri arge borden

ترجمه: همچون شکارچی خمیده رفتن.

لشکر عیبدالله بن زیاد قرار گرفت و در روز عاشورا فرمانده پیاده‌های لشکر کوفه بود و زمانی که حسین بن علی (ع) جراحات‌های زیادی در سر و بدن داشت، شمر، با چکمه و خنجر برهنه بر سینه او نشست و سر او را از تن جدا کرد.

^{۶۲}. شمر بن فرط ضیایی کلابی معروف به شمر بن ذی‌الجوشن از طایفه بنی کلاب بوده. از آن جهت پدر او را ذی‌الجوشن (صاحب دو زره و جوشن) می‌گفتند که در جنگ‌ها از دو زره روی هم استفاده می‌کرد. شمر نخست از یاران علی بن ابی‌طالب (ع) در جنگ صفین بوده ولی با گذشت زمان در لشکر خوارج قرار گرفت و در واقعه کربلا در

شو سیو، گو سیو

Šo sio, go sio

ترجمه: شب سیاه، گاو سیاه.

کاربرد: وقتی در تاریکی نمی توان جزئیات

چیزی را دید، گویند.

شو گوش کَشینه

Šo guš kašene

ترجمه: شب گوش می کشد

کاربرد: تاکید بر آرام تر حرف زدن در

شب. به خاطر سکوت و تاریکی شب ممکن

است دیگران حرف های مگوی کسی را

بشنوند.

شُخی و بَجَد، هَر دِ یِتَا سُولَاخِ جِه دَرِ اَنَه

Šoxi o bej.jed, har de yet.tâ sulâx

je dar én.ne

ترجمه: حرف شوخی و راست هر دو از یک

سوراخ (دهان) بیرون می آیند.

کاربرد: کسی که حرف شوخی دیگری را

جدی بگیرد و بعد بفهمد که شوخی بوده، در

مقام اعتراض این ضرب المثل را بکار می

برد.

شو کا واری خاش گُوزِ جِه بَرَمِسْتِن

Šokâ vâri xâš guz je baremesten

کاربرد: به کسی که بسیار تند راه برود (با

اسب یا وسیله نقلیه موتوری و ماشین) می

گویند.

شُنس دَاشْتُوْم، مِنه نَم بَیْیه شُنس الله

Šons dâštum, mené nom biye

šonsol.lâ

ترجمه: اگر شانس داشتم نامم شانس الله بود.

کاربرد: کسی که خود را کم شانس می داند،

گوید.

شو بَوِیْیه پَلی، کورقَالی مارِ عروسِیْیه ؟

Šo baviye pali, kurqâli mâré aru-

siye?

ترجمه: پس از نیمه شب، عروسی مادر قلی

کور است؟

کاربرد: در جواب کسی گویند که کاری را

در زمانی نامناسب و دیر وقت بنخواهد انجام

بدهد.

شو دَکِته، تاریکی جِه نَترِسینه

Šo dakete, târiki je natersene

ترجمه: کسی که شب در راه مانده، از

تاریکی نمی ترسد.

کاربرد: کسی که انجام کار خلاف برایش

عادی شده باشد.

ترجمه: گاو داخل شهر (که آشغال می خورد).
کاربرد: برای اشخاص بسیار کثیف بکار می رود.

شهر دله گی خوار منگو

Šahr dele gi xâr mango

ترجمه: ماده گاو آشغال خور داخل شهر.
کاربرد: برای اشخاص بسیار کثیف بکار می رود.

شیش واری بِلِرَزِین

Šišé vâri balarzinen

ترجمه: مانند چوب نازک (ترکه) لرزیدن.
کاربرد: وصف حال کسی که از سرما و یا ترس بر خود بلرزد.

شهر دله گو

Šahr dele go

پیمانه چوبی برای گندم و برنج است که دهانه ای گشاد دارد.

ترجمه: مثل شوکا از صدای گوز خود رمیدن.
کاربرد: برای آدم های خیلی ترسو بکار می رود.

شِل آسب کاره ِ گمِر ره نَشکِن

Šel asb kâreé kamer re nešken

ترجمه: کمر کره اسب شل را نشکن.
کاربرد : به آدم های خیال باف می گویند که در خیال خود چیزی را بدست می آورند و با این ضرب المثل به آنها هشدار می دهند که در استفاده از آن چیز زیاده روی نکند که ممکن است آن چیز آسیب ببیند.

شویلاشتِ کیله ره بَمُنْدِستِن

Šavilâšté kile re bamondesten

ترجمه: مانند کیله ی شویلاشت بودن.^{۶۳}
کاربرد : به دهان آدم هایی که گشاد و بزرگ باشد گویند.

^{۶۳}. شویلاشت: منطقه ای در چهاردانگه ساری و شامل روستاهای سِرَخ و لیک، الیرد، خالخیل و کرسام است که در قدیم محل گذر مردم بالاده در مسیر رفت و آمد به دشت مازندران و ساری بود و کیله نوعی

حرف های « ص ، ض »

کاربرد: در جواب دلسوزی برای بچه یتیم گویند که او در گرفتن حق خود کم نمی آورد.

صَغِير وَجِهٍ گَت وَنُه، رُو سِيوَهِي مَلَكِمِيَت وَه

Saghir vaçe gat vune, ru seyohi
malkemît ve mondene

ترجمه: بچه یتیم بزرگ می شود، رو سیاهی برای عزرائیل می ماند.

کاربرد: برای کسی که با ستم کردن یا ندادن چیزی به دیگری، برایش شرمندگی بماند.

صَفِه دَجِيشِن

Safe daçien

ترجمه: صفحه (ی گرامافون) گذاشتن.^{۶۴}
کاربرد: وقتی در باره کسی چیزی بشنوند که باور کردنی نباشد.

صَوْر كُنِي بِه كَام رِسي، ناصوْر كُنِي بِه دام

رِسي

Saver koni be kâm resi, nâsavr koni
be dâm resi

وقتی حرف ناخوشایند و یا خنده دار و بعیدی در باره کسی می شنیدند، می گفتند برایش « صَفِه دَجِيشِنه ».

صَد تا تَرِ بَسَازِه، يَتَا دَسْتِه نِدَارِنِه

Sad tâ tor besaze, yet.tâ daste
nedârne

ترجمه: صد تیر بسازد، حتی یکی هم دسته ندارد.

کاربرد: کسی که وعده می دهد ولی از عمل خبری نیست.

صَد تا مِثْلِ تِه رِه وَرَنِه دِيرَا، اُنْدِنِه يَارِنِه

Sad tâ meslé te re varne deyrâ, o
nadéne yârne

ترجمه: صد نفر مثل تو را به دریا می برد و آب نمی دهد و بر می گرداند.

کاربرد: برای بیان زرنگی کسی به کار می رود.

صَغِير وَجِهٍ دَسْتِ بِلِنْتِرِه

Sagir vaçee dast belentere

ترجمه: دست بچه یتیم (سر سفره) بلندتر است.

^{۶۴} در زمانی که تازه صفحه گرامافون آمده بود برای مردم باور کردنی نبود که وقتی کسی دیده نمی شود و وجود ندارد، حرف بزند و بخواند. به همین خاطر

ترجمه: صبور باشی به کام می رسی، صبر
نکته در دام گرفتار می شوی.
کاربرد: یادآوری برای شتاب نکردن در
کارها و رسیدن به دلخواه خود.

تبرستان
www.tabarestan.info

حرف « ض »

ضَرَرِ وَرَ هَرِ چِ بَئِری، مَنفَعِیتِ هَسْتِه

Zaréré var harçi bairi, manfe.et

haste

ترجمه: کنار ضرر هر چه در بیاوری منفعت
است.

کاربرد: برای کاری که درآمد کمی دارد /
کسی که در حال ضرر است و به اندک
سودی دلخوش باشد.

حرف های «ع، غ»

عاروس خله قشنگ بییه، آفله ئم بهیته

Ârus xele qaşeng biye, âfle em bahite

ترجمه: عروس خیلی خوشگل بود آبله هم گرفت.

کاربرد: وقتی دو پیشامد بد پشت سر هم برای

یک فرد آید.

عاروس ره یگ بار هدیه کانه

Ârus re yek bâr had.diyê kân.ne

ترجمه: عروس را یک بار هدیه می کنند.

کاربرد: در جواب آدمی که زیاده خواه است گویند.

عاروس رقاص نیسه، گونه بنه تپه چاله دارنه

Ârus raq.qâs niye, gune bene tap.pe

çâle dêrne

ترجمه: عروس رقصیدن بلد نیست می گوید زمین ناهموار است.

کاربرد: کسی که در انجام کاری ناتوان است و یا آن را بلد نیست و بهانه تراشی می کند تا انجام ندهد.

عاروسم بر سر کارسی، یا رب به نصیب کی؟

Ârusem bar sare kârsi. Ya rab be

nasibé ki?

عاروس آز به چادری خانه نشیره

Ârus az bé çâderi xâne neşire

ترجمه: عروس از بی چادری خانه نشین است.

کاربرد: بیان بی پولی و فقر به زبانی دیگر.

عاروس بیمه، پرده پشت هنیشتمه

Ârus bayme, parde peşt hniştme

ترجمه: عروس شدم (و) پشت پرده نشستم.

کاربرد: کسی که در منزل در جایی نشسته که پیدا نباشد و در جواب کسی که از او می پرسد چرا آنجا نشسته ای، به طنز این را می گوید یعنی اینکه از شما خجالت می کشم و آنجا نشستم.

عاروس خانه، سگ خاش صاحب ره شناسینه

Ârus xâne, sag xaşê sâhâb re

neşnâsene

ترجمه: در منزلی که عروسی است، سگ صاحبش را نمی شناسد.

کاربرد: در جایی که جمعیت زیادی باشد کسی به فکر دیگری نیست (و اگر مجلس شادی باشد، بدتر است).

عاقِل تا فِکِرِ ها کُنِه، شِفَت زَنده دَر شونه

Âqél tâ feker hâkone, šeft zande dâr

šune

ترجمه: عاقل تا فکر کند، دیوانه انجام می دهد
و می رود.

کاربرد: برای افراد دیوانه، عاقبت کار مهم نیست به همین دلیل سرعت کار دارند و همیشه کارها را خراب می کنند. / در مقابل عمل انجام گرفته و خراب توسط فردی که به عاقبت کار فکر نمی کند، گفته می شود.

عِزا پِلا پِستِن

Azâ pelâ bapeten

ترجمه: پلوی عزا پختن .
کاربرد: نوعی نفرین است و هنگامی که شخصی در حال پختن نوعی خوراکی برای خانواده و یا دیگران بوده و از این کار ناراحت باشد، گوید.

عَقِل، گَت و خُورد نِدارنه

Aqel, gat o xurd nedârne

ترجمه: عقل، بزرگ و کوچک ندارد.
کاربرد: دانایی به سن نیست و هر کسی که حرف درستی زد باید به آن توجه کرد.

مردان همه بندهار بودند و داشتن شلوار پولکی نوعی
تفاخر بوده است.

ترجمه: عروسم بر سر تخت عروسی ، یا رب
نصیب که می شود؟
کاربرد: تاکید بر اینکه کسی از آینده خود
خبر ندارد.

عاشِقِ مَسْتِ چَش، جیبِ نا چَسِ دَرِه نا پِس،
پولکِ پِشتی شِلوَالِ جِه، راستِ بُوَارِ مِجِنِه
Âšeqé masté çeš, jib nâ çeş dare nâ
pes, pulek pešti šelvâl je râste bozâr
mejane

ترجمه: عاشق چشم مست، جیبش چیزی
نیست با شلوار دگمه دار، در راسته بازار راه
می رود.^{۶۵}

کاربرد: کسی که عاشق شد، پول و دارایی و
... برای ارزشی ندارد و فقط کارهایی را انجام
می دهد که به معشوقش برسد.

عاقِل به اِشارِه ، جاهِل به تُر پِشتی

Âqél be ešâre, jâhél be tor pešti

ترجمه: عاقل به اشاره جاهل به ضرب تبر.
کاربرد: برای کسی که بفهمد یک اشاره
کافیست و برای کسی که نمی فهمد به هیچ
راهی نمی توان او را تفهیم کرد.

^{۶۵}. پولک شلوار: شلوار پولک دار یا دگمه دار/ زمانی
که شلوارهای دگمه دار رایج شده بود، شلوارهای

عوام تا دُوش، شِخا تا گُوش

Avâm tâ duš, šéxa tâ guš

ترجمه: قبرِ مردمِ عوام به اندازه دوش و قبرِ مردمِ دانا تا گُوش قبرکن کنده می شود (عمق بیشتری دارد).

کاربرد: تاکید بر اینکه مسئولیت افراد دانا و آگاه بیشتر از مردم عوام است.

غاز ونگِ بَموئِه

Qâz vang bemoe

ترجمه: غاز بانگ آمد.
کاربرد: کنایه از صبر زیاد و نرسیدن به هدف و یا دریافت نکردن چیزی.

غَرِیبِ غَرِیبِ دُور، خادی پیئِرِ گُور

Qarib qaribé dur, xâdi pieré gur

ترجمه: قربانِ غریب و گور پدرِ خویشاوند.
کاربرد: وقتی کسی از خویشاوندانش خیری نبیند چنین می گوید.

غَمِ گوسِبِنِ رِه چَپِئِنِ خارِنِه

Qamé gusben re çap.pon xârne

ترجمه: غمِ گوسفند را چوپان می خورد.
کاربرد: برای افرادی که دلسوز و مسئولیت پذیر هستند، کاربرد دارد.

عیسا به دینِ خاد، مُوسا به دینِ خاد

Isâ be diné xâd, musâ be diné xâd

ترجمه: عیسی به دین خود موسی به دین خود.
کاربرد: آزاد بودن هر فرد در انتخاب زمینه فکری و رفتاری خود.

حرف « غ »

غاز باش دِه تا مِرغانِه بَکِن

Qâz bâš da tâ merqâne bakon

ترجمه: غاز باش و ده تا تخم بگذار.
کاربرد: توان انجام کار را داشته باش، هر چه می خواهی بکن.

حرف « ف »

ترجمه: فردا را که دید؟
کاربرد: برای قابل پیش بینی نبودن آینده
بکار می رود.

فِرْدَا کی زَنْدِئِ کی مِرْدِه!

Ferdâ ki zendoe ki merde

ترجمه: فردا کی زنده است و کی مُرده!
کاربرد: برای قابل پیش بینی نبودن آینده
بکار می رود.

فَقِطِ وِشْنِه سَرِ سِوَاثِه

Faqet vešone sar sevâe

ترجمه: فقط سرشان از هم جداست.
کاربرد: برای دوستان خیلی صمیمی بکار می
رود.

فَقِیرِ مَرِگِ دَرِ نَاشُونِه، اِرِبَابِ گَنْدِ

Faqiré marg dar našune, erbâbé
gand

ترجمه: خبر مرگ فقیر و خبر گند کارهای
ارباب منتشر نمی شود.
کاربرد: کسی که خبر مرگ فقیری را مدت
ها پس از فوتش بشنود، گوید.

فِلْنِ کَسِ دَنِیْسِه، فُلْنِی عِ عَرُوسِیْسِه

Felon kas daniye, felonié arusiye

فارسی قَالِبِ نَكُنْ، كَدِی پِلَا بَخَارْدِنِ رِه یَاَدِ
كَانِدِه

Fârsi qâleb nakon, kadi pelâ
baxârden re yâd kândé

ترجمه: فارسی صحبت نکن، کدو پلو خوردن
را از یاد می بری.

کاربرد: به کسی که با هم زبان مازندرانی
خود، فارسی صحبت کند، گویند.

فَاقِ رِه تَبِهَیْتِنِ

Fâq re bahiten

ترجمه: تا گردن را گرفتن.
کاربرد: کاری یا چیزی که گریبان گیر آدم
بشود.

فِیخِ رِه بُرُوزِ هِدَائِنِ

Féx re buruz hedâen

ترجمه: راز را فاش کردن.
کاربرد: وقتی راز کسی توسط دیگری آشکار
شود.

فِرْدَا رِه کی بَدِیْسِه؟

Ferdâ re ki badiye?

فُلنی ره مِلّا ها کارده، خاش جانِ بلا ها کارده

Feloni re mel.lâ hâkârdé, xâš jâné
belâ hâkârdé

ترجمه: فلانی را ملا کرد و بلای جان خودش

کرد. (جای فلانی نام شخص آورده می شود).

کاربرد: به کسی چیزی یاد دادن و آن کس چیزی را که آموخته به زیان آموزنده خود

استفاده کند.

فُلنی ءِ قِوا بد بدرسته

Felonié qevâ bad badreste

ترجمه: قباي فلانی بد پاره شده است. (جای

فلانی نام شخص آورده می شود).

کاربرد: کسی که یک بار کار بدی انجام داده

و پس از آن هر اتفاق بدی را به گردن آن

بیچاره می اندازند.

فییه پشتِ استِ نکاردن

Fiye pešt est nakârden

ترجمه: روی پارو بند نشدن.

کاربرد: وصف کسی که از عقیده و حرف

خودش کوتاه نیاید.

ترجمه: فلانی نیست، عروسی فلان کس شده

است. (جای فلانی نام شخص آورده می شود).

کاربرد: در غیاب کسی به نفع خود کار کردن.

فُلن کَسِ کُشِ ره لِنگِ دکاردن

Felon kasé koš re leng dakârden

ترجمه: کفش فلانی را پوشیدن. (جای فلانی نام

شخص آورده می شود).

کاربرد: رفتار و روش بد دیگران را تقلید

کردن و در پیش گرفتن.

فُلنی ءِ آسِیو (آرسیو) خِله تِنده

Felonié as.sio (arsio) xalé tende

ترجمه: آسیاب فلانی خیلی تند است. (جای

فلانی نام شخص آورده می شود).

کاربرد: ۱. کسی که خیلی تند و زیاد غذا می

خورد. ۲. کسی که برای رسیدن به هدفی عجله

داشته باشد.

فُلنی ءِ پاره، پینه وَر نَخارنه

Felonié pâre, pine var naxârne

ترجمه: پارگی فلانی قابل وصله نیست. (جای

فلانی نام شخص آورده می شود).

کاربرد: ۱. آبروی ریخته شده اش قابل

بازگشت نیست. ۲. دردش قابل درمان نیست.

قَلَبِ بَدَائِنِ

Qolab bedâen

ترجمه: بالا کشیدن.

کاربرد: خوردن و بالا کشیدن مال کسی.

قُلُوْشْتِ بَدَائِنِ / قَارْتِ بَدَائِنِ

Qolušt bedâen / qârt bedâen

ترجمه: فوراً دادن.

کاربرد: ۱. وقتی که کسی غم را در دل خود

جمع کند و بروز ندهد ۲. وقتی کسی مال

مردم را بخورد یا بالا بکشد.

قَو بَوِیْئِنِ

Qu bevien

ترجمه: قو شدن.

کاربرد: به کسی که زیادی خیس شده باشد

گویند.

حرف « ق »

قَارْتِیْکِ بَخَارْدِنِ

Qârtik baxârden

ترجمه: استخوان گلو خوردن.

کاربرد: غصه خوردن برای کسی و یا چیزی.

قَایْرِهٖ بَدَائِنِ

Qâyre bedâen

ترجمه: در تنگنا قرار دادن.

کاربرد: کسی را در فشار قرار دادن برای

اعتراف گرفتن و یا گفتن حرفی و یا مجبور

کردن به انجام عملی.

قَدُّ بُو کَفِنِ

Qad bo kafen

ترجمه: قد به کفن شده.

کاربرد: نوعی نفرین همراه با تندی و شوخی

با بچه ها، وقتی آنها حرفی بزنند که باب میل

بزرگترها نباشد.

قَدِّ مِیْسْتِ، سِنِ بِیْسْتِ

Qad mist, sen bist

ترجمه: قد اندازه مشت، سن بیست سال.

کاربرد: برای کسی که جثه ای کوچک و

سنی زیاد دارد، کاربرد دارد.

حرف « ک »

ترجمه: کار را کجا انجام میدهی (که) خوابت را اینجا می کنی؟

کاربرد: کسی که برای دیگری کار می کند و از کسی دیگر توقع دستمزد یا خوراک دارد.

کار ره کی ها کارده؟ کَل سَر آمیر. جُرْم ره کی کَشِنِه؟ بیچاره فقیر

Kâr re ki hâkârde? kâl sar amir.
jorm re ki kašene? Biçare faqir

ترجمه: گناه را که کرد؟ امیر کچل؛ کی مجازات می شود؟ فقیر بیچاره.

کاربرد: کسی که بخاطر گناه دیگران مجازات می شود.

کار ره مصالح کانده، استالاف زنده

Kâr re mesâle kânde, estâ lâf zande
ترجمه: کار را مصالح انجام می دهد و لافش را استاد می زند.

کاربرد: وقتی استادکاری زیاد از خودش تعریف کند ولی برای انجام یک کار ساده، ابزارش را در اختیار نداشته باشد.

کار، کِن وه کانده مزد مین چه خانه؟

Kâr, ken ve kânde mezd men je xâne?

کاته دیم بداین

Kâte dem bedâen

ترجمه: بیچه از شکم انداختن.

کاربرد: به کسی که نسبت به انجام کار ساده ای اظهار ناراحتی کند، گویند.

کاچه کاچه گپ بزوئن

Kâçe kâçe gap bazoen

ترجمه: حرف دل خود را با طعنه و یا شوخی زدن.

کاربرد: برای کسی که حرف های دل خود را به صورت غیر جدی می گوید تا طرف بفهمد.

کار چتینگ بنخارده

Kâr çating baxârde

ترجمه: کار به مشکل بر خورد کرده.

کاربرد: وقتی در کاری گره ای ایجاد شود که حل آن مشکل باشد و یا باعث وقفه در انجام آن کار شود، گویند.

کار ره کاچه کانده، خوره اینجه کانده؟

Kâr re kâçe kânde, xo re inje kânde?

کارچی کِرگ هر چی بپشوئِه، خاک ره
خاش سر شندینه

Kârçi kerg harçi bapšoe, xâk re xâš
sar šandene

ترجمه: مرغ کُرچ، هر چه با پاهایش خاک
را به هوا بپاشد، بیشتر بر سر خودش می ریزد.
کاربرد: هر کس دنبال درد سر بگردد،
خودش بیشتر از همه زیان می بیند.
گونه ای دیگر از این ضرب المثل: کارچی کِرگ
هر چی خاک پشو بدیه، خاش سر شندینه.

کارد، حرم گوشت وری تِجه

Kârd, harom gušt vari téje

ترجمه: کارد برای گوشت حرام تیز است.
کاربرد: وقتی چاقو و یا کاردی که تیز نیست
دست آدم را بُرد این گونه می گویند.

کارد که نقره بوییه، خاش دل جه چال ندنه

Kârd ke neqre baviye, xâš del je çâl
naden.ne

این داشتند که آغاز ماه های تبری را با آغاز ماه های
شمسی برابر کنند در حالیکه در مناطق کوهستانی
مازندران، تقویم تبری که آغاز آن با «نورزما» یا
نوروز ماه و برابر با ۱۵ تیر ماه شمسی می باشد، هنوز
مورد استفاده دامداران و کشاورزان است.

ترجمه: کار برای کی انجام می دهی که
مزدش را از من می خواهی؟
کاربرد: کسی که برای دیگری کار می کند
و از کسی دیگر توقع دستمزد یا خوراک
دارد.

کار که فردا بو، درد سر د تا بو

Kâr ke ferdâ bavu, dardé sar de tâ
bavu

ترجمه: کار که به فردا واگذار شود، درد
سرش دو تا می شود.
کاربرد: تاکید برای واگذار نکردن کار امروز
به فردا.

کارچه ما و گوز، اونه ما و کاندیس؟

Kârçe mâ o kavez, one mâ o kândes?

ترجمه: لاک پشت (در هنگام) کارچه ماه و
ازگیل جنگلی در اونه ماه؟^{۶۶}

کاربرد: چیزی را در غیر فصل و یا موقع آن
طلب کردن.

^{۶۶} کارچه ماه تبری حدود اواخر تابستان (شهریور
ماه) سال شمسی و اونه ماه تبری حدود اواخر زمستان
(اسفند ماه) است که در شهریور ماه معمولاً بخاطر
خشک بودن رودخانه ها، لاک پشت ها در رودخانه
ها زندگی نمی کنند و در اسفندماه نیز میوه ازگیل
جنگلی روی درختان وجود ندارد. هر چند در سال های
گذشته عده ای از محققان فرهنگی مازندران سعی بر

کارِه، مارِ ره پیش دَکِته

Kâre, mâr re piš dakete

ترجمه: کُره، از مادرش جلو افتاد.

کاربرد: برای بچه ها یا افراد کوچکتر بکار می رود که زودتر از بزرگترها برای کاری

اقدام می کنند.

کاری که تِه کاندِه، هیچ بنی بَشِر نکانده

Kâri ke te kânde, hiç bani bašer
nakânde

ترجمه: کاری که تو انجام می دهی، هیچ یک از فرزندان بشر انجام نمی دهد.

کاربرد: برای کار ناروا و یا ظلمی که شخصی در حق دیگری کرده باشد و قبولش برای آن شخص قابل باور نباشد.

کاشِم بزنه

Kâšem bazne

ترجمه: خزه بزند.^{۶۷}

کاربرد: نوعی سلب مسئولیت کردن از خود است، وقتی که دیگران در باره انجام کاری یا برداشتن چیزی از جایی احساس بی مسئولیتی می کنند.

ترجمه: کارد که نقره شد، بر دل خود فرو نمی کنند.

کاربرد: در باره فرزندی که با همه بی تربیتی اش هنوز برای پدر و مادرش عزیز است و گوینده با این ضرب المثل می خواهد بگوید که پدر و مادرش باید او را تنبیه هم بکنند تا تربیت یاد بگیرد.

کارد هر چی تِج بُو، خاش غِلافِ ره نَورینده

Kârd har çi tej bu, xâš qelâf re navrinde

ترجمه: کارد هر چقدر هم تیز باشد، غلافش را نمی برد.

کاربرد: وقتی اعضای خانواده و فامیل در بدترین شرایط و یا دشمنی به هم آسیب نرسانند و پشتیبان هم باشند، گویند.

کارِگِرِ وه کارِ پدا وُه، قَشِنِگِ زَن وه یار

Kârêger ve kâr pedâ vune, qašenge

zan ve yâr

ترجمه: برای کارگر کار و برای زن زیبارو یار پیدا می شود.

کاربرد: برای کسی که اگر خودش بخواهد، همیشه فرصت های مناسب فراهم است.

^{۶۷} کاشم: خزه ها و گل سنگ های روی تنه درختان و سنگ ها را گویند که بر اثر رطوبت جنگل های شمال به وجود می آید.

کاربرد: وقتی کسی حرمت و احترام بزرگتر را (با حرفش و یا کارش) هر چند نادانسته و نخواست، زیر پا گذاشته باشد.

کَالِش بَكَارْدِن

Kâleş bakârden

ترجمه: سرفه کردن.

کاربرد: اعلام نظر برای درخواست چیزی / مثال: جوانی که زن می خواهد باید طوری رفتار کند که والدینش نیز بفهمند پسرشان زن می خواهد و دست بکار شوند.

کَالْم دَرِ وَاش، بَوْرِه

Kâlom daré vâş, bévere

ترجمه: واش جلوی طویله، پلاسیده است.^{۶۸} کاربرد: کسی که نسبت به داشته های خود ناشکری کند.

کَالْم سِرَا رِه بَمُنْدِنَسْتِن

Kâlom serâ re bamondesten

ترجمه: خانه مثل طویله می ماند. کاربرد: به خانه ای که اثاثیه اش درهم ریخته باشد، گویند.

کال چَرَم داری اِتاق داری، اِتاق داری هیچی نَداری

Kâl çarm dâri etâq dari, etâq dâri hiç.çi nedâri

ترجمه: چرم (پاپوش) داشته باشی (و) اِتاق داشته باشی، اِتاق داشته باشی (و) چیزی نداشته باشی.

کاربرد: تاکید بر جایگاه و اهمیت داشتن خانه به عنوان سرپناه.

کالَا رِه چَرخ هِدَائِن

Kâlâ re çarx hedâen

ترجمه: کلاه را بر سر گرداندن.

کاربرد: زودگذر بودن زمان / معمولاً به سربازها و خانواده آنها برای دلگرمی می گویند: کالَا رِه چَرخ هادی، دِ سال تِمومِه (کلاهت را بچرخانی، دو سال سربازی هم تمام شده است).

کالَا رِه کِیلِه ها کاردِن

Kâlâ re kile hâkârden

ترجمه: کلاه را پیمانه کردن (از کلاه کسی بعنوان ظرف پیمانه استفاده کردن).

^{۶۸} واش: نوعی گیاه بوته ای است که بر روی تنه و شاخه های درختان بزرگ جنگلی می روید و از شیر

درخت تغذیه می کند. واش خوراک بسیار مقوی برای دام در زمستان است.

Kâmši kêréger bu, kâmšieston kê pere

ترجمه: کامشی اگر کارگر باشد در کامشیستان کار فراوان است.

کاربرد: کسی که برای کار کردن تبلی می کند و می گوید که کار پیدا نمی شود.

گونه های دیگری از این ضرب المثل: کامشی کار کن بو، وِ دِه دِله کار فراونه. / کارگر کار کن بو، دِه دِله کار دَرِه پَرِه.

کِتار بن عَب عَب دینگین

Ketâr ben qab qab dingoen

ترجمه: باد به غب غب انداختن.

کاربرد: با گردن کشی و تفاخر حرف زدن.

کِتِل گَش اسب ره جو سِر نکانده

Katel kaš asb re jo sér nakânde

ترجمه: اسبی که الوار می برد با جو سیر نمی شود.

کاربرد: تاکید بر هماهنگی کار و تغذیه برای انسان یا حیوانی که کار سختی را انجام می دهد.

کامشی توره بنه بزوئن

Kâmši ture bene bazoen

ترجمه: توپره کامشی بر زمین زدن.^{۶۹}

کاربرد: منظور حاشیه ها را گفتن و تعارف زیادی کردن.

کامشی، خاش حاصل ره نخارنه

Kâmši, xâš hâsel re naxârne

ترجمه: کامشی میوه های خود را نمی خورد.

کاربرد: فروشنده ای که محصول خود را برای فروش آورده، از آن نمی خورد.

کامشی رِ رُو بَدی، خَر رِ وَرَنه گِزکا

Kâmši re ru badi, xar re varne

gezka

ترجمه: به کامشی رو بدهی الاغش را تا پستوی خانه هم می برد.

کاربرد: وقتی به کسی توجه و محبت زیادی شود و او از محبت سوء استفاده کند.

کامشی کارگر بو، کامشی استن کار پَرِه

دهه قبل میوه جات و سر درختی باغات خود مثل سیب، گلابی و انگور را به بالاده و روستاهای اطراف می آوردند و در قبال فروش آنها پول نقد، پشم، گندم، جو، عدس، خاک شیر و ... می گرفتند.

^{۶۹} مردمان نواحی سمنان، دامغان و بسطام را کامشی می گوئیم. کامشی در اصل کُمِشی یا قُمِشی و نام قدیم سمنان و نواحی هم مرز با مازندران بوده است. از معروفترین روستاهای کامشی نشین تویه، دروار، صَح و دشتبو با مردمانی زحمتکش و باغدار هستند و تا دو

کَرِ غُولِ گُوسِبِنِ واری تازِه رَمِ بَکارِدِه
 Kar qul gusben vâri tâze ram bakârde
 ترجمه: مثل گوسفند کر، تازه متوجه شده و
 رمید.

کاربرد: به کسی گویند که پس از همه،
 متوجه ماجرای می شود.

کَر، کُورِ وِه شِپِلِکِ دِنِه

Kar, kûr ve šepélek déne

ترجمه: ناشنوا برای کور سوت می زند.
 کاربرد: برای کسی که خود عیبی دارد ولی
 عیب دیگری را بازگو می کند یا کسی که
 عیب خود را نمی بیند و عیب دیگران را می
 گوید، بکار می رود.

کِرِگِ نِمَاشِنِ خَاشِ کَالِیِ ءِ رَاهِ رِه دُنِدِه
 Kerg nemâšon xâš kâlié râh re donde
 ترجمه: مرغ موقع غروب راه لانه اش را می
 داند.

کاربرد: معمولاً والدین برای فرزندان خود که
 موقع غروب بیرون از خانه پرسه می زنند، به
 کار می برند.

کَسِیِ کِه با مادِرِ خادِ زنا کُنِد، با دِیگری بفا
 کند؟

کَچ (کَچِه) کِتِرا شُورِ دِ تا بُو، کَچ (کَچِه)

کِتِرا نَشِستِه مُنَدِنِه

Kaç ketrâ šur de tâ bavu, kaç ketrâ
 našeste mondene

ترجمه: ظرف شور که دو نفر شوند، ظروف
 نشسته می ماند.

کاربرد: کاری که به دو نفر سپرده شود، آن
 کار ناتمام باقی می ماند.

کَدِ رِه گُونِه دِيفارِ بَشِنائِه، پِسرِزَنِ رِه گُونِه

شِمارِ بَشِنائِه

Kad re guné difâr bešnâe, peser
 zan re guné šimâr bešnâe

ترجمه: به در می گوید دیوار بشنود، به
 عروس می گوید مادر شوهرش بشنود.

کاربرد: کسی که روی اصلی سخنش با کسی
 بوده ولی حرفش را به دیگری می زند تا آن
 کس هم بشنود و بفهمد که منظورش او
 هست.

کَدِیِ پِلا بَخاردِنِ رِه یادِ بَکارِدِنِ

Kadi pelâ baxârden re yâd bakârden

ترجمه: خوردن کدوپلو را از یاد بردن.

کاربرد: برای کسی که به نوایی رسیده و
 پیشینه خود و خانواده اش را فراموش کرده
 باشد، گویند.

کک، وگ ره دُوش هائیه

Kak, vag re duš hâeite

ترجمه: کک، قورباغه را بر دوش گرفت.
کاربرد: وقتی شخص کوچکتر، بزرگتر از
خودش را بر دوش گرفته باشد، گویند.

کل امیر واری گفتر دارنه، کِردارِ نِدارنه

Kal amir vâri goftâr dârne, kerdâr
nedârne

ترجمه: مانند امیر کچل، حرف می زند ولی
عمل نمی کند.
کاربرد: کسی که حرفش بدون عمل باشد.

کَل بیه، کُور رَمینه

Kal béye, kur ramene

ترجمه: کچل بیاید، کور می رمد.
کاربرد: برای دو نفر که با هم مشکل داشته
و از هم فرار می کنند تا با هم در رو
نشوند، گویند.

کَلچِه باد بَرِه

kalçe bâd baze

ترجمه: بادِ کَلچِه زده.^{۷۰}

Kasi ke bâ mâderé xâd zenâ koned,

bâ digeri befâ koned?

ترجمه: کسی که با مادرش زنا کند با دیگری
وفا کند؟
کاربرد: اعتماد نکردن به کسی که به
نزدیکانش کلک زده و خیانت کرده است.

کَش دَرَد بَکاردِن

Kaş dard bakârden

ترجمه: پهلو درد گرفتن.
کاربرد: وصف حال کسی که به نوعی می
خواهد به دیگران بفهماند که چیزی می
خواهد.

کُش کالَا ها کاردِن

Koš kâlâ hâkârden

ترجمه: کفش و کلاه کردن.
کاربرد: به کسی گویند که با پوشیدن لباس
بیرون، عزم رفتن به جایی کرده باشد.

کَفِن دَپیت

kafen dapit

ترجمه: در کفن پیچیده شوی.
کاربرد: نوعی نفرین است.

بیماری مشترک انسان و دام) که در بین اهالی منطقه
به بیماری «باد» و «باد خوش» شهرت دارد، در یک

^{۷۰} بزغاله های نر بخاطر شادابی بالا و پایین می پرند،
اما گاهی با دچار شدن به بیماری تب مالت (بروسلوز=

کاربرد: نوعی نفرین است.
 کاربرد: به کسی گفته می شود که کارها را
 از روی هوی و هوس انجام می دهد.

کَلِ دَرِیْش، نَا رَاهِ پَسِ دَارْنَه نَا رَاهِ پِیْش

Kal darbiš, nâ râhé pas dârne na
 rahé piš

ترجمه: درویش کچل، نه راه برگشت دارد و
 نه راه جلو رفتن.

کاربرد: کسی که پل های پشت سرش را
 خراب کند و در موقع بروز مشکل درمانده
 شود.

کَلِ کَالَا نَوْنَه، کُورِ عَصَا

Kalé kâlâ navune, kuré asâ

ترجمه: کلاه برای کچل نمی شود و عصا
 برای نابینا.

کاربرد: چیزی یا حرفی که برای دیگران
 باعث سود نمی شود.

کِلَاغِرِ تِلَهِ دِلَهِ اُ خَارْنَه

Kelâger téle dele o xarne

ترجمه: مسگر در ظرف زنگ زده آب می
 خورد.

کَلِ حَسِیْنِ وَ کُورِ حَسِیْنِ، هَرِ دِ نَوَاخْتِ
 هَمْدِیْگِه

Kal hasen o kur hasen, har de
 nevâxte hamdige

ترجمه: حسن کچل و حسن کور، هر دو مثل
 یکدیگر هستند.

کاربرد: تشبیه برای دو نفر که دیگران فکر
 می کنند یکی از دیگری بهتر است.

کَلِ خَاشَالِهِ گِی کَلِ دَرِ شَوِپَه

Kal xâšale gi kal dare šope

ترجمه: کچل خوشحال است که کچل
 دیگری به شب پایی مزرعه رفته است.

کاربرد: کسی که انجام کاری را به دیگری
 بسپارد و آن شخص هم انجامش ندهد.

کَلِ دَارِ بَزِ وَا رِی بَگَه بَگَه کَانْدِه

Kal dâr bez vâri bek.ke bek.ke kânde

ترجمه: فلانی مثل بُزی است که هنگام جفت
 گیری اش، صدای بکه بکه می دهد. (منظور از
 فلانی، اشاره به شخصی خاص است).

Kele piš maše pèdâ hâkânden

ترجمه: کنار اجاق، انبر آتش پیدا کردن.
کاربرد: کسی که مال و اموال دیگران را در محیطی که آن اموال متعلق به آنجاست برای خود بر می دارد و می گوید « این را پیدا

کردم ». تبرستان

کیله (کیل) تندیر دکتین

Kele (kèl) tandir daketen

ترجمه: در اجاق و تنور افتادن.
کاربرد: ۱. سراسیمه گشتن از شنیدن خبری و یا برای انجام کاری عجله داشتن ۲. نوعی نیز نفرین هست.

کَلَه چیتکا دکتین

Kal.le çitkâ daketen

ترجمه: (صدای) جوجه در سر آدم افتادن!
کاربرد: کسی که در حال شنیدن صدای گفت و گو و مهمه تعدادی دیگر باشد و اعصابش ناراحت بشود، برای خاموش کردن آنها این مثل را گوید.

کاربرد: کسی که کارهای دیگران را انجام می دهد ولی کارهای خود را انجام ندهد.
گونه ای دیگر از این ضرب المثل: کوزه گر تله دله اُخارنه.

کلخ بزء سنگ ره طاقت دار

Kalox bazoé, sang re tâqet dâr

ترجمه: کلوخ زدی طاقت سنگ را داشته باش.

کاربرد: کسی که در حق دیگران بدی می کند، نباید توقع داشته باشد که دیگری به او نیکی کنند / کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

کَلِک گنده، میراد برده سیمسکنده

Kalek kande merâd borde semeskande

ترجمه: اجاق (را از جایش) گنده و مُراد به سمسکنده رفته.^{۷۱}

کاربرد: برای خاتمه دادن به جر و بحث لفظی بین دو نفر و یا برای خاتمه دادن به داد و بیداد کسی گویند.

کیله پیش ماشه پدا ها کاردن

^{۷۱} در قدیم وقتی می خواستند جوگی ها (کولی ها) را از جایی بیرون کنند، اجاق شان را خراب می کردند و اصطلاحاً می گفتند «کلک شان را بکنید» تا مجبور شوند از اینجا بروند. روستای سمسکنده در ۵

کیلومتری شرق ساری واقع شده و بیش از ۵۰ خانوار که اکثراً از طایفه سادات بالاده هستند، در آنجا ساکن می باشند.

کاربرد: رد گم کردن برای انجام کارهای
منفعت دار خود و اصرار ورزیدن بر انجام آن.

کِلین، تَش جِه عَمِل اِنِه

Kelin, taš je amel éne

ترجمه: خاکستر از آتش به وجود می آید.
کاربرد: در بیان تربیت و رفتار و اخلاق (بد
یا خوب) فرزندان کسی گویند و منظور این
است که فرزندان رفتار والدین را به ارث می
برند.

کِلین کِلِه دِلِه نَمُنْدِنِه

Kelin, kele dele namondene

ترجمه: خاکستر در داخل اجاق نمی ماند.
کاربرد: برای دلداری افرادی گویند که پا به
سن گذاشته و ازدواج نکرده باشند.

کَم بَخور، هَر دَم بَخور

Kam baxor, har dam baxor

ترجمه: کم بخور، هر دم بخور.
کاربرد: تاکید بر صرفه جویی در مصرف
چیزی.

کَم شُنسِ خَمیرِ شِل بَوِیِیِه، لاکِ ئِم اُپَس دِنِه

Kam šonsé xamir šel baviye, lâk em
o pas dene

کَلَّه ِ خَر بَخارْدِن

Kal.leé xar baxârden

ترجمه: کله خر خوردن!

کاربرد: در جواب کسی که برای انجام کاری
زیان آور، تشویق و یا اصرار کند.

کَلَّه رِه اِنِگِنْدِه مَرْدِمِ مُوسِ دِلِه لِسِنِه

Kal.le re ingende mardemé musé

dele lésene

ترجمه: کله (اش) را در کُ...ن مردم فرو می
کند و می لیسد.

کاربرد: : کسی که نسبت به نزدیکانش
نامهربان ولی برای غریبه ها جانفش را هم فدا
می کند.

کَلَّه رِه خَر گَاز بَهِیْتِن

Kal.le re xar gâz bahiten

ترجمه: کله را خر گاز گرفتن.

کاربرد: : برای کسی که در انجام کاری
عاقلانه فکر نکرده و دوباره کاری کند.

کَلَّه وَرِ کَالْمِ نَشِیْنِ، کِیْن وَرِ کَالْمِ بَوْرْدِن

Kal.le vari kâlom našien, kin vari

kâlom baverden

ترجمه: با سر به طویله نرفتن حیوان، با ته اش
به طویله بردن.

ترجمه: کبوتر با کبوتر، عقاب با عقاب؛
حلال زاده با حلال زاده و حرامزاده با
حرامزاده.

کاربرد: هر کسی با آدم هم صنف و هم
عقیده و هم شخصیت خود نشست و برخاست
می کند.

کُوتِر واری کُوم، کُوم بَموئِن

Kuter vâri kum kum bemoen

ترجمه: مثل کبوتر به صدای کوم کوم آمدن.
کاربرد: کنایه از تنبیه شدید کسی که صدای
نال و « غلط کردم » اش شنیده می شود.

کُوربَالِه بویئِن

Kur bâle bavien

ترجمه: سربار کسی شدن.
کاربرد: کسی که بخاطر ندانم کاری و یا
ضعف و بیماری، سربار دیگران شود/
گرفتاری کسی به دیگری تحمیل شود.

کُورِ دَسْت عَصَا هِدَائِن

Kure dast asâ hedaen

ترجمه: عصا به دست کور دادن.
کاربرد: بهانه به دست کسی دادن.

کُور، کَک ره بَهِیْتِه

ترجمه: خمیر آدم کم شانس که شل شود،
تغار چوبی هم نم پس می دهد (و خمیر شل
تر می شود).

کاربرد: گرفتاری روی گرفتاری آمدن برای
آدم کم شانس / بد بیاری های پشت سر هم
برای کسی.

کَم طَالِع بُرْدِه مَارُن، هَم وَرَف دَئِیْتِه هَم بَارُن

Kam tâléborde mâron, ham varf
daeite ham bâron

ترجمه: آدم کم شانس به منزل مادرش رفت،
هم برف بارید هم باران.
کاربرد: گرفتاری روی گرفتاری آمدن برای
آدم کم شانس / بد بیاری های پشت سر هم
برای کسی.

کُوبیدِنِ اَسَب و خَارِدِنِ خَر

Kubidené asb o xârdené xar

ترجمه: خرمن کوبیدن اسب و خوردن خر.
کاربرد: کسی که حاصل دست رنجش را
دیگران بنخورند.

کُوتِر با کُوتِر جُول با جُول، مُقَدَّس با مُقَدَّس

مُول با مُول

Kuter bâ kuter, jul bâ jul, moqad.des
bâ moqad.des, mul bâ mul

Kur vâri xâne nište, hame jâe xaver
re dârne

ترجمه: مثل کور در خانه نشسته و از همه جا
خبر دارد.

کاربرد: برای کسی است که از همه جا و
همه چیز دیگران خبر داشته باشد، گویند.

کُوزِه بَشِکِستِه، اُ بَکَلِستِه

Kuze beşkeste o bakleste

ترجمه: کوزه شکست و آب ریخت.

کاربرد: فرصتی مغتنم که از دست رفته باشد/
کاری که با زیان و ناگواری پایان پذیرد و
دیگر جبران نشود/ گاهی در مرگ کسی هم
گویند.

کُوه اُحُدِ جِه بَندِ ها کاردِن

Kué ohod je band hâkârden

ترجمه: به کوه اُحد وصل کردن.^{۷۲}

کاربرد: کسی که برای فروش جنسی، قیمت
بسیار بالا می گوید.

کُوه اُحُدِ دَرِ بیآردِن

Kuhe ohod dar biârden

جنگ شکست خوردند و حمزه عموی پیامبر(ص) در
اینجا به شهادت رسید.

Kur, kak re bahite

ترجمه: انگار کور، کک را گرفت.

کاربرد: کسی که محکم چیزی را بگیرد و
پس ندهد.

کُورِ گِرِ ها کاردِن

Kur ger hâkârden

ترجمه: گره کور کردن.

کاربرد: به کسی که حل یک مشکلی را
پیچیده کرده باشد، گویند/ گره سخت در
کاری انداختن.

کُورِ واری رُوژِ پِشتی لَمپا گِیئِرِنه

Kur vâri ruz pešti lampâ giyerne

ترجمه: مثل کور در روز روشن چراغ به
دست می گیرد.

کاربرد: به کسی گویند که شب و روز
برایش تفاوت ندارد/ کسی که وقت شناس و
یا موقعیت شناس نباشد.

کُورِ واری خَانه نِیشتِه، هِمِه جِائِ خَوِرِ رِه

دارنه

^{۷۲} . کوه اُحد در نزدیکی شهر مدینه در کشور
عربستان واقع شده و جنگ احد در این منطقه رخ داد.
مسلمانان صدر اسلام در زمان پیامبر (ص) در این

کَهو کَم از کَهَر نییه

Kahu kam az kahar niye

ترجمه: رنگ کیود کمتر از کهر نیست. ۷۳

کاربرد: برای بیان برابری ارزش دو چیز یا دو نفر گویند.

کی بزور دَهره، کی بُورده بَره

Ki bazo dahre, ki baverde bare

ترجمه: چه کسی داس زد (و هیزم جمع

کرد) و چه کسی سودش را برد.

کاربرد: یک نفر زحمت انجام کاری را می

کشد و سود و افتخارش نصیب دیگری می شود.

کین دَرَوَنِ قَاد قَاد

Kin darvené qâd qâd

ترجمه: قد قد کننده در پشت سر آدم.

کاربرد: کسی که با حرف هایش حوصله آدم

را سر ببرد.

کین ره بَشِستِن، اِسبِه سَنگِ سَرِ بَهشتِن

Kin re bašesten, esbé sangé sar

behešten

ترجمه: کوه اُحد در آوردن.

کاربرد: کسی که مشکلی کوچک را بزرگ جلوه دهد.

کَه مَرَدِمِ هَسْتِه، کَه ایندُن کِه تِنه عِ؟

ka mardemé haste, ka indon ke tenée?

ترجمه: کاه مال مردم است کاهدان که مال توست؟

کاربرد: هشدار به آدم پر خور که بر سر سفره مفت نشسته و پر خوری کند.

کُهنه قِوا اوستی نداشتن

Kone qevâ usti nedašten

ترجمه: قباي کهنه آستين نداشتن.

کاربرد: وقتی کسی که حرف حقش خریدار نداشته باشد، گوید.

کُهنه لَمِه ره پِشت ديم ها کاردِن

Kone lame re pešt dim hâkârden

ترجمه: نمد کهنه را پشت و رو کردن.

کاربرد: ۱. مرتب و تمیز کردن خانه برای پذیرایی از مهمان ۲. فرصت خواستن برای آمادگی انجام کاری.

۷۳. کَهَر: اسمی که رنگش سرخ مایل به سیاه باشد.

ترجمه: کُن که مال تو نیست درخت در آن فرو برود.
کاربرد: کسی که برای مال دیگران دلسوز نباشد.

کیوئی ۲ کِرگ ره آنده روا ورنه تا کیوئی وئه
Kivunié kerg re ande revâ varne ta
kivuni vune

ترجمه: مرغ های زن کدبانو را آنقدر روباه می برد تا کدبانو می شود.
کاربرد: برای تجربه اندوختن، هزینه لازم است. (تجربه و خطا).

کیوئی که د تا بوییه، کچه کیترا نشسته موندنه
kivuni ke de tâ baviye, kaçe ketrâ
našeste mondene

ترجمه: کدبانو خانه که دو نفر بشود، قاشق و کفگیر نشسته می ماند.^{۷۵}

کاربرد: وقتی برای یک کار دو مسئول گمارند و آن کار ناتمام مانده باشد.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: کیوئی که د تا بوییه، لوه لاقلی نشسته موندنه.

ترجمه: کُن را شستن و روی سنگ سفید گذاشتن.

کاربرد: شخص مقدس مآب که گذشته خلافش را فراموش کرده باشد.

کین سر لو ها کاردن

Kin sar lo hâkârden

ترجمه: روی کُن نشستن و عوعو کردن.^{۷۴}
کاربرد: برای کسی که در دعوا فقط رجزخوانی و داد و بیداد می کند، گویند.

کین سلوال دبییه، بند ره قایم کاندِه

Kin šelvâl daniye, band re qay.yem
kânde

ترجمه: شلوارش (از بس که پاره شده انگار) به پایش نیست ولی بند شلوار را محکم می بندد.

کاربرد: اصل چیزی از دست رفته باشد و کسی بخواهد فرع آن را حفظ کند.

کین که تینه نییه، دار بُره

kin ke tené niye, dâr bore

^{۷۵}. کچه: قاشق چوبی / کیترا: کفگیر چوبی.

^{۷۴}. سگ های ترسو معمولاً روی باسن خود می نشینند و برای ترساندن گرگ عوعو می کنند در حالی که باید به سوی گرگ یورش ببرند.

کَهِو پِلِه بَزوئِن

Kahu péle bazoen

ترجمه: آبله کبود زدن.

کاربرد: نوعی نفرین است.

حرف « گ »

گالِ بوارهِ گالابی ره ، کینِ دَرَوِنِ خِرابیِ ره

Gâl bevâre gâlâbi re, kin darvené
xerâbi re

ترجمه: گُلِ بیارد به گلابی خانم و کثیفی
هایش را.^{۷۷}

کاربرد: ۱. به کسی گویند که در انجام کاری
مشکل دارد اما به دنبال انجام کار جدیدی
هست ۲. کسی که سابقه بدی داشته و بخواهد
کاری را که با شخصیت اش جور در نمی آید
انجام بدهد.

گال‌خانه، کالِ تِگِ سازه دارنه

Gâlxâne, kâl teg sâze dârne

ترجمه: خانه ای مثل دسته گُل، جارویی
فرسوده دارد.

کاربرد: کنایه از خانه ای زیبا که زنی کثیف
و بی سلیقه در آن سکونت دارد.

گالِ دُشتِ دیم

Gâl došt dim

ترجمه: صورت مثل نان لکه دار و سوخته.
کاربرد: به کسی که صورتش دارای
سوختگی و یا سیاهی باشد، گویند.

گارزِ رُوستِمِ بِنِه بَزوئِن

Gârzé rustem bene bazoen

ترجمه: گرز رستم را بر زمین کوبیدن.

کاربرد: به کسی که انجام کاری کوچک را
به رخ دیگری می کشد، گویند.

نوعی دیگر از این ضرب‌المثل: نَمِ چِشیِ ءِ
رُوستِمِ گالیِ هاکارِدِن

گالِ بوارهِ تَرَدِیمِ اَسِیوِ ره، هِرگِزِ نَدِییِه رَنگِ

اُره

Gâl bevâre tardimé as.siyô re,
hargez nadiye rangé o re

ترجمه: گُلِ بیارد به آسیابِ تَرَدِیم، که هرگز
رنگِ آبِ را ندید.^{۷۶}

کاربرد: ۱. به کسی گویند که در انجام کاری
مشکل دارد اما به دنبال انجام کار جدیدی

هست ۲. به کسی گویند که سابقه بدی داشته
و بخواهد کاری که با شخصیت اش جور در

نمی آید را انجام بدهد.

^{۷۷} . گالابی: کسی که برای خوشبو کردن خود از
گلاب استفاده می کند.

^{۷۶} . تردیم: اسم مکان عام است در ارتفاعی از کوه که
آب وجود ندارد و یا آب بر آن سوار نمی شود تا
کسی بخواهد در آنجا آسیاب آبی بسازد.

Gâleš ke pir baviye, gug von vune
ترجمه: گالش که پیر شد نگهبان گوساله می
شود.

کاربرد: به انسان در زمان پیری مسئولیت های
سبکتر می دهند و از تجربه اش استفاده می
کنند ولی او را کنار نمی گذارند.

گالش نیمه گوره بدیمه!

Gâleš nime go re badime

ترجمه: اگر گالش نیستم گاو را (که) دیدم.
کاربرد: شخص برای اثبات و یادآوری تجربه
خود گوید.

گب دل ره خاش دارنه، خایه ره خراب

Gab, del re xaš dârne, xâne re xerâb

ترجمه: حرف، دل آدم را خوش و خانه آدم
را خراب می کند.

کاربرد: برای دو نفر که در حرف زدن زیاده
روی می کنند و از انجام کارهای خود باز می
مانند، گویند.

گت آغوز به دله

Gat âquzê bé dele

ترجمه: گردوی بزرگ بی مغز.
کاربرد: به آدم درشت هیكل که هیچ کاری
از دستش بر نمی آید، گویند

نکته: گال دُشت حالتی که نان بر اثر حرارت
زیاد تنور بعضی از جاهای رویش می سوزد و
قهوه ای رنگ می شود.

گال سر گیمه

Gâl sar geme

ترجمه: درپوش جوال.
کاربرد: به کنایه به آدم قد کوتاه می گویند.

گال وجین، گی وجین وئه

Gâl vejî, gi vejî nune

ترجمه: دست چین کننده، سر آخر مدفوع
نصبش می شود.

کاربرد: کسی که در انتخاب چیزی یا کسی
وسواس بخرج بدهد، چیز یا شخصی بی ارزش
نصبش می شود.

گالش دل بو، نره گوره گوگ ماسننده

Gâlešê del bu, narê go re gug
mâsonende

ترجمه: اگر دل گالش به کار باشد گوساله را
به گاو نرمی چسباند (و شیر می دهد)
کاربرد: اگر باب میل کسی باشد می تواند
کاری غیر ممکن را انجام بدهد.

گالش که پیر بوییه، گوگ وئن وئه

ترجمه: خیر (کاسبی) گدا را از او بگیری، رسوا می شوی.

کاربرد: از حاصل دست رنج انسان فقیر چیزی برای قرض نخواه که رسوا می شوی، زیرا باعث می شود او در فقر بیشتری فرو برود.

گُداَرِ جِه تَنَشِنِه سَگ کاتِه بَهِیتِن؟

Godâr je banšené sag-kâte bahiten?

ترجمه: از گُداَر (مگر) می توان توله سگ گرفت؟^{۷۸}

کاربرد: از آدم های خسیس نمی توان چیزی گرفت.

گدایی بُوِ بَدی دَارَنه، بَرِکَتِ خُبِ دَارَنه

Gedâi buyé badi dârne, barketé

xobé dârne

ترجمه: گدایی بوی بدی دارد، اما برکت زیادی دارد.

کاربرد: برای کسی گویند که از دیگران مثل گداها چیزهایی کم می گیرد و هنگامی که روی هم انباشته می کند، چیز زیادی حاصل می شود.

گَتِ تَن بَه عَقِل

Gad tan bé aqel

ترجمه: تن بزرگ بی عقل.

کاربرد: برای آدم های درشت هیکل یا بزرگسال که عقل شان کم باشد، بکار می رود.

گَتِ خَرِ هَنُو دِمبَالِ دَرِه

Gaté xar hanu dembâl dare

ترجمه: خر بزرگ هنوز عقب تر است.

کاربرد: در برابر مشکلی کوچک که مشکل بزرگتری نیز در پی خواهد داشت / مشکل بزرگتر هنوز نیامده و در راه است.

گَتِ مَوسِ رِه گَتِ شِلَوَالِ خَانِه

Gate mus re gaté šelvâl xâne

ترجمه: گَد...ن بزرگ، شلوار بزرگ نیاز دارد. کاربرد: برای داشتن رفاه و امکانات در زندگی، تلاش زیاد هم لازم است.

گِداَءِ خِرِ رِه بَهِیتِه، رَسَوَا وَئِه

Gedâe xer re bahité, resvâ vuné

^{۷۸}. گدا: طایفه ای که اصالتی هندی داشته و در نواحی شرقی مازندران به ویژه بهشهر ساکن هستند و به شغل شکارچی و میرشکاری مراتع در مقابل گراز ها مشغول بوده و معمولاً سگ های زیادی در موقع شکار به همراه

دارند اما توله سگ های خود را به کسی نمی دهند. گداها هم چنین نوازندگان چیره دستی در موسیقی نواحی شرقی مازندران هستند.

گر سر ره گام بکاردن

Ger sar re gâm bakârden

ترجمه: سر کلاف گره خورده را گم کردن.
کاربرد: وقتی که سر رشته کاری از دست آدم در برود و در انجام آن دچار مشکل بشود، گویند.

ترجمه: روی گزنه آب گرم ریختن.^{۷۹}

کاربرد: وقتی که عصبانیت کسی به یک باره فرو بنشیند، گویند.

گیس ور دکیتن

Ges var daketen

ترجمه: گردن کج شدن.
کاربرد: توصیف حالت سرافکنده شدن پیش دیگری / حالت بیماری و بی حالی کسی.

گرن بز، سر چشمه اُخاره

Garen bez sar çeşme o xâre

ترجمه: بُز گر گرفته از سرچشمه آب می خورد.

گلی ره خوئک بزنه

Gali re xuek bazne

ترجمه: گلو را خُناق بزند.^{۸۰}
کاربرد: نوعی نفرین برای کسی یا کسانی که صدایشان باعث آزار دیگران می شود.

کاربرد: کسی که با همه کیفی و بدی اش (ظاهری و شخصیتی) می خواهد خود را آدم متشخص جا بزند.

گزیگ دست هدائن

Gazeg dast hedâen

ترجمه: چوب به دست کسی دادن.
کاربرد: بهانه دست کسی دادن .

گنج، خیرابه دَره

Ganj, xerâbe dare

ترجمه: گنج در ویرانه هاست.
کاربرد: برای وصف کسی که علم زیاد دارد ولی ظاهری ساده دارد، بکار می رود.

گزنه سر ره پتو هِشِنِین

Gazne sar re pato hešien

^{۷۹} گیاه گزنه که حالت گزندگی شدیدی روی پوست انسان دارد، وقتی بر رویش آب گرم ریخته شود، زهر و گزندگی خود را از دست می دهد.

^{۸۰} خوئک: بیماری خُناق، خفگی، از انواع بیماری چهارپا و پرنده / فرهنگ واژگان تبری ذیل واژه خوئک.

کاربرد: برای آدم های بد دهان که به همه
کس فحاشی می کنند گویند.

گو بزائه

Go bezâe

ترجمه: گاو زائید.

کاربرد: وقتی که بی موقع درکاری مشکل
پیش آید.

گو تر ره دمسته

Go tor re damete

ترجمه: گاو تبر را لگد کرد.

کاربرد: برای کار کسی بهانه آوردن و مزد
ندادن.

گو خاش شاخ ره وینده، شونه چرا

Go xâš šâx re vinde šune çerâ

ترجمه: گاو شاخش را نگاه می کند و به چرا
می رود.

کاربرد: انسان عاقل توانایی اش را می سنجد،
بعد کاری را شروع می کند.

گو خانه بهیری دمبال ره هارش

Go xané bahiri dembâl re hâreš

ترجمه: می خواهی گاو بخری به کپلش نگاه
کن.

گند پر توئوش کانه

Gandé pert.tuš kânde

ترجمه: بوی گند شدید می دهد.

کاربرد: وقتی جایی یا چیزی یا کسی بخاطر
کثیفی بوی بدی بدهد.

گندم گندم جه عمل انه

Gandem gandem je amel éne

ترجمه: گندم از گندم می روید.

کاربرد: در مقابل رفتار بی ادبانه فرزندان که
ناشی از بی تربیتی خانواده اش است.

گندم گندم جه رنگ گیئرنه، همسائه

همسائه جه قم گیئرنه

Gandem gandem je rang gierne,

hemsâe hemsâe je fam gierne

ترجمه: گندم از گندم رنگ می گیرد، همسایه
از همسایه فهم می آموزد.

کاربرد: در باره تاثیر همسایه و نقش او در
تربیت که معمولاً برای آدم های بی تربیت
بکار می رود.

گندی تگ وا بویئن

Gandi teg vâ bavien

ترجمه: دهان گند باز شدن.

Go garzi re gug sar bahiten

ترجمه: تلافی گاو را روی گوساله در آورن.
کاربرد: به کسی گویند که تلافی آدم بزرگتر را روی کوچکتر در می آورد.

گو که شیر دینه، ونه توار چه مینه

Go ke šir déne, vène tevâr je may.yene

ترجمه: گاوی که شیرده باشد از تبارش معلوم است.

کاربرد: کسی که مدعی بلد بودن کاری باشد از رفتارش پیداست.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: گو که شیر دینه، ونه گین چه مینه (گاوی که شیرده باشد از پستان هایش معلوم است).

گو گوز بخارده، کیره بسوینه

Go guz baxâre keré basute

ترجمه: گاو گوزید و کرایه اش سوخت.
کاربرد: برای کسی که بعد از کار و زحمت، دستمزدش را نگیرد، گویند.

گو گی تب چه نظر هنیشتن

Go gi tab je nazer heništen

ترجمه: نظر کسی به پهن گاو نشستن.

کاربرد: برای گرفتن و یا خریدن چیزی باید به خصوصیات ظاهری و جانبی اش هم توجه کرد.

گو دکته پمبه جار

Go dakete panbe jar

همچون پنبه زاری که در آن گاو افتاده است.
کاربرد: ۱. برای بیان اوضاع شلوغ و بی نظمی کاری و یا محیطی بکار می رود ۲. به کنایه اگر خشک شلوار کسی پاره باشد و طرف خودش نداند، گویند تا طرف متوجه شود و جمع و جور بنشیند.

گو دله خره بموندستن

Go dele xar re bamondesten

ترجمه: به خری در میان گاوها شبیه بودن.
کاربرد: کسی که با داشتن قدی بزرگتر نسبت به بچه ها، با آنان بازی می کند.

گو ره ندیمه، گو گی ر بدیمه

Go re nadime go gi re badime

ترجمه: گاو را ندیدم، پهن گاو را دیدم.
کاربرد: کسی گوید که تجربه ای در کاری دارد ولی دیگری به او می گوید که تو از این کار سررشته نداری.

گو قرضی ره گوگ سر بهیشتن

کاربرد: برای کسی بکار می رود که سر در گم بوده و متحیرانه به اطراف نگاه می کند.

گوز جه آغوز بشکینین

Guz je âquz beškenien

ترجمه: با گوز گردو شکستن.

کاربرد: برای کسی که با رسیدن خبر خوشی، سر حال و با نشاط شده باشد.

گوز جه گنبرز بساتین

Guz je gonbez besâten

ترجمه: از گوز، گنبد ساختن.^{۸۱}

کاربرد: کسی که از کاه، کوه می سازد.

گوز دره غریبی، لاف دره آسیو کومه

Guz dare qaribi, lâf dare as.siuo kume

ترجمه: گوز در غریبی است و لاف در کومه

آسیاب است.

کاربرد: برای کسی که لاف چیز های بی

ارزش را می زند، بکار می رود.

گوز دنه چکمه پا مال کانه

دیدن این برج بلند که بلندترین بنای آجری دنیا می باشد، احتمالاً باعث ساخت این ضرب المثل شده است.

کاربرد: وصف کسی که هر چیزی نظرش را جلب کرده و به آن علاقمند می شود.

گو گی مین ره شیش بزین

Go gi mion re šiš bazoen

ترجمه: وسط پهن گاو را با ترکه زدن (و به دو نیم کردن)

کاربرد: برای دو چیز و یا نفر که خیلی شبیه هم باشند بکار می رود.

گوء لامیزه و گوگ لامیزه سوا هسته

Goé lâmize o gugé lâmize sevâ haste

ترجمه: گوشت بناگوش گاو و گوساله جدا از هم هستند.

کاربرد: حساب و کتاب هر نفر با دیگری جداست.

گوز بخارده شوکا واری فرشه

Guz baxârde šokâ vâri farše

ترجمه: مثل شوکایی که بگوزد، دور و برش را نگاه می کند.

^{۸۱}. گنیز یا گنبد اشاره به برج بلند شهر گنبد کاووس در استان گلستان است که اهالی بالاده در حدود سال های ۱۳۳۰ ش و قبل از آن، برای چرای گوسفندان در فصل پاییز و زمستان به ترکمن صحرا می رفتند و

کاربرد : ۱. تنبیه کسی که کار بدی انجام داده، انجام کاری مشابه کار اوست ۲. هر زهری یک پادزهر دارد.
نگاه کنید به: ترشی آش دِوا، تریبه.

گوزنگو کُفته کَش دارنه

Guzangu kofte kaš dârne

ترجمه: حشمت سرگردانگ برای خود خدمه دارد.

کاربرد: کسی که خودش کاره ای نیست ولی یک یا چند نفر را به عنوان همکار (ور دست) خود دارد تا جایگاه خود را مهم جلوه بدهد.

گوسین بو هزار، پیئر خانِه و برار

Gusben bavu hezâr, pier xân o berâr

ترجمه: گوسفند وقتی هزار تا شود، نیاز به پدر و برادر دارد.

کاربرد: برای حراست از مال و ثروت زیاد نیاز به افراد زیادی است که هم محافظت کنند و هم خیانت نکنند.

گوسین کیکا آدم بکاشته

Gusben kekâ âdem bakâšte

ترجمه: پشگل گوسفند، آدم کشته است.

Guz dene çakme pâmâl kânde

ترجمه: می گوزد و با چکمه پایمالش می کند.

کاربرد: کسی که خلاف یا خطایی انجام می دهد و می خواهد با حرکات دیگر آن را کم رنگ کند.

گوز دینه، گوز په رَمینه

Guz dene guz pé ramené

ترجمه: می گوزد و همراه گوزش رم می کند.
کاربرد: کسی که از حرکات خود هم می ترسد.

گوز مُوس جه دَر بُرده، شِلوال جه یم دَر شونه

Guz mus je dar borde, šelval je em dar šune

ترجمه: گوز که از ک...ن بیرون رفت از شلوار هم بیرون خواهد رفت.

کاربرد: حرف و رازی که از دهان کسی بیرون رفت همه آن را خواهند فهمید.

گوزن مُوس دِوا، جو نونه

Guzen musé devâ, jo nune

ترجمه: درمان کسی که می گوزد، نان جو است.

گُوش دَوُو، گُوشبَارِه چِه بَسیارِه

Guš davo, gušbâre çe besyâre

ترجمه: گوش باشد گوشواره فراوان است.
کاربرد: ۱. زمینه انجام کاری فراهم باشد،
انجام دهنده آن کار فراوان هستند. ۲. سلامتی
و تندرستی باشد، هر کاری انجام پذیر است.

گُوش رِه بکشین

Guš re bakšien

ترجمه: گوش را کشیدن.
کاربرد: کسی را تنبیه کردن.

گُوش کَشی ها کاردِن

Guš kaši hâkârden

ترجمه: گوش کشیدن.
کاربرد: گوش کشی کردن برای شنیدن خبری.
گونه ای دیگر از این ضرب المثل: گُوش
بکشین

گُوشْت نَخارنِه، گُوشْت شور اُره خارنِه

Gušt naxârne, gušt šur o re xârne

ترجمه: گوشت نمی خورد ولی آب گوشت
پخته شده را می خورد.
کاربرد: کسی که می گوید از خوردن خوراکی
پرهیز دارم ولی متعلقات آن خوراک را می

کاربرد: هشدار برای پرهیز از شوخی هایی
که ممکن است ناخواسته منجر به آسیب بدنی
و یا مرگ یکی از طرفین شود.

**گُوسِن هَر چی لاغِر بُوِه، خاش می سَر
خاسِنِه**

Gusben harçi lâqer bavuhe, xâš

mi sur xâsene

ترجمه: گوسفند هر چند لاغر شود باز هم
روی پشم خود می خوابد.
کاربرد: انسان هر چند فقیر باشد باز هم وابسته
به ایل و تبارش هست.

گُوش پِلِج هدائِن

Guš pelij hedâen

ترجمه: گوش پیچاندن.
کاربرد: کسی را تنبیه کردن.

گُوش تُوِه

Guš tove

ترجمه: ای گوش توبه. (موقع گفتن گوش خود
را نیز می گیرند).
کاربرد: کسی که یک بار از انجام کاری و یا
گوش دادن به حرف کسی زیان دیده باشد و
وقتی بار دوم به او می گویند، از انجام آن کار
پرهیز می کند.

کاربرد: وقتی کسی بخوهد با ابزار و یا چیز کوچکی، کاری بزرگ را انجام بدهد.

گی خاش گند ره نِشانه، اُ خاش رُش ره
Gi xâšé gand re nešnâne, o xâšé
roš re

ترجمه: مدفوع بوی گندش را نمی شنود و آب صدای حرکت خود را.
کاربرد: کسی که متوجه عیب های خود نیست و عیب دیگران را بازگو می کند.

گی ره هر چی ویشته چو تک بزنی ویشته
گندانه
Gi re har çi vište çu teg bazni, vište
gand éne

ترجمه: مدفوع را هر چقدر بیشتر با چوب به هم بزنی، بیشتر بوی گندش در می آید.
کاربرد: وقتی که سر به سر دیگری بگذاری آن شخص بیشتر عصبانی شده و فحاشی می کند.

خورد: / کسی که کاری را انجام نمی دهد ولی حاشیه های آن را انجام می دهد.

گُوگ چِنگَم اِستائِه؟
Gug çengom éstae?

ترجمه: (مگر) گوساله در طویله داری؟
کاربرد: برای کسی که برای رفتن به خانه زیاد عجله می کند، گویند.

گُوگ واری بِلِشْتِن
Gug vâri balešten

ترجمه: مثل گوساله لیسیدن.
کاربرد: وصف حال کسی که وقتی به دیگری می رسد خیلی تحویلش گرفته و به سر و رویش دست می کشد.

گَل زور بُو کاندِه
Gal zur bu kânde

ترجمه: بوی فضله موش می دهد.
کاربرد: معمولاً خانم ها برای خانه ای بکار می برند که با صاحبش مشکلی داشته باشند.

گومِشِ مَوس و انگوست؟
Gomešé mus o angust?

ترجمه: ک...ن گاومیش و انگشت؟

Lâl o mim bavien

ترجمه: ساکت شدن.

کاربرد: کسی که در مقابل دیگران سکوت کند و حرف نزند.

لام تا کام ناهوتین

Lâm tâ kâm nâhuten

ترجمه: لام تا کام نگفتن.

کاربرد: کسی که در مقابل دیگران سکوت کند و حرف نزند.

لپی لپی ها کاردین

Lopey lopey hâkârden

ترجمه: فخر فروشی کردن.

کاربرد: برای افراد فیس و افاده ای بکار می برند.

لته پشت بشورن

Late pešt bašuren

ترجمه: جنازه اش را روی تخته بشویند.

کاربرد: نوعی نفرین است که ۱. معمولاً برای بچه هایی که خود را کثیف می کنند ۲. برای کسی که در گوشه ای مدفوع کند، گویند. نوعی دیگر از این ضرب المثل: تخته پشت بشورن.

حرف « ل »

لال خِله حَرَف زَنده، شِل خِله راه شُونِه

Lâl xelé harf zande, šel xelé râh šune

ترجمه: لال زیاد حرف می زند، شل زیاد راه می رود.

کاربرد: کسی که عیبی دارد، کاری انجام می دهد که عیبش بیشتر آشکار می شود.

لال گب بزوئن جه سِر نوئه، شِل راه بُردن جه

Lâl gab bazoen je ser navune, šel râh borden je

ترجمه: لال از حرف زدن و شل از راه رفتن خسته نمی شود.

کاربرد: هر کس عیبی داشته باشد کاری می کند که همه می فهمند او عیب دارد.

لال مار، لال وچه ع حَرَف ره فَمینه

Lâlê mâr, lâi vaçéé harf re famene

ترجمه: مادری که بچه لال دارد، حرف بچه لال را می فهمد.

کاربرد: کسی که به دردی گرفتار شده باشد درد دیگران را می فهمد.

لال و میم بویئن

لُجِه بِنِه رِه شیار ها کاردِن

Loçe bene re şîâr hâkârden

ترجمه: با لب زمین را شیار کردن.
کاربرد: وصف کسی که اخم هایش در هم باشد.

لَمپا خاش کین رِه سُو نَدِنِه

Lampâ xâş kin re su nadene

ترجمه: چراغ لامپا زیرش را روشن نمی کند.
کاربرد: کسی که خیر و سودش به آشنایان و فامیل نمی رسد.

لُجِه پِرْتُ هِدَائِن

Loçe pert.to hedâen

ترجمه: لب و لوچه پشت و رو کردن.
کاربرد: کسی که با بیرون دادن لب پایین بخواهد بی تفاوتی و یا نه گفتن خود را برساند.

لَمِه لَا بَهَشْتِن

Lame lâ behêşten

ترجمه: (حرفی را) زیرنمد گذاشتن.
کاربرد: تاکید بر بروز ندادن حرف و یا خبری.

لِنِگ بِنِه رِه بِنْد نَوْنِه

Leng bene re band navune

ترجمه: پایش بر زمین بند نمی شود.
کاربرد: کسی که بخاطر چیزی بسیار خوشحال است.

لُجِه نَفِیرِ بَوِیْئِن

Loçe nafir bavien

ترجمه: لوچه کسی آویزان شدن.
کاربرد: وصف کسی که اخم هایش در هم و با دیگران سر سنگین باشد.

لِنِگ بِنِه زَن بَوِیْئِن

Leng bene zan bavien

ترجمه: پا بر زمین زن شدن.
کاربرد: برای کسی که روی پاهای خود بایستد.

لِخِه لِخِه جَانْدَار واری بُزجویی ها کاردِن

Lexe lexe jândâr vâri bozjui hâkârden

ترجمه: مثل ژاندارم های پیر و شلخته بازجویی کردن.

لِنِگ تِگ نُو هَسْتِه

Leng teg nu haste

کاربرد: به کسی که از روی نادانی، زیادی پرس و جو کند و گیر بدهد، گویند.

لو گُوش بَپرِستِه

Lo guš bāp.pereste

ترجمه: لب پریده.

کاربرد: ۱. به زن مطلقه ۲. به کسی که عیبی داشته باشد و یا کسی که آسیبی دیده باشد، گویند.

تبرستان

لَوِه لاقِلی بَرِشتِن

Lave lâqeli barošten

ترجمه: دیگ و ماهی تابه به هم کوبیدن.
کاربرد: بد خلقی کردن برای بیان نارضایتی خود به دیگران.

لَوِه لاقِلی رِه گُونِه تِن کین سیوِ

Lave lâqeli re gune ten kin siyoe

ترجمه: دیگ به ماهی تابه می گوید ته ات سیاه است.
کاربرد: کسی که عیب خود را نمی بیند ولی عیب دیگران را باز گو می کند.

ترجمه: نوک پاها نو هست.

کاربرد: برای توصیف آدم خوش ظاهر و بد باطن گویند.

لِنگ رِه خِلِه پارت بَزنی جِر شُونِه

Leng re xelé pârt bazni jer šune

ترجمه: پاها را خیلی از هم باز کنی گوشتش پاره می شوی.

کاربرد: نوعی هشدار که اگر کسی بیشتر از توانش کاری را انجام بدهد و یا زیاده خواهی کند، زیان خواهد دید.

لِنگ رِه ولِیگ کاندِه جِه هدائِن

Leng re valig kânde je hedâen

ترجمه: پا به کنده درخت ولیگ دادن.^{۸۲}
کاربرد: ۱. کسی که در جایی ماندگار شده و قصد رفتن از آنجا را نداشته باشد ۲. کسی که بر سر حرف خود استوار باشد.

لِنگِ لو ها کاردِن

Lenge lo hâkârden

ترجمه: زیر پا گذاشتن.
کاربرد: احترام کسی را مراعات نکردن.

^{۸۲} ولیگ: درخت زالزاگ سیاه جنگلی که ریشه ای محکم در خاک دارد.

حرف « م »

مار ره شی بدائین

Mâr re ši bedâen

ترجمه: مادر کسی را شوهر دادن.

کاربرد: نوعی ناسزا و تهدید به معنی زیان رساندن و یا حساب کسی را رسیدن است.

مار کاتی ره دمیشتن

Mâre kâti re damešten

ترجمه: بر موهای بالای پیشانی مادر کسی مدفوع کردن.

کاربرد: نوعی ناسزا به معنی دمار از روزگار کسی در آوردن است.

مار ونه عزا هنیشه

Mâr vené azâ heniše

ترجمه: مادر به عزایش بنشیند.

کاربرد: نوعی نفرین است.

مازدرن انگور مَمیج نوته

Mâzderoné angur mamij navune

ترجمه: انگور مازندران کشمش نمی شود.

کاربرد: ۱. در توصف روستا یا شهر و مکانی گویند که در آن افراد صالح به عمل نیایند.

۲. به کسی که عرضه انجام کاری را ندارد، گویند.

ماز کاته ره مرگ بهیته، رو به دیرا شونه

Mâz kâte re marg bahite, ru be deyrâ šune

ترجمه: بچه زنبور که بوی مرگ را حس کند به سوی دریا می رود.

کاربرد: کسی که برای تنبیه شدن، کارهای ناشایست در حق دیگران انجام می دهد تا آنان را وادار کند که با او درگیر شوند.

ماش دله مرجی

Mâš dele merji

ترجمه: عدس میان ماش.

کاربرد: کسی که در هر کاری دخالت می کند.

مافور ره ترک هدائین

Mâfur re tark hedamen

ترجمه: دماغ کسی را ترک دادن.

کاربرد: وقتی کسی به گفتن چیزی و یا رفتن به جایی عادت کرده و طوری با تندى و تهدید با او برخورد شود که ترک عادت کند.

مال مردم، دل ب رحم

مرد ره غیرت کاشینه، آسب ره سرباری

Mard re qéret kâšene, asb re sarbâri
ترجمه: مرد را غیرتش می کُشد و اسب را
بار اضافی.

کاربرد: هر جا سخن از مردانگی به میان آید
گفته می شود که مردان باغیرت زود می

میرنند

مرد سیل هسته، زن پزرین (پنداس)

Mard sél haste zan parzin (pendâs)

ترجمه: مرد سیل است و زن سیل بند. ^{۸۴}
کاربرد: مرد نیروی کار است و زن مدیر
اقتصادی خانواده که بر مبنای درآمد زندگی
را اداره می کند.

مرد کیش بزه بویین

mard keš baze bavien

ترجمه: به مرد شاشیده شدن. ^{۸۵}

^{۸۵} می گویند نوجوانی هر روز در تاریکی صبح از
ایوان خانه بر سر عابران کوچه ادرار می کرد و هر بار
پدرش به او می گفت که «هتو مرد کیش بزه نوی». تا
اینکه یک روز صبح، او بر سر شخصی زیرک ادرار
کرد و آن شخص به نیرنگی او را به کوچه کشاند و
یک گوشش را بریده و کف دستش گذاشت. پدرش
وقتی گوش بریده او را دید گفت «اسا مرد کیش بزه
نوی» (اکنون بر مرد شاشیدی).

Mâlê mardem, delé bé ram

ترجمه: مال مردم و دل بی رحم.
کاربرد: به کسی گویند که برای مال مردم
دلسوزی نکند.

مال مُصطفا علی ره حره؟

Mâlê mostefâ ali re harome?

ترجمه: مال مصطفی (ص) بر علی (ع) حرام
است؟ ^{۸۳}

کاربرد: وقتی کسی از مال شخصی که با هم
نسبت بسیار نزدیکی مثل پدر و فرزندی
دارند، استفاده می کند ولی شخصی دیگر
مانعش می شود.

مرد خاش تگ جه گپ زنده

Mard xâš teg je gab zande

ترجمه: مرد با دهانش حرف می زند.
کاربرد: به کسی که قولی داده ولی زیر قولش
زده، گویند.

^{۸۳} حضرت علی (ع) داماد حضرت محمد مصطفی
(ص) هستند و استفاده از اموال پیامبر (ص) بر علی
(ع) روا و حلال است.

^{۸۴} پزرین: خار و خاشاکی که در پشت سد و بند
جمع شود. / پنداس یا پنداز: خار و خاشاک و اشیایی
که موجب بند آمدن آب لوله و گنگ گردد. و هم
چنین جمع شدن آب در پشت مانع.

Merde rinde, pâyé zende re gierne

ترجمه: مرده می ریند و پای زنده را می گیرد.
کاربرد: کسی که کاری انجام بدهد ولی عواقبش گریبان دیگری را بگیرد.

مردی یخ داشته، غم نداشته

Mardi yax dašte, qam nedâšte

ترجمه: مرده یخ داشت و غم نداشت.
کاربرد: اهمیت دادن به خوشی های زندگی و شاد زیستن.

مرغانه دله می وه بگیردستن

Merqâne dele mi ve bagerdesten

ترجمه: داخل تخم مرغ به دنبال مو گشتن.
کاربرد: به آدم بهانه جو می گویند.

مرغانه کاجه کانه، قُدقُد ره آم سر کانه؟

Merqâne kâje kânde, qod qod re
am sar kânde?

ترجمه: تخم مرغت را کجا می گذاری که قددقت را بر سر ما می کنی؟
کاربرد: کسی که کار برای دیگران انجام می دهد و خستگی و عصبانیت را سر دیگری خالی می کند.

کاربرد: کسی که برای اولین بار سزای کارهای زشت خود را گرفته است.
دو گونه دیگر از این ضرب المثل: اسا مرد کیش بزه بوی (حالا بر مرد شاشیدی) / هتو مرد کیش بزه نوی (هنوز بر مرد نشاشیدی).

مردم تگ دینگین

Mardemé teg dingoen

ترجمه: به دهان مردم انداختن.
کاربرد: حرفی را بر سر زبان ها انداختن.

مردم خر ره یگ وری سوار بویین

Mardemé xar re yeg vari sevâri
bavien

ترجمه: خر مردم را یک وری سوار شدن.
کاربرد: کسی که با مال دیگری پُز بدهد.

مردِه ء دست کاتائه

Merdeé dast kâtâe

ترجمه: دست مُرده، (از دنیا) کوتاه است.
کاربرد: به کسی گویند که پشت سر شخص مُرده غیبت کند و یا فحش بدهد.

مردِه رینده، پای زنده ره گیئرنه

میره زنده کیه گت تر خوردتری ره یاد بیرم
Mere zande ke gat.ter xurdtteri re
yâd bayrem

ترجمه: مرا می زند که بزرگتر و کوچکتر
بودن را یاد بگیرم.
کاربرد: تربیت کردن کسی با تنبیه.

مسیگ تلی واری دِماستِن

Maseg tali vâri demâsten

ترجمه: مثل تیغ مسگ به چیزی چسبیدن.^{۸۷}
کاربرد: به کسی گویند که برای بدست
آوردن چیزی اصرار می کند.

مگه تن مُوس ره اسکینه جه بکندینه؟

Mage ten mus re eskene je bakendine?

ترجمه: مگر ک...نت را با اسکینه کردند؟^{۸۸}
کاربرد: برای فردی که بدون دریافت مزد،
دنبال انجام دادن کار دیگران است.

مگه تن وه دل خاشی حرُمِه؟

Mage ten ve delxâši harome?

تیغ های چسبنده تشکیل شده و بر لباس انسان و یا
پشم گوسفندان می چسبد و به سختی جدا می شود.
^{۸۸} اسکینه: ابزاری فلزی که درودگران برای تراش و
ایجاد نقش بر روی چوب از آن استفاده می کنند.

میر هاکن، دیرا ره میسِن هاکن

Mer hâkon, deyrâ re miyon hâkon

ترجمه: بسم الله بگو از دریا گذر کن.
کاربرد: برای دلداری کسی می گویند که از
شب و یا چیزی بترسد و با یاد و ذکر خداوند
به او آرامش قلب می دهند.

میره بَوین، مین وه قِوا بدوچ

Mere bavin, men ve qevâ baduj

ترجم: مرا ببین، برایم قبا بدوز
کاربرد: در بیان نداشتن وضعیت مالی مناسب
و بر حذر داشتن از خرج تراشی (وضع مالی
مرا ببین سپس برایم مخارج در نظر بگیر).

میره دارنه خال کاندِه توسکا دار چله ره دارنه

Mere dârné xâl kânde tuskâ dâré

çel.le re dârné

ترجمه: مرا که داری، خیال کن شاخه درخت
توسکا را داری.^{۸۶}

کاربرد: به شوخی به کسی گویند که نسبت
به گوینده و پشتیبانی اش دلگرم شود.

^{۸۶} شاخه درخت توسکا بسیار شکننده اند.

^{۸۷} مسک: یا چسبک گیاهی است یک ساله به ارتفاع
یک متر و دارای گل های گرد به اندازه فندق که از

Mage kahu varf dahite?

ترجمه: مگر برف کبود می بارد؟
کاربرد: کسی که در هوایی نه چندان سرد، احساس سرمای زیاد بکند.

ترجمه: مگر برای تو دلخوشی حرام است؟
کاربرد: به کسی می گویند که غم های عالم را پذیراست و بسیار سخت زندگی می کند و به دنبال امکانات و در آسایش زیستن نیست.

مَگِه مین دَسِت و لِنگ دَوَسِتِه هَسِتِه؟

Mage mené dast o leng daveste haste?

ترجمه: مگر دست و پایم بسته است؟
کاربرد: در جواب کسی که می خواهد برای منافع شخصی اش، باری از کسی را بلند کند.

مَگِه کَتِل کَشی دَوی؟

Mage katel kaši davi?

ترجمه: مگه کُنده کشی می کردی؟
کاربرد: برای کسی بکار می رود که بی دلیل و یا برای انجام کاری کوچک احساس خستگی کند.

مَگِه مین گَلِه داغِ خانِه؟

Mage men kal.le dâq xâne?

ترجمه: مگر سرم داغ می خواهد؟^{۸۹}
کاربرد: کسی که نخواهد کاری را بخاطر عواقب خطرناکش انجام بدهد.

مَگِه قاران غَلَط بَوِیِه؟

Mage qârân qalet baviye?

ترجمه: مگر در نوشتن قرآن اشتباه شده است؟
کاربرد: ۱. برای منصرف کردن کسی که بخاطر حرف دیگران از تصمیمش بر نمی گردد. ۲. برای بخشش خطای دیگران و یا انجام کاری که به نظر ناپسند می آید ولی چندان هم کار بدی نیست، بکار می رود.

مَگِه مین مارِ پِشْتِ قِوَالِه هَسِتِه؟

Mage men mâré pešté qevâle haste?

ترجمه: مگر پشت قباله (مهریه یا صدق) مادرم هست؟

مَگِه گَهِو وَرَف دَهِتِه؟

^{۸۹} داغی: رجوع کنید به زیرنویس در باره داغ و داغی در ضرب المثل « داغی ره کِلِه دینگی، دزد خور دار و نه » در ص ۹۹.

مَلْکِمِیتِ بَزِه

malkemit baze

ترجمه: مَلْکُ الموت زده.

کاربرد: نوعی نفرین و با آرزوی مُردن است.

مَلْکِمِیتِ بَمُو، گُونِه مَرِیضِ اُونِ وَرْخَانِه دَرِه

Malkemit bemo, gune mariz un var

xâne dare

ترجمه: عزرائیل که بیاید، می گوید بیمار در آن اتاق است

کاربرد: کسی که گرفتاری و ضرر خود را به سوی دیگری روانه کند.

مَلْکِمِیتِ وَه رِه حَرِیْفِ نِیْیِه

Malkemit ve re harif niye

ترجمه: عزرائیل هم حریفش نیست.

کاربرد: برای آدم هایی که (در گفتار) مغلوب کسی نمی شوند.

مِلُورُ مِلُورُ کَارِ هَا کَانْدِن

Melur melur kâr hâkâden

ترجمه: نرم نرم کار کردن.

کاربرد: توصیف حالت کسی که کاری را با حوصله و آرامش انجام می دهد.

مِلِه دِلِه کُورِ رِه بَورِ، بَرِیمِ بُدِه حُورِ رِه نُورِ

کاربرد: کسی که بخواهد از انجام دادن کاری که به او واگذار شده، سر باز زند.

مِلَّا کِه مِفْتِ بَوِیْیِه، بَاهِشِ کَاتِه وَیْسْتِ کِتَابِ لَا گِیْئِرْنِه

Mel.lâ ke meft bavie, bâmši kâte

visti ketâb lâ giern.ne

ترجمه: مُلا که مفت شود برای بچه گربه هم کتاب باز می کنند (تا از حال و روزش با خبر شوند).

کاربرد: کسی که به رایگان به کسی خدمات تخصصی بدهد، طرف پررو شده و کارهای دم دستی اش را هم به او می گوید تا انجام بدهد.

مِلْکِ خَادَا تَنْگِ نِیْیِه، پَایِ فَقِیرِ لَنْگِ نِیْیِه

Melké xâdâ tang niye, pâye faqir

lang niye

ترجمه: مُلْکِ خداوند کم نیست و پای فقیر لنگ نیست.

کاربرد : وقتی کسی از جایش (غیر از مُلْکِ شخصی) بیرون رانده شود می تواند در جایی دیگر قرار گیرد.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: مِلْکِ خَادَا کَمِ نِیْیِه .

مِمْن رِه خَانه دَر ها کُنِی، خَانه رِه سازه بَزِن
Memon re xâné dar hâkoni, xâne re
sâze bazen

ترجمه: مهمان را می خواهی بیرون کنی، خانه
ات را جارو بزنی.

کاربرد: وقتی یک مهمان چند روز در یک
خانه ای بماند و با صاحبخانه را از حضور
مهمان خوش نیاید، با جارو زدن به مهمان می
فهمانند که دیگر جایش اینجا نیست.

مِمْن مِمْن جِه بَد دارنه، صابخانه هَر دِ جِه
Memon memon je bad dârne, sâbxâ-
ne har de je

ترجمه: مهمان از مهمان بدش می آید و
صاحب خانه از هر دوی آنها.

کاربرد: در مهمانی رفتن باید توجه شود که
مهمان دیگری در آن خانه نباشد.

مِن اگِه مَوس جِه گِر بَزَنم، تِه دَندون جِه
بَسْتَنده وا ها کُنِی

Men age mus je ger baznem, te
dandon je batonde vâ hâkoni

ترجمه: من اگر با گوسه گره بزنی، تو با
دندان نمی توانی باز کنی.

Male dele kur re baver, berim bo dé
hur re naver

ترجمه: دختر کور داخل محله ات را به
همسری بگیر و دختر حوری وش بیرون از
محله ات را نگیر.

کاربرد: نسبت به دختران محله خود می توان
شناخت کافی داشت و یک غریبه را تا موقعی
که به زنی نگرفته ای نمی توانی بشناسی.^{۱۰}

مِمَا دِ تا بَوینِه، وچه گلّه جِه در نِه

Memâ de tâ bavine vaçe kal.le je
dar nene

ترجمه: ماما که دو نفر شوند بچه از طرف سر
از رحم مادر خارج نمی شود.

کاربرد: اگر انجام کاری به دست دو نفر
سپرده شود آن کار خراب خواهد شد.

مِمْن دَرِ بَمو، آز کیسه خارنه

Menon der bemo, az kise xârne

ترجمه: مهمان که دیر بیاید از کیسه اش باید
بخورد.

کاربرد: صاحب خانه به مهمانی گوید که بعد
از خوردن ناهار یا شام وارد شود.

^{۱۰} این نگرش بیشتر مربوط به قدیم بود که زمینه
شناخت کافی افراد غریبه وجود نداشت.

ترجمه: من گاو طویله ام را می شناسم.
کاربرد: تاکید بر شناخت کامل نسبت به رفتار و اخلاق یکی از نزدیکان و یا زیردستان خود.

مین خاشِ گوئِ گوگ ره اِشناَسِمِبِه
Men xâšé goé gug-re ešnâsembe
ترجمه: من گوساله گاو خود را می شناسم.
کاربرد: تاکید بر شناخت کامل نسبت به رفتار و اخلاق یکی از نزدیکان و یا زیردستان خود.

مین خاشِ مَرِدِه ره اِشناَسِمِبِه
Men xâšé merde re ešnâsembe
ترجمه: من مُرده ام را می شناسم.
کاربرد: تاکید بر شناخت کامل نسبت به رفتار و اخلاق یکی از نزدیکان و یا زیردستان خود.

مین زَن تِن زَن، تِن زَن مین مارِ خاخِر؟
Men zan ten zan, ten zan men mâr
xâxer?
ترجمه: زنِ من زن تو باشد ولی زن تو مادر و خواهر من باشند؟ (به من محرم باشند)

کاربرد: به رخ کشیدن مهارت و توانمندی و برتری خود به کسی دیگر.

مین آفا تِه آفا، لَنگِ خَرِ ره کی بوره چرا؟
Men âqâ te âqâ, langé xar re ki
bavre çerâ?

ترجمه: من آقا و تو آقا باشیم، الاغ لنگ را کی ببرد چرا؟
کاربرد: وقتی در انجام کاری همه دست روی دست بگذارند و آن کار را انجام نشده رها شود، گویند.

مین تِگ مین اِشکِمِ جِه بَرِسِه، اِشکِمِ ره خاشِ
دِمِبِه
Men teg men eškem je barese,
eškem re xâš démbe
ترجمه: دهنم به شکمم برسد آن را می بوسم.
کاربرد: تاکید بر شکم پرست نبودن خود.

مین تِگ، مین سِک
Men teg, men seg
ترجمه: دهان من و آب بینی من.

کاربرد: پیامد کار من به خودم مربوط است.

مین خاشِ کَالُمِ دِلِه گو ره اِشناَسِمِبِه
Men xâšé kâlom dele go re ešnâsembe

Men ke dombe in arusi derué,
am.mâ mevârek bu
ترجمه: من که می دانم این عروسی دروغ
است، اما مبارک باشد.

کاربرد: کسی که نسبت به آینده و انجام
کاری نوامید است ولی با این حال مخالفت هم
نمی کند.

Men gumbe rasen, te gune hasen,
dââ baresen

ترجمه: من می گویم رسن، تو می گویی
حسن، دعا برسان

کاربرد: کسی که حرف یا موضوعی را متوجه
می شود ولی خود را به کوچه علی چپ می
زند.

مین گومبه نره، ته گونه بدوش!

Men gumbe nare, te gune baduš!

ترجمه: من می گویم نراست تو می گویی
بدوش!

کاربرد: در جواب کسی گویند که نسبت به
کاری که امکان انجامش نیست اصرار می
کند.

کاربرد: به کسی گویند که در تقسیم و
شراکت، حق بیشتری بخواهد ولی برای
دیگری حقی قایل نباشد.

مین سر ره!

Men sar re!

ترجمه: ای وای بر سر من!

کاربرد: افسوس خوردن و ناراحت شدن
هنگام شنیدن خبر مرگ یا اتفاق ناگوار برای
آشنایی.

مین سر سنگ!

Men sar sang

ترجمه: بر سر من سنگ باشد.

کاربرد: کسی که برای سوال از دیگری در
مورد کاری که انجام داده، خود را که اصل
است به حساب نیاورد.

مین کش دره، مین ریش ره وچنه

Men kaš daré, men riš re vejené

ترجمه: بغل من نشسته ای، ریشم را می کنی.
کاربرد: کسی که به نزدیکانش نیکی کرده
ولی از آنها ضربه خورده باشد.

مین که دُمبه این عروسی دروؤ، آما موارک بو

مین و تینه رمه به هم رسنه

Meno te hedeé gušt re baxorim,
estâqon re mardemé sagé pali dem
nadémbé

ترجمه: من و تو اگر گوشت یکدیگر را
بخوریم، استخوان را جلوی سگ دیگری نمی
اندازیم.

کاربرد: تاکید بر نسبت خانوادگی یا دوستی
بین خود و دیگری و اینکه هر چه باشیم باز
بدخواه همدیگر نیستیم.

مِن وَ فِلْنِ كَسِي كَلَه اَتَا لَوِه دِلَه نِچِنِه
Men o felon kasé kal.le et.tâ lave
dele napçene

ترجمه: کله من و فلانی در یک دیگ نمی
پزد. (جای فلانی نام شخص آورده می شود).
کاربرد: کسی که اخلاقش با دیگری جور در
نیاید.

مِنِه كَفِين رِه تِنِه تَن نَكَاَنِه
Mené kafen re tené tan nakân.ne

ترجمه: کفن مرا بر تن تو نمی پوشانند.
کاربرد: گناه هر کس به گردن خودش است.

مِنِه كُنِه جُمِه اُوستی نِدَاشته

Men o tené rame be ham resene
ترجمه: گله گوسفندان من و تو به هم می
رسند.

کاربرد: نوعی تهدید پنهان. سر و کار ما به
هم می افتد.

مِن وَ تِنِه كَالَا، لِنِگ دَسْت پِ كَفِنِه
Men o tené kâlâ, leng dast pé kafene
ترجمه: کلاه من و تو زیر دست و پای مان
می افتد.^{۱۱}

کاربرد: تاکید بر اینکه اگر وضع به همین
منوال ادامه پیدا کند ممکن است باعث
اختلاف و کدورت و دعوا بین ما شود.

مِن وَ تِه ، گُوشْت هَسْتِمِه وَ نَاخُنْ
Men o te, gušt hastmé o nâxon

ترجمه: من و تو مثل گوشت و ناخن هستیم.
کاربرد: تاکید بر نسبت خانوادگی بین خود و
دیگری و اینکه هر چه باشیم باز بدخواه
همدیگر نیستیم.

مِن وَ تِه هِدِءِ گُوشْت رِه بَخُورِم، اُسْتَاغْن رِه
مَرْدِمِ سَگِ پَلی دِم نَدِمِبِه

^{۱۱}. کلاه دو نفر زمانی زیر دست و پایشان می افتد که
آن دو نفر با هم گلاویز شده و درگیری فیزیکی بین
شان رخ بدهد.

Mené kone jome usti nedâšté

ترجمه: پیراهن کهنه من آستین نداشت.
کاربرد: کسی گوید که پیش بینی اش محقق شده باشد ولی دیگران آن را قبول نداشتند.

ترجمه: بی صدا شدن.

کاربرد: کسی که در مقابل دیگری جرأت نکند حرف بزند و ساکت شود.

مینۀ نازکِ گردن و تینۀ کالفتِ رَسِن

Mené nâzeké gerden o tené kâlefté rasen

ترجمه: گردن نازک من و ریسمان کلفت تو.
کاربرد: کسی که حق با او باشد و در جواب دیگری که به زور می خواهد حرفش را به کرسی بنشانند، گویند. یعنی اگر حق با من نبود حاضرم مجازات شوم.

میر اشکار ره گدخادا ها کاردنه، آفتاب روز

کالک تن دکارده

Mir eškâr re kadxâdâ hâkârde,
âftâb ruz kâlek tan dakârde

ترجمه: میرشکار را گدخدا کردند، در روز آفتابی پالتوی پشمی پوشید.^{۹۲}
کاربرد: کسی که تصور می کند بخاطر مسئولیتی که به وی محول شده باید طور دیگری خود را بنمایاند.

مُوسِ کورکِ هسته

Musé kurek haste

ترجمه: کورک کُ...ن هست.
کاربرد: کسی که خواسته یا ناخواسته همراه آدم باشد و آدم نتواند با حضور او به کارهایش برسد.

مَترِ گِلِ ره اِمساکِ کاندِه

Ma.ar gel re émsâk kânde

ترجمه: مار، در خوردن خاک صرفه جویی می کند.
کاربرد: تاکید بر صرفه جویی کردن در چیزی که به فراوانی در دسترس باشد.

مُولِ بویِشِن

Mul bavien

میزرابِ هِدائِن

چوخوا یا کت بر تن می کردند که نشانه نوعی تفاخر نیز بود.

^{۹۲} کالک: نوعی کت پشمی که با پشم نرم بره تهیه شده و با نمد مالی بدست می آید و سپس دوخته می شود. معمولاً اربابان و افراد سرشناس، کالک را از روی

کاربرد: در گرماگرم انجام کاری، برای کسی مشکلی پیش بیاید که باعث وقفه در کار شود.

مِیْنِ هیر و بیر، زیرِ اَبْرُومو بگیر؟

Miyoné hir o bir, zir abrumo begeir?

ترجمه: میان گیر و دار کاری، زیر ابرویم را بگیر؟

کاربرد: کسی که در گرماگرم کاری تقاضای بیجا کند که امکان انجامش نباشد.

Mizrâb hedâen

ترجمه: گوشمالی دادن.

کاربرد: کنایه از در تنگنا و فشار قرار دادن کسی که متنبه شود و جرات نکند دیگر حرفی بزند و یا کاری انجام بدهد.

مِیْنِ پیغمبرِا جیرجیس ره انتخاب ها کاردن

Miyoné peyqamberâ jirjis re én-texâb hâkârden

ترجمه: میان پیامبران، جرجیس را انتخاب کردن.

کاربرد: ۱. کسی که از میان کارهای راحت، کاری سخت را انتخاب می کند و به مشکل برخورد می کند ۲. چیزی بی ارزش را انتخاب کردن. (غالباً در فضای جامعه اسلامی، پیامبران در قیاس با پیامبر اسلام کوچکتر تصور می شوند).

مِیْنِ سِیب بْ سِیب، کالدم سگ ره گی

بِهیتِه

Miyoné sib bo sib, kâldem sag re gi

bahite

ترجمه: میان درگیری، سگ دم کوتاه نیاز به اجابت مزاج پیدا کرد.

حرف « ن »

Nâ zan darne nâ zar re, qarzêxâ
bahite dar re

ترجمه: نه زن دارم نه پول، طلبکار هم جلوی
در خانه ام هست.

کاربرد: کسی که ورشکسته اقتصادی شده و
همه چیزش را از دست داده و مشکلاتش
هنوز باقی باشد.

ناخاراءِ مالِ ره وندِه خارا بَخوره

Nâ xârâe mâl re vëndé xârâ baxore

ترجمه: کسی که مالش را نخورد دیگری
مالش را می خورد.

کاربرد: برای کسی بکار می رود که مالی را
اندوخته باشد ولی خودش از آن استفاده نکرده
و (بر اثر مرگ و یا پیشامدی) آن مال به
شخص دیگری برسد.

نخارده سِمنی، بَسوتِه تِگ و فِنی

Naxârde semni, basute teg o feni

ترجمه: سمنوی نخورده، دهان و بینی سوخته.
کاربرد: وقتی گویند که کسی از کاری
سودی نبرده زیان هم بیند.

در فارسی: آتش نخورده و دهان سوخته.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: نخارده آَش
تلی، بَسوتِه تِگ و فِنی.

نا پاءِ گاریز دارنه، نا دَسْتِ سِتیز

Nâ pâyé gâriz dârne, nâ dasté setiz

ترجمه: نه پای گریختن دارد نه دست برای
جنگیدن.

کاربرد: اشاره به درماندگی و تنهایی کسی.

نا تُر زَنده نا تاشِه، هیمِه کاندِه لاشِه لاشِه

Nâ tor zande nâ tâše, hime kânde

lâše lâše

ترجمه: نه تیر می زند نه تیشه، هیزم لاشه لاشه
می کند.

کاربرد: کسی که بدون تلاش، چیز مفتی را
بدست می آورد.

ناترینگی بَگَرِدِیئن

Nâtringi bagerdien

ترجمه: شق و رق گشتن.

کاربرد: برای کسی گویند که لباس های
تمیز پوشیده اما دست به کاری که منفعتی
داشته باشد، نمی زند.

نا زَن دارمه نا زَرِ ره، قَرَضِ خاه تَهیته دَرِ ره

نَخارِدِه پِلا ، قَارِبِتِنِ اِلَّا اللهُ؟

Naxârde pelâ, qârbeten élal.lâ?

ترجمه: پلو نخورده فاتحه بخوانم؟

کاربرد: وقتی گویند که از کسی از چیزی سودی نبرده باشد درخواست جبران داشته باشند.

نِداری و هِزار دَرَد و بلا

Nedâri o hezâr dard o belâ

ترجمه: تنگدستی و هزار درد و بلا.

کاربرد: برای بیان فقر و تنگدستی کسی که مریض است بکار می رود.

نِداشْتِنِ پِیئِر، کَل پِیئِر رِه گُومِبِه بُبا

Nedâštené pier, kalpier re gumbe

bobâ

ترجمه: بخاطر نداشتن پدر، ناپدری را بابا صدا می زنم.

کاربرد: وقتی کسی از اصل چیزی با ارزش برخوردار نباشد، به قبول چیزهای بی ارزش مجبور می شود.

نَخارِمِه نَخارِمِه جِه وَنَدِه بَترِسیئِن

Naxârme naxârme je vénde batersien

ترجمه: از نمی خورم نمی خورم گفتن، باید ترسید.

کاربرد: کسی که تعارفی را رد می کند ممکن است به یک باره آن را بپذیرد.

نَخاشِ خِرَاجِ سَنگِینِ تِرِه

Naxâšé xerâj sangintere

ترجمه: مهریه زن زشت رو بیشتر است.

کاربرد: وقتی دختری زشت به پسری برای ازدواج جواب رد می دهد.

نَدی بَدی رِه خادا هِیچِی نَدِیِه

Nadi badi re xâdâ hiç.çi nadéye

ترجمه: خدا چیزی به آدم تازه به دوران رسیده ندهد. (نوعی دعا).

کاربرد: برای آدم های کم جنبه و تازه به دوران رسیده بکار می رود.

نِداری و نِخاری

Nedâri o nexâri

ترجمه: نداشتن و بیماری.

کاربرد: برای بیان فقر و تنگدستی کسی که مریض است بکار می رود.

نَرمِ گَنَدِم، اَسِیو خِرَابِ کُن

Narme gandem, as.sio xerâb kar

ترجمه: گندم نرم و آسیاب خراب کن.

کاربرد: برای آدم های عجول بکار می رود که پس از درخواست چیزی انتظار دارند بلافاصله به آن برسند.

نَسْتَلِقْ هَائِیتِن

Nasteleq hâiten

ترجمه: ادای رفتار و حرف زدن کسی را (با حرکات دهان) آوردن.
کاربرد: برای تحقیر و توهین به افراد.

نَشخارِ هَاکُنَه وَنِ گُوشْتِ حِلَالِه

Neşxâr hâkone véné gušt helâle

ترجمه: (فلانی اگر) نشخار بکند، گوشتش حلال است. (منظور از فلانی، اشاره به شخصی خاص است).

کاربرد: ۱. برای آدم مهربان و مظلوم که آزارشان به کسی نمی رسد و برای بیان صفات اخلاقی نیکویش گویند.

نِفرینِ گو سَرِه ، صُب بُرْدِه نِمَاشِن بَرِگِرْدِنِه

Nefrin go sare, sob borde nemâşon

bar gerdene

کاربرد: برای آدم نرم خوی و خوش ظاهر که در نهان فتنه انگیزی و اشوبگری می کند.

نِزَاءُ بَزَا!

Nezâ o bezâ

ترجمه: نزناید و زائید.

کاربرد: دو دل بودن در انجام کاری که سود و زیان آنها معلوم نیست.

نِزِه، زِیرِ هَمبُمِ نَمُنْدِنِه^{۱۳}

Néze, ziré hambom namondene

ترجمه: نیزه زیر همیان نمی ماند (زیرا آن را پاره کرده و بیرون می افتد).

کاربرد: کنایه از اینکه هیچ کاری پنهان نخواهد ماند و روزی پرده ها کنار خواهد رفت و همه چیز آشکار می شود.

نِساءِ هَمینِ اِسا!

Nesâ hamin esâ !

ترجمه: نسا همین حالا (نساء اسم زن است).

^{۱۳}. هَمبُم: همیان، کیسه چرمی کوچک که در قدیم سکه و درهم در آن می گذاشتند و برای امتیاز بیشتر آن را به کمر می بستند.

کاربرد: ۱. آدم خسیس که سودش به کسی نمی رسد ۲. کسی که نسبت به اتفاقات پیرامونش، واکنشی نشان نمی دهد.

نو کِلَآءِ اُ تَا هَفِّ رُوْزِ شِیْرِیْنِدِه

Nu kelâe o tâ haf ruz širinde

ترجمه: آب گِلَآئیِ نو تا هفت روز شیرین است.^{۶۴}

کاربرد: هر چیز نو فقط تا چند روز برای آدم دوست داشتنی است.

نُو کِیْسِه مَرْدِ جِه قَرَضِ و بَامِ نَکُنْ

Nu kise mard je qarz o bâm nakon

ترجمه: با مرد تازه ازدواج کرده داد و ستد نکن.

کاربرد: تاکید بر معامله نکردن با مرد تازه ازدواج کرده به دلیل نداشتن مدیریت در خرج منزل، احتمال کسری بودجه داشته و شاید در گرفتن طلب خود از شما آبروریزی به بار آورد.

نَوْنِ نِدَارِنِه بَخُوْرِه، پِیازِ خَارِنِه اِشْتِهَا وَا بُوْهِه

نَقْدِ آمِدِه سَرِ هِنِیْشْتِن

Naqde âmede sar heništen

ترجمه: روی نقد و آماده نشستن.

کاربرد: ۱. مقدمات کاری را دیگران انجام بدهند و شخصی بخواهد تماش کن. ۲. حاصل زحمت دیگران را مفت صاحب شدن.

نَکَاْرِدِه کَاْرِه خَسْتِه ؛ نِدَاشْتِه تُوْءِ یِمَارِ

Nakârde kâre xaste, nedâšte toé

bimar

ترجمه: خسته از کارِ نکرده ، بیمار از تبِ نداشته.

کاربرد: کسی که دنبال بهانه ای می گردد تا کاری را انجام ندهد.

نَمِ پَسِ نِدَائِن

Nam pas nedâin

ترجمه: نم پس ندادن.

^{۶۴}. کِلا: ظرف مسی به ارتفاع تا ۷۰ سانتیمتر که دارای دسته بوده و دهانه ای باریکتر از بدنه دارد که برای بردن آب استفاده می شود.

Nim men sang, tabréz baviye

ترجمه: سنگ نیم منی، به اندازه یک من
تبریز (سه کیلو) شده است.
کاربرد: وقتی در معامله ای تقلب و کم
فروشی صورت گرفته باشد، گویند.

Nun nedârne baxore, piâz xârne

ešteâ vâ bavue

ترجمه: نان ندارد بخورد، پیاز می خورد تا
اشتهایش باز شود.
کاربرد: برای آدم های بلوف زن و ظاهرساز
بکار می رود.

نون و پندیر ره سگ هداین

Nun o pandir re sag.ge dedâen

ترجمه: نان و پنیر را به سگ دادن.
کاربرد: هشدار به کسی نسبت به عاقبت
ناخوشایند کارش که ممکن است باعث تنبیه
اش گردد.

نُونوا وه تا صَرَف نِدَارِه تا کَمِر تَندیر دِلِه
نَشونِه

Nunevâ ve tâ sarf nedâre tâ kamer

tandir dele našune

ترجمه: برای نانوا اگر به صرفه نباشد تا کمر
داخل تنور نمی رود.
کاربرد: ۱. هر کسی که کاری انجام بدهد
بفکر سود خود نیز هست / انجام هر کاری یا
هر شغلی همیشه سود دارد هر چند آن کس
بگوید برایم سودی ندارد.

نیم مین سنگ ، تَبَرِزِ بَوِیِیِه

وَجْنُ شُونَه بَازِي، مارُنْ شُونَه قَاضِي

Vaçon šun.ne bâzi, maron šun.ne
qâzi

ترجمه: بچه ها به بازی می روند، مادران پیش
قاضی می روند.

کاربرد: دعوای بچه ها را نباید جدی گرفت.
زیرا اگر والدین به هواداری از فرزندان شان
بروند، بین والدین دعوا می شود، در حالیکه
کودکان دو باره با هم مشغول بازی شده اند.

وَجِه تَا بَرْمِه نَكْنِه، مارِ وِه رِه شِير نَدِنِه

Vaçe tâ berme nakone, mâr vé re
šir nadene

ترجمه: بچه تاگریه نکند مادر به او شیر نمی
دهد.

کاربرد: انسان وقتی نگوید نیاز دارم، دیگری
آن نیاز را برطرف نمی کند.

وَجِه خَاشِ پِیئِر مَارِ پَلِي عَزِيزِه

Vaçe xâšé pier mâré pali azize

ترجمه: بچه، پیش پدر و مادر خودش عزیز
است.

حرف « و »

وا بياردِه ره وارشِ ورنِه

Vâ biârde re vâreš varne

ترجمه: باد آورده را باران می برد.
کاربرد: کسی که مال مفت به دست آورده
و قدرش را نداند، آن را از دست می دهد.

وا وَرَف يارنِه، حرف، حرف يارنِه

Vâ varf yârne, harf, harf yârne

ترجمه: باد برف می آورد و حرف، حرف
می آورد.

کاربرد: برای دو نفر که زمان زیادی مشغول
حرف زدن با هم باشند، گویند.

واي بَرِ پِلَلا، اُ زياده، لِنِگ کاتا

Vây bare pelâlâ, o ziâde leng kâtâ

ترجمه: وای بر پللا، آب زیاد است و پایش
کوتاه.^{۹۵}

کاربرد: برای مجازات آدم خلاف کاری که
دستش به جایی بند نیست، گویند.

^{۹۵}. پللا: چنگر، نوعی مرغ دریایی حلال گوشت
و کوچکتر از اردک وحشی که در آبگیرهای دشت
مازندران زندگی می کند.

کاربرد: تاکید بر جایگاه خانوادگی بچه های بی ادب که انتظاری بیش از این از آنها نیست.

وَچِه که نَافَرْمَنِه ، کَاتِگِ وَنِه دَرْمَنِه

Vaçe ke nâfarmone, kâteg véné darmone

ترجمه: بچه ای که نا فرمان است، درمانش کتک است.

کاربرد: برای هشدار به بچه هایی که از بزرگترها حرف شنوی ندارند، بکار می رود.

وَچِه گَت بَوِیِیه، نَذری رَد بَوِیِیه

Vaçe gat baviye, nazri rad baviye

ترجمه: بچه بزرگ شد و نذری (هم) رد شد. کاربرد: برای کسی بکار می رود که در قبال انجام کارشان قولی می دهند ولی پس از مدتی قول شان را فراموش می کنند.

وَچِه گَرِه دَارَنِه؟

Vaçe gare dârne?

ترجمه: (مگر) بچه در گهواره داری؟ کاربرد: به شخصی گویند که به منزل کسی رفته و برای برگشتن به منزلش عجله دارد و آن شخص، فرزند کوچک هم ندارد که نگران فرزندش در خانه باشد.

کاربرد: برای بچه ای که کار زشتی نسبت به بزرگتری انجام می دهد، گویند و اگر بچه ای نزد خانواده اش عزیز است دلیل نمی شود که دیگران او را بخاطر بی ادبی اش تنبیه نکنند.

وَچِه رِه رو بَدی گونِه دایی کالارِه چَندِه بَخری
Vaçe re ru badi gune dâi kâlâ re çandé baxri

ترجمه: به بچه رو بدهی می گوید دایی کلاحت را چند خریدی.

کاربرد: به کسی رو دادن باعث گستاخ شدنش می شود.

وَچِه عزیزِه، ادب عزیزِ تیره

Vaçe azize, adeb aziztere

ترجمه: بچه عزیز است، ادب عزیز تر است. کاربرد: برای تنبیه بچه ی خود که بی ادبی کرده، گویند.

وَچِه کِه خَاشِ پِیئِر سِفرِه سَر نون نَخارَدِه،
هَمینِه

Vaçe ke xâsé pieré sefre sar nun naxârde hamine

ترجمه: بچه ای که سر سفره پدرش نان نخورده، همین است.

ترجمه: شبیه گاو نر بودن.
کاربرد: برای کسی که بد و خوب را رعایت
نمی کند، گویند.

ورزا راه شو نییه، گونه ازال و جت خیرابه
Verzâ râ šu niye, gunê ezâl o jet
xerâbe

ترجمه: گاو نر نمی تواند راه برود، می گوید
خیش و چوب های آن خراب است.
کاربرد: وصف کسی که برای انجام ندادن
کاری، پشت سر هم بهانه می آورد.

ورگ پ کیله دینگئین
Vergé pé kele dingoen
ترجمه: تکه ای از پوست پای گرگ را در
آتش انداختن.^{۱۶}
کاربرد: روشی برای یافتن دزد و خلافکاری
که معلوم نباشد چه کسی است.

به « چقو غلاف ها کاردین » (چاقو در غلاف کردن)
معروف بود و توسط شخصی ملا و با خواندن آیاتی از
قرآن کریم و بستن غلاف چاقوی چوپان انجام می شد
تا گرگ به گله حمله نکند و چوپان ناچار به استفاده
از چاقویش برای سر بردن گوسفند زخمی نشود.

ورزا ازال بن دره، منگو له شونه ناره کاندِه
Verzâ ezâl ben dare, mango le
šune nâre kânde

ترجمه: گاو نر زیر خیش کار می کند، (ولی)
گاو ماده بر زمین می افتد و ناله می زند.
کاربرد: زحمت انجام کاری با کس دیگری
است ولی شخصی دیگری از خستگی و سختی
آن کار می گوید، گویی خودش آن کار را
انجام داده و احساس خستگی می کند.

ورزا خانه بهیری ازال ره هارش
Verzâ xâné bahiri ezâl re hâreš
ترجمه: می خواهی گاونر (برای شخم زدن
زمین) بخری به گاو آهنش نگاه کن.
کاربرد: برای گرفتن و یا خریدن چیزی باید
به خصوصیات ظاهری و جانبی اش هم توجه
کرد.

ورزا ره بَمُنْدِستین
Verzâ re bamondesten

^{۱۶} . در قدیم مردم معتقد بودند که اگر مالی دزدیده و
دزد آن معلوم نباشد، تکه ای از پوست پای گرگ را
در آتش می انداختند و با اینکار، دزد دچار نوعی خود
باختگی و آشفستگی روحی و ترس ناشی از لو رفتن
گردیده و از ترس لو رفتن روحیه خود را می باخت و
بدین گونه دزد مشخص می شد. مشابه این عمل برای
حمله نکردن گرگ به گله گوسفند انجام می شد که

وَرگ تَن می بَکِنْدِستِن

Verg tan mi bakendesten

ترجمه: از تن گرگ مویی کندن.

کاربرد: از شخص بد حساب، طلب خود را گرفتن حتی اگر ناچیز باشد، با ارزش است.

وَرگ چه دُنْدِه قاطرِ کارِه عِ قِمیت چَنْدِه؟

Verg çe donde qâter kâree qémet çande?

ترجمه: گرگ چه می داند قیمت کره قاطر چقدر است؟

کاربرد: برای شخصی گویند که ارزش چیزی را نداند.

وِشَن تِغ و آمِه گِرْدِن

Vešoné teq o amé gerden

ترجمه: تیغ آنها و گردن ما.

کاربرد: کار را هر طوری انجام بدهند زیانش برای ماست.

وِشَن مِیْن بِلَم بَجِرِه

Vešoné méyon balem bajere

ترجمه: میان شان شکر آب است.

کاربرد: برای توصیف رابطه تیره و تار بین دو نفر استفاده می شود.

وِشَن اِشْکِم پِستِه بِشْکِن

Vešnâ êškem, peste bešken

ترجمه: با شکم گرسنه، بشکن بزن.

کاربرد: وقتی شکم گرسنه باشد و از آدم انجام کاری را بخواهند که در آن نشاط و تحرک باشد.

وِشَن گِلِ اِمبارِ دَکِیتِه

Vešnâ gal embâr dakete

ترجمه: موش گرسنه در انبار غذا افتاد.

کاربرد: ۱. برای آدم گرسنه ای که با حرص و ولع غذایی را بخورد ۲. شخص کم درآمدی که به پُست آب و نان دار گمارده شود و او در این پُست، مال مردم را بالا بکشد.

وِشَنای نُونِه ، تِشَنای اُ

Vešnâyé nune, tešnâyé o

ترجمه: (فلانی) گرسنه نان است و تشنه آب. کاربرد: وقتی که کسی نسبت به دیدار شخصی دیگر بسیار اشتیاق داشته باشند، گویند.

وِشَنی جِه تا چاشْت بَخَاتِن

Vašni je tâ çâšt baxâten

ترجمه: از گرسنگی تا ظهر خوابیدن.

کاربرد: در بیان شدت فقر کسی بکار می برند.

کاربرد: در بیان ذات بد کسی گویند که قابل اصلاح نباشد.

وَلِ خَرِ دِوَا وَلِ پَالْنِه

Valé xaré deva valé pâlone

ترجمه: برای خر کج، پالان کج مناسب است. کاربرد: برای ناسازگاری و یا چموشی کسی، کاری کنند که همسنگ کارش باشد.

وَلِ خَرِ وِیستی وَلِ پَالْنِ دوجِنِه

Valé xar visti valé pâlone dujen.ne

ترجمه: برای خر کج، پالان کج می دوزند. کاربرد: برای ناسازگاری و یا چموشی کسی، کاری کنند که در پاسخ کارش باشد.

وِنِه تَشِ جِه گَرَمِ نَویمِه ، وِنِ دِی جِه کُورِ بَویمِه

Véné taš je garm navimé, ven di je

kur bavimé

ترجمه: از آتش او گرم نشدیم، از دودش کور شدیم.

کاربرد: کسی که خیرش به ما نمی رسد ولی

زیانش به ما می رسد.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: وِنِ تَشِ جِه گَرَمِ نَویمِه، وِنِ دِی جِه کُورِ بَویمِه.

وِنِه تَنِ وِرگِ می دارِنِه

وَقْتِ کَارِه حَسینِ بَرَارِه، وَقْتِ مِزْدِه حَسینِ دِزْدِه

Vaqté kâre hasen berâre, vaqté mezde hasen dezde

ترجمه: وقت کار است، حسن برادر است، وقت مزد است حسن دزد است.

کاربرد: قدرشناسی از زحمات کسی که حرف از دستمزد در قبال کار انجام داده اش به میان می آورد.

وِگِ سَرِ رِه بُولیستِن

Vag sar re bolien

ترجمه: روی قورباغه را لگد کردن. کاربرد: وقتی کسی باد صدادار از روده اش بیرون بدهد، گویند.

وِگِ کِپَلِ بَزوئِن

Vag kap.pel bazanden

ترجمه: به قورباغه سنگ پرانی کردن. کاربرد: به آدم بیکار گویند.

وَلِ چوِ رَاسْتِ نَوْنِه، تِرَشِ شِیرِ مَاسْتِ نَوْنِه

Valé çu râst navune, teršë šir mâst navune

ترجمه: چوب کج راست نمی شود، شیر ترش ماست نمی شود.

Véné bamerde esbij sad men o
dârne

ترجمه: شپش مرده اش، صد من آب دارد.
کاربرد: وقتی اشیای بی ارزش کسی، قیمتی
معرفی شوند

Véné tan vergé mi dârne

ترجمه: تنش موی گرگ دارد.
کاربرد: به کسی که دیگران خصوصاً بچه ها
از او فرار می کنند، گویند.

وِنِ جِه کار پیش نَشوئِه

Vén je kêr piš našune

ترجمه: از او کاری پیش نمی رود.
کاربرد: وقتی از دست کسی کاری برای رفع
گرفتاری دیگران بر نمی آید / امید نداشتن
به کار خیر کسی.

وِنِه پَالَن دِلِه چُو دَرِه

Véné pâlon dele çu dare

ترجمه: در پالان فلانی چوب است.
کاربرد: وقتی کسی دنبال درد سر می گردد،
بکار می رود.

وِنِ جِه هَر چی باهُوری، بَر اِنِه

Vén je har çi bâhuri bar éne

ترجمه: از او هر کاری بگویی، بر می آید.
کاربرد: پیش داوری برای کسی که هر نوع
کار بد و زشتی از دستش بر می آید.

وِنِه پیش بگوزی، عالم خَوِر دار وئِه

Véné piš baguzi, âlem xaverdâr
vune

ترجمه: پیش فلانی بگوزی، همه عالم خبردار
می شوند. (منظور از فلانی، اشاره به شخصی خاص
است).

کاربرد: کسی که رازدار نباشد و دهان لق
باشد.

وِنِه سالِ ئِم سَرِه

Véné sâl em sare

ترجمه: پایان سال او هم نزدیک است.
کاربرد: کنایه از پایان عمر و یا پایان منصب
کسی نزدیک بودن.

وِنِه تِگ، کِلِی کِلِی مَار نِدَارِنِه

Véné teg keli keli mâr nedârne

ترجمه: دهانش قفل و کلید ندارد.
کاربرد: کسی که دهن لق باشد و نتواند رازی
را نگه دارد.

وِنِه بَمِرِدِه اِسبِیج صَد مِین اُ دَارِنِه

Véné harf qober dârne (nedârne)

ترجمه: حرفش، ارزش دارد (ندارد).
کاربرد: کسی که برای حرفش ارزش قائل شوند. (یا حتی اگر حرفش درست هم باشد ارزش قائل نشوند). فعل این ضرب المثل به صورت مثبت و منفی کاربرد دارد.

تبرستان

وِنِه دَاعَا گَامِه

Véné dâ.â gâme

ترجمه: دعایش گم شده است.
کاربرد: وصف حال کسی که عصبانی است.^{۹۷}

وِنِه دُر دَرَنَه (دَنِسِنِه)

Véné dor darn.ne (danine)

ترجمه: دور و برش هستند (نیستند).^{۹۸}
کاربرد: وصف کسی که اوقاتش تلخ است.

وِنِه دِم بَرِ دِم واری هَوَائِه

Véné dem bezé dem vâri hevâe

گذاشته و درش را می دوختند و آن را به گردن کودک و در زیر لباسش قرار می دادند تا دیده نشود. باور بر این بود که اگر این دعا از شخص دور شود باعث بروز رفتارهای ناهنجار و یا جن زدگی می شود.^{۹۸} منظور از « دور و برش هستند » اشاره به جن و پری هست که اگر دور و بر کسی باشند آن شخص حال خوبی نخواهد داشت.

وِنِه تِلَا هَمِشِ اَسَبِ سَرِ وَتَگِ زَنده

Véneé telâ hameš asb sar vang zande

ترجمه: خروشن همیشه روی اسب بانگ می زند.

کاربرد: کسی که وقتی به جایی وارد می شود، برای رفتن عجله دارد.

وِنِه جِیْبِ دِلِه کَکِ پَرَنِه

Véné jib dele kak par.rene

ترجمه: در جیب (فلانی) کک می پرد.
کاربرد: کسی که در جیبش پول نباشد.

وِنِه چِشِ دِلِه اِتَا تِپَه اُ دَنِسِنِه

Véné çeš dele et.tâ tep.pe o daniye

ترجمه: در چشمش قطره ای آب نیست.
کاربرد: برای آدم بی رحم و مروت بکار می رود.

وِنِه حَرَفِ، قُبِرِ دَارَنِه (نِدَارَنِه)

^{۹۷} در قدیم رسم و اعتقاد بر این بود که اگر کودک و یا شخص بزرگسالی بیماری روانی و یا رفتاری غیرمعمول (بیماری سرع، بیماری عصبی، پرخاشگری و ...) داشت برایش پیش دعاگر یا دعانویس کتاب باز می کردند و دعانویس جملاتی از آیات قرآنی را در کاغذی نوشته و به والدین کودک و یا بیمار می داد و آنان این کاغذ دعا را در کیسه چرمی کوچکی

ترجمه: دُمش مثل دُم بُز رو به هواست.
 کاربرد: کسی که بسیار مغرور و خودخواه باشد.
 برایش مهم نیست.

وِنه سَرماس کَسی نَوِییه

Véné sarmâs kasi naviye

ترجمه: افسار فلانی را کسی نگرفت. (منظور از فلانی، اشاره به شخصی خاص است).
 کاربرد: دختری که از سن ازدواجش گذشته باشد.

وِنه رِده دِرَازِه

Véné rede derâze

ترجمه: روده اش دراز است.
 کاربرد: کسی که بسیار پر حرف است.

وِنه زَخَم خِله جُل دَرِه

Véné zaxm xelê jol dare

وِنه سَگ آندِه خَاړِه کِه وِنه کَالی دَم شَال
 کَا تِه کَشِیْنِه

Véné sag andé xâre ke vené kâli
 dam šâl kâte kašene

ترجمه: سگش آن قدر خوب است که شغال جلوی لانه اش می زاید.

کاربرد: برای آدم های بی مسئولیت بکار می رود که دیگران می توانند از بی مسئولیتی اش به سود خود بهره ببرند.

ترجمه: زخمش خیلی گود است.

کاربرد: کسی که دستمزدش برای انجام کاری خیلی بالا باشد.

وِنه ساها سَنگِیْنِه

Véné sâhâ sangine

ترجمه: سایه فلانی سنگین است. (منظور از فلانی، اشاره به شخصی خاص است).

کاربرد: کسی که دیگران را تحویل نمی گیرد.

وِنه شَلِم بِن نِدَارِنِه

Véné šalem ben nedârne

ترجمه: شلغم فلانی ته ندارد.
 کاربرد: کسی که قبلاً به قول و وعده اش وفا نکرده و اکنون دیگر به او اعتماد نمی کنند.

وِنه ساها، وِن وه گَت نِمِیْنِه

Véné sâhâ vén ve gai neméne

ترجمه: سایه اش، به نظرش بزرگ می آید.

کاربرد: کسی که به حرفش اطمینان نباشد

وِنِه گُفت، گِیئِرِنِه

Véné goft, gierende

ترجمه: حرف فلانی گییرا است. (منظور از فلانی، اشاره به شخصی خاص است).

کاربرد: برای کسی که مثل آدم شور چشم، گفتارش سبب پیشامد بدی می شود.

وِنِه گُوگ چِنگَم اِسْتائِه

Véné gug çengom éstâe

ترجمه: گوساله اش بسته به میخ طویله هست. کاربرد: برای کسی بکار می رود که برای رفتن به منزلش عجله دارد و انگار اگر نرود گوساله اش از گرسنگی می میرد.

وِنِه مافُورِ رِه مین تا کَشِمِبِه

Véné mâfur re men tâ kašembe

ترجمه: از سوراخ دماغش نخ عبور می دهم. کاربرد: نوعی تهدید که اختیار کسی را در دست می گیرم.

وِنِه نِماز رِه اِتّا دِتا گُوژ باطِل نِکانِدِه

Véné nemâz re et.tâ detâ guz bâtel
nakânde

وِنِه عَمِلِ بَدَرْدِ مِیْنِه بوی خارِنِه

Véné amel bedardé mené bevi xârne

ترجمه: کار فلانی بدرد مادر بزرگ من می خورد.

کاربرد: انجام کار دیگران را قبول نداشتن.

وِنِه کالّا دِلِه کالک نِدارِنِه

Véné kâlâ dele kâlk nedârne

ترجمه: داخل کلاهش کُرک ندارد.

کاربرد: کسی که سودش به کسی نرسد و از او کاری ساخته نیست.

وِنِه کَلِه فِرُو نَشوئِه

Véné kal.le feru našune

ترجمه: در سرش فرو نمی رود.

کاربرد: وصف کسی که حرف دیگران را نمی فهمد.

وِنِه مُوسِ کِلی مین دَس دَرِه

Véné musé keli men das dare

ترجمه: کلید کُ...ن فلانی در دست من است. کاربرد: راه کنار آمدن با کسی را دانستن /

چم و خم اخلاق کسی را دانستن.

وِنِه گَپ، صَدّ تا به یِتّا نِرزِنِه

Véné gap sâd tâ be yet.tâ nerzene

ترجمه: صد حرفش به یک حرف نمی ارزد.

Vé âdemi haste ke age qabreston
je rad bavu et.tâ merde kam éne

ترجمه: او آدمی است که اگر از قبرستان
عبور کند، یک مرده کم می آید.

کاربرد: وصف کسی که در دزدی کردن
سرآمد و زبردست باشد.

وِه رِه خاشِ پَاسِ دِرِستِ ها کاردِن

Vé re xâš pās derest hâkârden

ترجمه: او را در دسری برای خودش درست
کردن.

کاربرد: قبول کردن کسی به جمعی و یا
کاری که باعث دردسر آدم می شود.

وِیالِه بَزوئِن

Viâlê bazoen

ترجمه: خبر کسی را گرفتن.

کاربرد: برای بیان چشم انتظاری گویند.

ترجمه: نمازش را یکی دو تا گوز باطل نمی
کند.

کاربرد: توصیف کسی که به خوردن مال
حرام (و حلال) اهمیتی نمی دهد.

وِنِه یِتَا اِسبِیجِ یِگِ مِن اُدارِنه^{۹۹}

véné yet.tâ esbij yag men o dârne

ترجمه: یک شپش او، یک من (= سه
کیلو) آب دارد.

کاربرد: برای آدم های دغل باز و منفعت
طلب بکار می رود که همه چیز خود را
ارزشمند جلوه می دهند.

وِنِه یِتَا گَپ، دِل ر دی یارِنه

Véné yet.tâ gap, del re di yârne

ترجمه: یک کلام حرف فلانی، دود از دل
آدم بر می آورد.

کاربرد: کسی که مردم از نیش زبان های
تلخش در ناراحتی و عذاب باشند.

وِه آدمی هَسِتِه که آگِه قَبْرِسْتِن جِه رَد بَوُ اَتَا

مِرِدِه کم اِنِه

^{۹۹}. در زبان مردم بالاده گاهی واژه « یِگِ » یا « یِگِ »

بجای « یِکِ » تلفظ می شود.

حرف « ه »

هَر جا کِباب بُو کانه تِه وِنده بُوری؟ بمو
مردی خَر داغ هاکنه!

Har jâ kebâb bu kânde, te vendé
buri? bemo mardi xar dâq hâkone!

ترجمه: هر جا بوی کباب می آید تو باید
بروی؟ شاید کسی خرش را داغ می کند!

کاربرد: کسی که هر شایعه ای را واقعیت
پنداشته و به دنبال منفعتی باشد.

هَر چی بخوری چَلب تَریک؛ تِن سَر خاشکِ
تِن کین کوریک

Har çi baxuri çalbé terig, ten sar
xâške ten kin kevrik

ترجمه: هر چه غذای چرب و نرم بخوری،
(باز هم) سرت و ته ات مثل کبریت خشک
است.

کاربرد: برای کسی که اشتهای زیادی برای
خوردن دارد ولی هر چه می خورد سیر نمی
شود و لاغر هست.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: هر چی بُخوری
چَلب تَریک؛ تِن سَر گِته، گردن باریک.

هَر چی خادِش سو دارنه، کِرواس خادِش لو
دارنه

Har çi xâdeš so dârne, kervâs
xâdeš lo dârne

هدائه پیر بوئی، ندائه کور بوئی

Hedâé pir bavui, nedâé kur bavui

ترجمه: (اگر) دادی (الهی) پیر شوی، ندادی
کور شوی.

کاربرد: خصلت آدم منفعت طلب که با
اجابت خواسته اش از سوی کسی به حال او
دعا می کند و در موقع اجابت نشدن خواسته
اش، نفرین.

هَر جا پوش دَره، گوزنگو دَره

Har jâ puš dare, guzangu dare

ترجمه: هر جا پهن حیوانات باشد، حشره
سرگین گردانک هم هست.

کاربرد: هر جا بساطی باشد افراد فرصت طلب
و مفت خور هم هستند.

هَر جا سَره، سَخنه

Har jâ sare, saxone

ترجمه: هر جا سر هست، سخن هست.

کاربرد: در جواب کسی که دیگران را دعوت
به حرف نزدن و سکوت می کند.

ترجمه: هر چیزی برای خود ویژگی ای دارد، پارچه کرباس برای خود پهنایی دارد. کاربرد: اشخاص به تبار و تیره خود می روند و خصوصیات (بد و خوب) را از آنها به ارث می برند.

هر چی رو پیدا کنی، خرج عطینا کنی

Har çi re peydâ koni, xarje ateynâ koni

ترجمه: هر چه را پیدا کنی، بذل و بخشش می کنی.

کاربرد: برای کسی که ولخرج بوده و نمی تواند مال خود را نگه دارد.

هر چی مادّیینه، ونه کاره هسته

Har çi mâd.dione, véné kâre haste

ترجمه: هر چه مادیان است، کره اش هم هست.

کاربرد: برای بیان صفات مشترک مادر و فرزندش بکار می رود.

هر چی وشنانه، امه اشنانه

Har çi vešnâne, amé ošnâne

ترجمه: هر چه آدم گرسنه است، آشنای ماست.

کاربرد: وقتی آدم های بدبخت و بی چیز با کسی دوستی می کنند.

هر چی ویشته بچکلی، ویشته گندانه

Har çi vište baçkeli, vište gand éne

ترجمه: هر (ماجرا را) چه بیشتر بشکافی، بیشتر بوی گندش در می آید.

کاربرد: درخواست برای ادامه ندادن به حرفی که گفتنش باعث آشکار شدن چیزهای زشت دیگر و آبروریزی بیشتر می شود.

هر چی گرس بُوئم، نعمت خادامه

Har çi gors buem, németé xâdâme

ترجمه: هر چند (که) ارزن باشم، (ولی) نعمت خدا هستم.

کاربرد: در جواب کسی که برای شخصی احترام قائل نمی شود، گویند.

هر چی لنگ و لوانشه، بر سرِم چگه شوایشه

Har çi lang o levâše, bar sarem

çak.ke ševâše

ترجمه: هر چه آدم های لنگ و از کار افتاده است همراه من هستند.

کاربرد: وقتی دور و بر کسی را آدم های بدبخت، بیمار و علیل گرفته باشند و مسئولیت شان با او باشد.

هر رنگ کاندِه، آبی نَگن

Har rangé kândé, âbi nakon

کاربرد: هر کسی از حال و روز و وضعیت خود بهتر از دیگران با خبر است.

هر کی خوره نواله، بجنسبانه گواره

Har ki xore nevâle, bejonbâne
gavâre

ترجمه: هر کس که لذت آمیزش با دیگری را بُرد، باید گهواره بچه را هم تکان دهد.
کاربرد: برای کسی که می خواهد مفت بخورد ولی کارش را دیگری انجام بدهد.

هر کی ره خندی، همبم گنی ور بندی

Har ki re xandi, hambom koni var
bandi

ترجمه: به (عیب) هر کسی بخندی (آن عیب) مثل کیسه چرمی بر کمرت بسته خواهد شد.

کاربرد: تاکید بر مسخره نکردن عیب های دیگران، چون آن عیب به سراغ تو نیز خواهد آمد.

هر کی شونه خاش کار په، وای بر جان جان

Har ki šune xâšê kêr pé, vâi bar
jânê jân

ترجمه: هر کسی پی کار خود می رود، وای بر جان عزیز.

ترجمه: هر رنگی می کنی، رنگ آبی نکن.
کاربرد: هر کاری می کنی، بکن، ولی باعث انگشت نما شدن و آبروریزی ما نشو.

هر کی با مادر خاد زنا کُند، با دیگری وفا کُند؟

Har ki bâ mâderé xâd zenâ koned,
bâ digeri vefâ koned?

ترجمه: هر که با مادرش زنا کند، با دیگری وفا کند؟

کاربرد: دوری جستن و انتظار وفای به عهد نداشتن از کسی که به نزدیکان خود بی وفایی و عهدشکنی کند.

هر کی بزنه، خارنه

Har ki bazne, xârne

ترجمه: هر کس بزند، می خورد.
کاربرد: کسی که در حق مردم ستم کند خداوند آن ستم را به خودش باز خواهد گرداند.

هر کی خاش دله خور ره دارنه

Har ki xâš dele xaver re dârne

ترجمه: هر کس از درون خودش با خبر است.

Har gâder xâš gi re baxârde šefte
ترجمه: هر گاه مدفوع اش را خورد، دیوانه
است.

کاربرد: وقتی کسی کار زشتی انجام می دهد
و دیگران معتقدند که او دیوانه است، گویند.

هر گالی، اتا رنگ و بو دارنه

Har gali, et.ta rang o bu darne
ترجمه: هر گلی یک رنگ و بویی دارد.
کاربرد: تفاوت بین افراد (خصوصاً افراد یک
خانواده و یا دوستان) در حالی که هر کدام
خوبی هایی دارند.

هَف تا بزِ گوزِ ره بخاردِن

Haf tâ bezaé guz re baxârden
ترجمه: گوز هفت تا بز را خوردن.
کاربرد: برای کسی گویند که انجام کاری به
نفعش خواهد بود را حتماً قبول خواهد کرد.

هَف تا کُشِ آهِنی پاره ها کاردِن

Haf tâ košé âheni pare hâkârden
ترجمه: هفت تا کفش آهنی پاره کردن.
کاربرد: کنایه از زحمت زیاد کشیدن برای
درست شدن کاری.

هلی بکِش، تلی بکِش

کاربرد: پس از مردن کسی گویند که
اطرافیانش به زندگی خود ادامه می دهند.

هَر کی ظالِمِه، سالیِمِه

Har ki zâlème, sâlème

ترجمه: هر کس ظالم است، سالم است.
کاربرد: کنایه از کسی که به واسطه ظلم و
روی گردانی خداوند از او، مشکلات کمتری
نسبت به مردم دیگر جامعه دارد.

هَر کی کُوه مَرَدِه، دَشتِ ئِم مَرَدِه

Har ki ku marde, dašt em marde

ترجمه: هر کس در کوه مرد است در دشت
هم مرد است.

کاربرد: کسی که کار سخت را انجام داده،
می تواند کارهای آسان را هم انجام بدهد.

هَر گادِرِ باهُوتِمِه سَگ، تِه هاگُن وِگ وِگ

Har gâder bâhutme sag, te hâkon
vag vag

ترجمه: هر گاه گفتم سگ، آن وقت واق واق
کن.

کاربرد: کسی که بدون اجازه میان حرف و
یا کار دیگران دخالت کند.

هَر گادِرِ خاشِ گِیِ رِه بخاردِه شِفِتِه

هَم نوحِه خَنِه اِمُّم حُسَنِه، هَم طَبِل زَنَه یَزید
Ham nohe xoné emom hosené,
ham table zanhé yazid
ترجمه: هم نوحه خوان امام حسین (ع) است،
هم طبل زن یزید.

کاربرد: برای آدم دو رو و نان به نرخ روز

هَمسائِه دارا بُوءِ ، یَضارِا بُوءِ
Hemsâé dârâ bué, nesârâ bué

ترجمه: همسایه پولدار باشد، مسیحی باشد.
کاربرد: تاکید بر جایگاه همسایه پولدار که
به نفع آدم است.

هَمسائِه کاسِه، هَر دِ سَرِه، یِک سَرِ بُوءِ ، دَرِدِ
سَرِه

Hemsâé kâse har de sare, yek sar
bué, dardé sare

ترجمه: بده و بستان با همسایه باید دو سویه
باشد، (اگر) یک سویه باشد باعث دردسر و
دعوا است.

کاربرد: رعایت عدالت و اعتدال در روابط
مالی با دیگران به ویژه همسایگان که دائماً
از یکدیگر چیزهایی را قرض می گیرند.

هَمسائِه هَر چی لِندِه تَرِ بُوءِ، آمِ وَه بَتْرِه

Hali bakes, tali bakesh

ترجمه: آلوچه بکش، خار بکش.
کاربرد: برای محکم و با دوام بودن پارچه
گویند.

هَم خادا جِه دَکِتِه، هَم خارِ ما جِه

Ham xâdâ je dakete, ham xârmâ je

ترجمه: هم از خدا افتاد ، هم از خرما.
کاربرد: برای از دست دادن دو موقعیت و
زیان دو سویه بکار می رود.

هَم شَنبِه ماست جِه کَفِنِه، هَم آدینه دُو جِه
Ham šanbe mâst je kafene, ham
âdine du je

ترجمه: هم از ماست شنبه می افتی هم از دوغ
جمعه.

کاربرد: برای کسی که از همه جا مانده و
وامانده است.

هَم مِزْد، هَم مَنَّت

Ham mezde, ham men.net

ترجمه: هم مزد است، هم منت.
کاربرد: کاری را با مزد انجام دادن و منت هم
بر صاحب کار گذاشتن.

کاربرد: کسی که داشته های خود را نادیده بگیرد و قدر نداند و برای چیزهای بی ارزش دیگران طمع کند.

هَمِه ِ تَلِه ِ اَوِیِیَا کَفِنِه، اَمِه دَاروگ
Hameé tale aviyâ kafene, amé dârvag

ترجمه: در تله همه آویسیا می افتد در تله ما داروگ.^{۱۰۱}

کاربرد: ۱. شخص برای بیان کم شانسى خود می گوید. ۲. وقتی چیزهای خوب نصیب دیگران شود و چیزهای بد نصیب شخص شود.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: هَمِه تَلِه کَوِتر کَفِنِه، اَمِه اَوِیِیَا.

هَمِه چِی اَز نازِ کِی پاره وَرِه، ظُلم اَز کالِفَتِی
Hame çi az nâzeki pâre vune, zoim az kâlëfti

ترجمه: همه چیز از نازکی پاره می شود، ظلم از کلفتی.

کاربرد: ظالم هر چه بیشتر ظلم کند، زمینه نابودی خود را بیشتر فراهم می کند.

^{۱۰۱}. اوییا: پرندۀ ای حلال گوشت به رنگ قهوه ای و بزرگتر از کبوتر / داروگ: قورباغه درختی.

Hemsâé har çi lende ter bué, am ve bet.tere

ترجمه: همسایه هر چه کثیف تر باشد برای ما بهتر است.

کاربرد: هر چه دیگران بدتر باشند، خوبی ما بیشتر به چشم می آید / خرابکاری دیگران به نفع ماست.

هَمِش باهار ماه نییه، زِمِستَن دَر پِشِیه
Hameš bâhâr mâ niye, zemeston dar piše

ترجمه: همیشه فصل بهار نیست، زمستانی هم در پیش است.

کاربرد: ۱. تاکید بر دوراندیشی برای روز های سخت ۲. ترساندن آدم های خلافکار از عاقبت و فرجام کارشان.

هَمِه اَنِه مِین مار وَرِی، مِین پیِئِر شُونِه قَلِه ماچِه
خَر وَرِی

Hame én.ne men mâr vari, men pier šune qalé mâçe xar vari

ترجمه: همه به سراغ مادرم می آیند، (ولی) پدر به سراغ خر ماده قلعه می رود.^{۱۰۲}

^{۱۰۲}. روستای قلعه در ۵۰۰ متری جنوب بالاده واقع شده و امروزه با گسترش بالاده، به هم وصل شده اند.

کاربرد: به کسی گویند که انتظار دارد دیگران مقدمات کاری را آماده کرده و او به نام خود تمام کند و سودش را ببرد.

همه داغ حلوا دارنه، ته داغ کِلوا؟
Hame dâqé helvâ darn.ne, te dâqé
kelvâ?

ترجمه: همه داغ حلوا دارند تو داغ نان کِلوا؟
۱۰۲

کاربرد: مردم به فکر منافع بزرگ شان هستند ولی تو به فکر سود اندک خود هستی.

همه ره بَرُوش، فِلنی وه کال چَرَم بهیر
Hame re baruš, feloni ve kâl çarm
bahir

ترجمه: همه را بفروش و برای فلانی یک پاپوش چرمی بخر. (جای فلانی نام شخص آورده می شود).

کاربرد: تاکید بر جایگاه و شخصیت والای کسی نسبت به دیگران.

همه ره کار کَفینه مِرِه کارها، همه ءِ ماده
گو زنه مینه ورزا

صحرا بودند و به نان تنوری منزل دسترسی نداشتند از کلوا استفاده می کردند.

گونه ای دیگر از این ضرب المثل: همه چی از نازکی ایشکینه، گردن از کالفتی.

همه چی ره خروار بهیتنه، آبرو ره مِثقال
Hame çi re xervâr bahitne, âberu re
mesqâl

ترجمه: اندازه هر چیزی را به خروار گرفتند و اندازه آبرو را به مثقال.
کاربرد: تاکید بر اهمیت حفظ آبرو.

همه خاد به خاد، دِلآک بیچاره
Hame xâd be xâd, del.lâk biçâre

ترجمه: همه با هم آشنا هستند، بیچاره کیسه کش حمام.

کاربرد: در جایی که همه یکدیگر را بشناسند و با هم حرف بزنند و کسی با شخص غریب حرف نزند، بکار می رود.

همه دَچینن، ته بَچینی؟

Hame daçinen, te baçini?

ترجمه: همه مرتب کنند، تو بچینی؟

^{۱۰۲}: کلوا: نوعی نان از آرد نامرغوب و سیوس که چانه خمیر دم نکشیده را زیر خاکستر و یا روی آتش می پزند و می خورند. معمولاً در قدیم که چوپانان

کاربرد: کسی که می خواهد با انجام دادن کاری که زمان انجامش در آن فصل نیست، توجه دیگران را جلب کند.

همه شوئه خفتین، کل شوئه شونیشین

Hame šun.ne xoften, kal šune šonisten

ترجمه: همه به زنجیر خواب می روند (بخوابند)، کچل به شب نشینی می رود
کاربرد: برای آدم های وقت ناشناس کاربرد دارد.

همه شوئه عاروس وین، عاروس شوئه کاندس چین

Hame šun.ne ârus vin, ârus šune kândes çin

ترجمه: همه به دیدن عروس می روند و عروس برای چیدن ازگیل (کاندس) به جنگل می رود.
کاربرد: کسی که دیگران برای دیدنش می روند و او به جایی دیگر می رود.

همه میره خندنه، مین جن پری ره، جن پری آسیوون ره

Hame mere xanden.ne, men jen pari re, jenpari as.siyovon re

Hame re kâr kafene mere kêreâ, hameé mâde go zene, mené verzâ
ترجمه: برای همه اتفاق می افتد برای من اتفاق ها، ماده گاو دیگران می زاید و گاو نر من.

کاربرد: بیان کم شانسی خود و روی آوردن بدبختی ها.

همه ره یگ بار کار کفینه، راه سرمیز ره د بار

sar Hame re yeg bâr kâr kafene, râ miz re de bâr

ترجمه: برای همه یک بار اتفاق می افتد، برای آدمی که سر راه می ریند دو بار.
کاربرد: ۱. کسانی که بی توجه به خود هستند همیشه کارهای شان گره می خورد ۲. آدم های خسیس و عجول دوباره کاری می کنند.

همه زمستن آسب دم ره گر کانه، نانجیب باهار تابستن

Hame zemeston asb dem re ger kân.ne, nânajib bâhâr tâbeston

ترجمه: همه دم آسب را زمستان گره می زنند، آدم نانجیب در بهار و تابستان.

Hame yag men hastne, et.tâ nim
men niye

ترجمه: همه یک من هستند، یکی نیم من نیست. (یک من = سه کیلو).

کاربرد: برای آدم هایی که در یک خانواده و یا گروه، عصبانی و غیر قابل تحمل هستند و حتی یک نفر هم آدم ملایمی نیست.

هَنو اَسب رِه نَخرییه، آخِر رِه زَنده

Hanu asb re naxriye, âxer re zande

ترجمه: هنوز اسب نخریده، برایش آخور درست می کند.

کاربرد: شتاب کردن و دوراندیشی نداشتن در کارها.

نوعی دیگر از این ضرب المثل: هَنو اَسب رِه نَخرییه، پَالَن رِه بَدوتِه.

هَوا مَنشورَات باهُوتِن

Hevâ mansurât bâhuten

ترجمه: حرف های پراکنده گفتن.

کاربرد: برای رد کردن، قابل استناد نبودن و بی ارزش دانستن حرف کسی بکار می رود.

ترجمه: همه به من می خندند، من به جن و پری و جن و پری به آسیابان.

کاربرد: کسی که کارهایش چنان مضحک و یا در هم گره خورده است که همه به او می خندند.

هَمِه مِی خَنَدِن گَالِپَرِی، گَالِپَرِی مِی خَنَدِه
دیگری

Hame mixanden gâlpari, gâlpari
mixande digeri

ترجمه: همه به گلپری می خندند و گلپری به دیگری می خندد.

کاربرد: کسی که عیب خود را نمی بیند و عیب دیگران را بر می شمرد.

هَمِه یاری ها کُنِن تِه خانِه شی خانِه داری
ها کُنِی؟

Hame yâri hâkonen, te xâne ši xâne
dâri hâkoni?

ترجمه: همه یاری کنند تو می خواهی شوهرداری کنی؟

کاربرد: کسی که در انجام کارهایش منتظر کمک و یاری دیگران هست.

هَمِه یَگ مِی نِیستِه، اَتَا نِیم مِی نِیستِه

Hiç.çi nedâştên re bavin, dompâş
baroştên re bavin

ترجمه: هیچی نداشتن را بین، بالا و پایین
کردن برنج را در سینی بین.

کاربرد: کسی که تهیدست است ولی ادعا می
کند پولدار و وضع مالی اش خوب است.

تبرستان
www.tabarestan.info

نکته: این ضرب المثل، تغییر شکل یافته تلفظ
آیه ۲۳ سوره مبارکه فرقان است. ۱۰۳

هیچ کافرِ سرِ نیه

Hiç kaferê sar neye

ترجمه: بر سر هیچ کافری (این بلا) نیاید.
کاربرد: وقتی بلای بزرگی نصیب کسی شود
که تحملش سخت باشد.

هیچ گارونی به حکمت نییه، هیچ آرزونی به
نکبت نییه

Hiç gâroni bé hekmet niye, hiç
arzoni bé nékbet niye

ترجمه: هیچ گرانی بدون حکمت و هیچ
ارزانی بدون نکبت نیست.
کاربرد: تایید بر کیفیت جنس گران.

هیچی نداشتین ره بون، دُمپاش برشتین ره
بون ۱۰۴

بی‌اثر خواهد شد که اصلاً گویی عملی وجود ندارد.
زیرا چیزی که به عمل انسان، شکل و محتوا می‌دهد
تیت و هدف عمل است... «/ مکارم شیرازی، ناصر،
تفسیر نمونه، ج ۳، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ
اول، ۱۳۷۴ش، ص ۳۱۹.

۱۰۴. دُمپاش: حالت بالا و پایین انداختن برنج در سینی
برای پاک کردن و جدا شدن آشغال‌ها از آن.

۱۰۳. « وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنَّ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا
/ و به هرگونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را
[چون] گردی پراکنده می‌سازیم.» در تفسیر آیه: این
آیه وضع اعمال مجرمان را در آخرت مجسم ساخته،
می‌گوید: « و ما به سراغ تمام اعمالی که آنها انجام
دادند می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در
هوا می‌کنیم... یعنی، اعمال آنها به قدری بی‌ارزش و

ترجمه: یک نفر شالیکار، صد نفر برنج خوار.
کاربرد: برای کسی که عیالوار است و فقط
خودش باید کار بکند و خانواده اش بخورند.

يَتَا غَمِيه، دِتا كَمِيه، سِه تا دِلِ مِلِهْمِيه

Yet.tâ qame, de tâ kame, se tâ delé

ترجمه: یکی غم است، دو تا کم است، سه
تا مرهم دل است.
کاربرد: برای داشتن تعداد فرزند بکار برده
می شود.

يِك كِشْت و يِك كَال و يَشْتِه نِيْمِه

Yek kešt o yek kâl vište nime

ترجمه: یک دانه گردوی کوچک و یک دانه
گردوی بزرگ بیشتر نیستم.
کاربرد: برای دست تنها و محدود بودن خود
بکار می رود.^{۱۰۵}

يِك كَل كُش دُوْج ها كَارْدِن

که به هر جفت گردوها یک «کِشْت» گفته می شود.
هر نفر با گردویی بزرگ بنام شَقِيْلَه و از فاصله ۱۰ تا
۱۵ قدمی، گردوهای کِشْت را هدف می گیرد و هر
تعداد از گردوها را به بیرون از دایره بیندازد، مال
اوست.

حرف « ی »

يا مَرْد باش يا مَرْدِ پَلِي دِواش

Yâ mard bâš yâ mardé pali devâš

ترجمه: یا مرد باش یا در کنار مرد باش.
کاربرد: یا خودت بزرگ باش یا در کنار
بزرگان باش.

ياري ديم بُو ديم، و سَني كين بُو كين

Yâri dim bo dim, vasni kin bo kin

ترجمه: جاری (زن های دو برادر) رو به رو
، هُوها (دو همسر یک مرد) پشت به پشت
هم می نشینند.

کاربرد: جاری ها با هم دوست هستند و هُو
ها با هم دشمن هستند تا جایی که اگر در یک
مکان باشند پشت شان را به سمت یکدیگر
می کنند.

يَتَا بِيْنِجِ كار، صَد تا دُيَه خَار

Yet.tâ binje kâr, sad tâ done xâr

^{۱۰۵}. این ضرب المثل به یکی از بازی های محلی به
نام «آغوز بازی» اشاره دارد که تا چند دهه پیش در
بالاده و منطقه دوسر شمار و در فصل چیدن گردوها
(شهریور ماه) رواج داشت. در این بازی دو یا چند نفر،
تعدادی مشخص گردو را دو به دو روی هم و در داخل
دایره ای به شعاع یک وجب بر روی زمین می گذارند

کاربرد: تاکید بر درست انجام دادن کاری
برای جلوگیری از دوباره کاری.

یگ مین دئه کتراه^{۱۰۶} نخانه

Yag men done ketrâ nexâne

ترجمه: یک من (= سه کیلو) برنج، کف گیر
نمی خواهد.

کاربرد: برای کاری که یک نفر هم بتواند
آن را انجام بدهد، نیاز به او نفر نیست.

Yek kal koşduj hâkârden

ترجمه: کاری را مثل کفشدوز، نیمه کاره
انجام دادن.

کاربرد: ایراد گرفتن از کاری که پس از
اتمامش هنوز نیمه کاره هست / انجام دادن
کاری به صورت ناقص مثل کار کفشدوزی
است که کفش را نیمه کاره دوخته و این
عیب در دید همه است.

یگ آشی تن وه بیچم، که تا آبد مینه دعاگو
بویی

Yeg âşi ten ve baççem, ke tâ abed
mené dâ.âgu bui

ترجمه: یک آشی برایم بیزم که تا ابد
دعاگویم باشی.

کاربرد: وقتی بخواهند کسی را تهدید به تنبیه
یا مجازات سختی کنند، گویند.

یگ دفه کار، کاره، د دفه کار بغاره

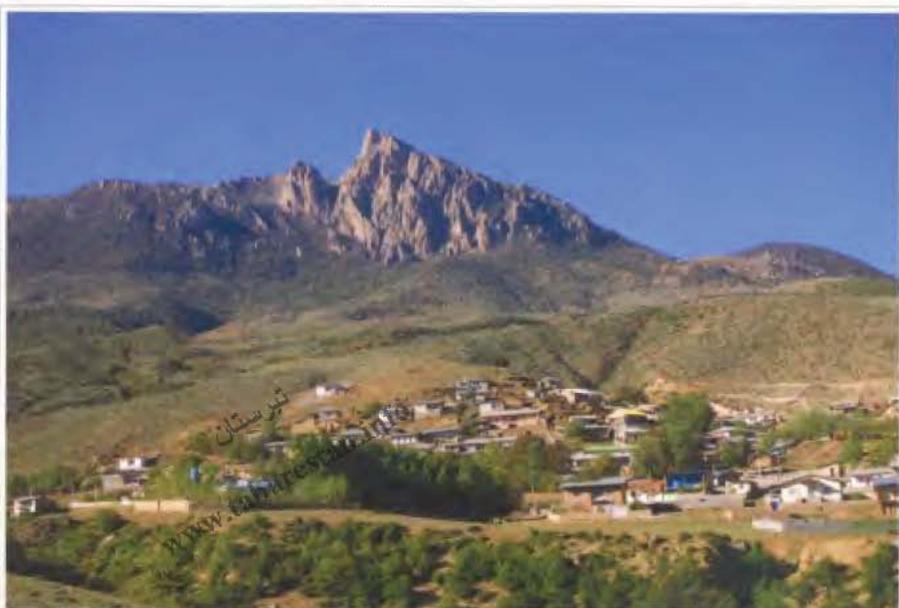
Yeg dafe kâr, kâre, de dafe kâr
béqâre

ترجمه: انجام یک باره کاری، مفید است و
دوباره کاری، بیگاری است.

^{۱۰۶}. کتراه: کفگیر چوبی.

منابع

- کتاب هایی که در تدوین این مجموعه به آنها مراجعه شده است:
۱. دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم (دوره ۴ جلدی)، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ ۳، تهران، ۱۳۵۲.
 ۲. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سیدجعفر شهیدی، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۲.
 ۳. عمید، حسن، فرهنگ عمید، نشر کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲.
 ۴. قرآن کریم.
 ۵. قریب، محمد، واژه نامه نوین، موسسه انتشارات بنیاد، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۶.
 ۶. محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان (۱۰۶۲ هـ. ش)، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
 ۷. معین، محمد، فرهنگ فارسی، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲.
 ۸. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش، ص ۳۱۹.
 ۹. نصری اشرفی، جهانگیر، فرهنگ واژگان تبری (دوره ۵ جلدی)، انتشارات احیاء کتاب، تهران، ۱۳۸۱.
 ۱۰. یزدان پناه لموکی، طیار، تاریخ مازندران باستان، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۵ ش.



دکتر یحیی کاردرگر بالادهی / دانشیار دانشگاه قم در رشته زبان و ادبیات فارسی:

«بی پیر مرو تو در سخرابات هر چند سکندر زمانی»، «پیرن گفته» کتابی است که حقیقت این معنا را دریافته که «پیران، پیرایه مَلکنَد» و از گفتار و سخنان جهان دیدگانی زیور گرفته که سالیان سال در دل رشته کوه های البرز و در کنار قلّه سر به فلک کشیده شاهلرّ زیسته و به دور از زندگی ماشینی امروز، طبیعت زندگی و زندگی طبیعی را آزموده اند. عنوان کتاب در راستای پاسداشت آنانی است که فرهنگ ایرانی و امدارشان و تمدن پارسی بر ساخته شعور والای آنان است. از این رو این پیران فرزانه جوانان ستارگانی فروزان، آسمان سرزمین ایران را سرشار از روشنای وجودشان کرده و نامدازانی فرهیخته را به تعظیم در برابر خود واداشته اند تا بدانجا که پیر، نماد هدایتگری و دستگیری است و پیران، عصاره فکر و فرهنگ بشری:

«طفل راهی رو طلب کن پیر ره بینی به حق تا زمام اختیار خود به دست او دهی
روز و شب در نور ارشادش همی رو راه را تا قدم از ظلمت آباد بدن بیرون نهی» / حافظ.
کتاب حاضر فرهنگ برگزیده ای است که اقوال پر مغز پدران مان را که در قالب امثال و کنایات به یادگار مانده، گرد آورده تا چون چراغی فروزان، فرا روی نسل امروز قرار دهد.

